

افغانستان کندویی است که در آن  
عسل بسیار کم و زنبورهای گزنده فراوان است.  
عبدالرحمان خان

### راهبرد نوکاخ سفید: نوید بهروزی یا پیک سیاه روزی؟

با اعلام و آغاز پیاده سازی استراتژی نو اوپوما برای افغانستان، مرکز گرانش و محراق سیاست های جهانی از عراق به افغانستان- دقیق تر به نوار مرزی افغانستان- پاکستان، گستره بود و باش قبایل پشتون کشیده شد.

کارشناسان و آگاهان بر آن اند که این کار برای افغانستان دو جنبه مثبت و منفی دارد: مثبت، از آن رو که از یک سو، افغانستان در گذشته دور افتاده و فراموش شده، بیش از پیش در مرکز توجه سیاست های جهانی قرار می گیرد، فرصت ها و امکانات بسیاری به آن سرازیر می گردد و این زمینه فراهم می گردد تا میلیارد ها دالر به کشور بیاید. منفی، از آن رو که با آمدن ده ها هزار سپاهی نو به کشور، در صورت سوء مدیریت، کارزار نبردها و درگیری ها گسترده تر شده و در نتیجه کشت و کشتارهای بیشتری رخ خواهد داد و دامنه نا بهنجاری ها نیز فراخ تر خواهد گردید و افغانستان بیش از پیش بازار کشاکش ها و روبرویی های جیوپولیتیکی و جیواستراتژیکی اعراب و امریکا، اعراب و ایران، شانگهای و ناتو، هند و پاکستان، امریکا و پاکستان و امریکا و ایران خواهد گردید.

در یک سخن، مرکز ثقل جنگ جهانشمول در برابر تروریزم نیز از عراق به افغانستان انتقال می یابد.

در این میان، این دیگر بستگی به کیاست، توانمندی و کاردانی گردانندگان آینده کشور خواهد داشت تا از یک سو، از این فرصت شاید «طلایی» و بی نظیر به سود ساخت و ساز و آبادانی کشور و نظام بهره گیرند و اجازه ندهند این فرصت مانند هفت- هشت سال گذشته از دست برود و از سوی دیگر، باید تا جای امکان تلاش نمایند تا جنگ ناگزیر و محتوم که خواهی نخواهی بر سر ما تحمیل خواهد شد، آگاهانه و به درستی مدیریت شود تا باشد که زیان های ناشی از آن به حد اقل برسد و در پایان نتایج سیاسی جنگ به سود ما باشد.

روشن است با رهبری بی کفایت و درمانده کنونی و با سیاست های ناسخته و نابخردانه داخلی و خارجی آن که کشور را در عرصه داخلی در آستانه فروپاشی قرار داده و در عرصه بین المللی

به کشوری که بیخی اعتبار خود را نزد جامعه جهانی از دست داده است، نمی توان امیدی به یک آینده بهتر بست و روشن است در صورت تداوم کار تیم بی هرزه کنونی همان گونه که در سال های گذشته فرصت های طلایی خوبی را از دست دادیم، باز هم همان دیگ خواهد بود و همان آش و همان کاسه و بی گفتگو اوضاع از این هم بدتر خواهد شد.

شاید هم راز این معما که چرا کشورهای مخالف حضور امریکا در منطقه از رهبری ناتوان کنونی حمایت می کنند و می خواهند گردانندگان کنونی برای در واقع بار چهارم در کرسی فرمانروایی «دولت خدا داد افغانستان» ابقا گردند در همین شگرد نهفته باشد!

این گونه، دولت آینده ما در معرض یک آزمون بزرگ تاریخی قرار می گیرد و در واقع بر سر یک دو راهی. پرسشی که مطرح می گردد این است که آیا خواهد توانست از این آزمون پیروز سر بر آورد؟

به هر رو، در کتابواره دست داشته، دو سناریوی تحول ممکنه اوضاع در افغانستان در پرتو راهبرد نوین کاخ سفید در قبال کشورهای افغانستان- پاکستان به بررسی گرفته می شود:  
- پیروزی امریکا در مهار آی. اس. آی، کامیابی در سرکوب القاعده و طالبان در پاکستان و

افغانستان و آوردن دگرگونی های ریشه یی در رهبری کشور و تغییر قانون اساسی و انجام بازسازی راستین در افغانستان.

- ماندن-دولتمردان کنونی برای پنج سال آینده، طالبانی شدن بیشتر افغانستان و پاکستان، وقوع محتوم کودتای نظامی در پاکستان و نیرو گرفتن تند روان اسلامی در آن کشور و مافیایی شدن سامانمند-افغانستان-و-پاکستان-و-سر-انجام-شکست-استراتیژی-امریکا-و-آغاز-فصل-نوی-از-درگیری های خونبار و تداوم مصیبت و فاجعه در کشور.

هر چه است، امریکا برای پیاده ساختن استراتیژی خود به دو مکانیزم افغانی و منطقه یی نیاز دارد:

-مکانیزم-داخلی-در-سیمای-روی-کار-آوردن-یک-دولت-کارا-و-پذیرا-برای-مردم افغانستان که امریکا بتواند به کمک آن در استراتیژی خود پیروز شود.  
-مکانیزم منطقه یی در سیمای جذب اعتماد و کمک کشورهای منطقه که امریکا بتواند به یاری آنان به گشودن گره سر درگم افغانستان موفق شود. چون امریکا در رسیدگی به مساله افغانستان بسیار تنها است و روشن است بدون کمک کشورهای منطقه دشوار خواهد بود بتواند به پیروزی دست یابد.

روشن است برای پرداز تصویر روشن و عینی از اوضاع دو کشور افغانستان و پاکستان- گستره

بی-که قرار-است-استراتژی-در-آن-پیاده-شود،-به-بررسی-دیدگاه‌های-گونگون-کارشناسان کشور‌های درگیر در بحران افغانستان و نیز کارشناسان رنگارنگ داخلی نیاز داریم. در این جا، به بررسی دیدگاه‌های کارشناسان کشورهای مختلف پیرامون استراتژی نو کاخ سفید و اوضاع پرتنش و پیچیده افغانستان و پاکستان می پردازیم و در لا به لای آن می کوشیم تبصره‌هایی نموده و نتیجه‌گیری‌ها و برداشت‌های بایسته‌یی بنماییم. در پی آن چکیده‌یی از دیدگاه‌های شماری از تحلیلگران داخلی را می آوریم:

آقای سوتینکف یکی از کارشناسان روسی در مقاله «استراتژی نو اوباما در قبال پاکستان و افغانستان» می نویسد:

«بر پاکستان است تا برای به دست آوردن 7.5 میلیارد دالر کمک موعود ایالات متحده در پنج سال آینده بهبود راستین و قابل پیمایش مساعی سیاست داخلی آن کشور را در عرصه مبارزه موثر بر ضد تروریسم و پویایی‌های رزمندگان طالبان و القاعده نشان بدهد.

مگر، هنوز این کار وظیفه بس دشواری برای اسلام آباد با توجه به انفجارات اخیر که به دست تروریست‌ها در پاکستان انجام شده است، می نماید. از سوی دیگر، پاکستان در محراق بحران اقتصادی جهانی قرار دارد و به شدن نیازمند کمک است و یک دولت ورشکسته به شمار می رود. با جلب و جذب گروه‌های اسلامیست میانه رو، صفوف مخالفان سرسخت گفتگوهای صلح

گسترش خواهد یافت که از همین حالا اعدام هواداران گفتگو با دولت را آغاز کرده اند. از این رو، این کار، کار بس دشواری خواهد بود و برونرفت از این بن بست امر ساده بی نخواهد بود.

کابل نیز نمی تواند بستر خوبی برای به پیروزی رسانیدن استراتژی نو او باما هموار نماید. فساد همه جاگستر، فرهنگ رهبران رزمجوی قبیله بی، بازرگانی مواد مخدر و نظم حقوقی شکننده در این کشور، برای حکومت کرزی مشکل بزرگی به شمار می رود که طی چندین سال نتوانسته است یکی از این مشکلات را حل نماید. در چنین اوضاعی به باور تحلیلگران پاکستانی هر گونه برنامه بی که برای توسعه کشور و رشد اقتصادی ریخته شود، آرزومندی بیش نخواهد بود.

هر استراتژی دو عرصه می داشته باشد: امکانات و گزینه ها و چالش ها و دشواری ها. این امکانات، هرگاه اداره امریکا چند گام اساسی که همواره در استراتژی آن از لحظه آغاز کارزار ضد تروریستی در افغانستان موجود نبودند، بردارد، می توانند ایجاد شوند. تسخیر اندیشه ها و دل های آدم ها- چیزی که امریکا پیوسته در همه جا در عراق و افغانستان از آن سخن بر زبان آورده است [مگر نتوانسته است بدان دست یابد] و این بزرگترین ناکامی امریکا از همان هنگامی است که پا به افغانستان گذاشته است. بمباران های کور در گستره قبایل موجب پاگیری شدید امریکایی ستیزی در میان باشندگان گردیده است که موضوع تسخیر قلوب باشندگان را یک مساله بس

پرابلماتیک می نماید.

آنچه مربوط می شود به چالش ها، بزرگترین مشکل برای امریکا، کمبود اعتماد میان پارتترها در جنگ جهانشمول با تروریسم می باشد. امریکا باید تدبیرهایی اتخاذ نماید برای آن که بر روی این پرتگاه پل برپا نماید. هرگاه امریکایی ها به سیاست کنونی خود در افغانستان ادامه دهند، برای پاکستان راه دیگری نمی ماند جز این که از جنگ جهانشمول در برابر تروریسم پای خود را بکشد».

در پیوند به تسخیر اندیشه ها و دل های مردم افغانستان باید گفت، آنچه بسیار مهم است این است که امریکا بتواند یک دولت فراگیر ملی را با یک رهبری نیرومند و آگاه روی کار بیاورد که مورد تایید همه مردم این کشور باشد و توانایی بهره گیری از یاری های بین المللی و برون آوردن کشور از بحران های پیچیده و سر درگم کنونی و پیشگیری یک سیاست خارجی سازنده و پویا را داشته باشد.

هفت سال و نیم پیش از امروز که امریکا آقای کرزی را روی کار آورد، کرزی یک رهبر کاریزماتیک ملی نبود که پیشاپیش کدام جنبش ملی یا روشنفکری و یا از راه انتخابات سراسری روی کار آمده باشد یا کدامین برازندگی ویژه و برتری خاص داشته باشد. تازه بی کفایتی و ضعف

مدیریتی وی از همان آغاز از نخستین سخنرانی هایش آشکار بود.

در آن هنگام، مردم خسته از بی مهری های جنگ و کوفته از خشونت های جدال های درونی، با نادیده گرفتن ناشایستگی های کرزی برای احراز کرسی رهبری کشور، به این امیدوار بودند که آقای کرزی با چیدمان یک تیم نیرومند و کار آزموده متشکل از مشاوران آگاه و وزیران و مدیران مجرب بتواند کشور را از بحران بیرون بیاورد و خود پیشاهنگ راه اندازی یک جنبش سراسری ملی و فراگیر گردد. مگر دردمندانه وی نه تنها نتوانست به این مهم دست یابد، بل برعکس با گرد آوردن افراد تنگ نگر، خودخواه، چاپلوس، عقده یی، وابسته، متعصب، ماجراجو و بیکاره و پیشگیری اجندهای ضد ملی، چه در عرصه سیاست داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی؛ به ویژه تقلب در انتخابات، دستکاری در قانون اساسی، اشاعه فرهنگ معامله در کشور و ناتوانی در جلوگیری از فساد در دولت، و نیز ناکامی در رویارویی با طالبان کشور را با وخیم ترین بحران ها رو به رو گردانید.

کنون بر ایالات متحده است تا برای به دست آوردن دل مردم افغانستان، آن ها را از شر رژیم و رهبری که به اعتراف خود مقامات امریکایی (و نیز مقامات روسی از جمله ولادیمیر پوتین) با آوردن صندوق های پر از رای در تاریکی شب در یک انتخابات قلابی بر شانه های مردم سوار کرده بود، رهایی بخشد و به جای رژیم بی هرزه و واپسگرای کنونی، زمینه را برای روی کار

آمدن یک دولت مردمی و شایسته سالار و یک رهبر توانمند فراهم نماید. چه، بر همگان روشن است که با تیم ناتوان کنونی امیدی به کامیابی استراتژی نو نخواهد بود.

آنچه مربوط می گردد به کمبود اعتماد در میان پارتیها در مبارزه بین المللی با دهشت افگنی، بر ایالات متحده است تا به کشورهای منطقه و در گام نخست چین، ایران و روسیه ثابت بسازد که اهداف استراتژیکی فراتر از مبارزه با تروریسم و موارد مخدر در افغانستان و پاکستان ندارد.

به گفته بسیاری از کارشناسان، کنون کشورهای منطقه به امریکا و رژیم کرزی بی اعتماد هستند. بر امریکا به آن دلیل که در استراتژی نو او بوما ابهامات بسیاری هست. از جمله این که چرا در آن موقف بی طرفی افغانستان تسجیل نشده است و هیچ اشاره یی بر فسخ قرار داد نامنهاد همکاری های استراتژیکی میان افغانستان و امریکا نگردیده است. بر رژیم کرزی هم به همین دلیل. کشورهای منطقه چگونه می توانند به رژیمی اعتماد کنند که با امریکا به گونه غیر قانونی قرار داد همکاری های استراتژیکی بسته است!

از دیدگاه کشورهای منطقه، این قرار داد تنها یک معنا می تواند داشته باشد: بهره گیری از گستره افغانستان به عنوان تخته خیز در برابر سایر کشورهای منطقه و در گام نخست کشورهای

همسایه و پایگاه های هوایی نظامی این کشور چون بگرام و شیندند (اسفزار) از سوی امریکا.

بسیاری از نخبگان فکری افغانستان نیز این قرار داد را که از سوی وزیر خارجه رژیم امضاء شده است، غیر قانونی و چونان «خیانت ملی» ارزیابی می نمایند که پای افغانستان را به بازی های خطرناک استراتژیک که هیچ وجه مشترکی با منافع ملی سنتی آن ندارد، می کشاند و بزرگترین منبع بی اعتمادی میان افغانستان و امریکا و کشورهای همسایه و منطقه گردیده است.

امروزه، با بسته شدن پایگاه های هوایی نظامی ماناس قرغیزستان و خان آباد ازبیکستان به روی امریکا، و با توجه به خود داری ترکمنستان و تاجیکستان از واگذاری چنین پایگاه هایی برای رسانایی بارهای نظامی، انحصار دهلیز شمالی به دست روسیه افتاده است که می تواند هر آن از آن به عنوان یک دستاویز فشار در برابر امریکا در زمینه گسترش ناتو به شرق در محورهای گرجستان و اوکراین و نیز استقرار سامانه های سپر موشکی در اروپای خاوری در نزدیکی مرزهای روسیه و سایر معاملات باج ستاند و بهره گیرد.

مسیر پاکستان نیز می تواند به مانع بزرگی در برابر پیاده شدن استراتژی اوباما که در پی

سرکوب و ریشه کن کردن تروریسم و در واقع نابودسازی سازمان آی اس آی پاکستان و تندروان و بنیادگرایان مذهبی حاکم بر آن کشور است، مبدل گردد و در صورت وارد آوردن فشار بیشتر بر پاکستان در سر انجام منجر به بسته شدن این راه و بیرون رفتن پاکستان از ائتلاف ضد تروریستی گردد.

از این رو، به باور کارشناسان، تنها راهی که برای اوپاما می ماند، این است که صادقانه ثابت سازد که سیاست های ماجراجویانه بوش را کنار گذاشته است و اهدافی فراتر از مبارزه راستین با تروریسم و قاچاق مواد مخدر ندارد و طی یک کنفرانس بین المللی منطقه بی بی طرفی افغانستان را تسجیل و لغو قرار داد همکاری های استراتژیک با افغانستان را اعلام و رسماً به کشورهای منطقه تعهد بسپارد که از خاک افغانستان و پایگاه های هوایی این کشور علیه هیچ کشور سومی تخته خیز بهره گیری نخواهد کرد و برای روی کار آوردن یک دولت بی طرف، آزاد و مستقل در افغانستان به جای دولت دست نشانده کنونی تشریک مساعی نماید.

افغانستان، امروز به گونه‌ی که دیوین هاگرتی- استاد دانشگاه میریلند دقیق توصیف نمود، «کشور مردگان زنده شده است». واشنگتن می‌خواهد از افتادن به مرداب یک ویتنام دیگر جلوگیری نماید».

پرسشی که مطرح می‌گردد، این است که آیا اواما چنین توانایی را خواهد داشت؟ چنین بر می‌آید که پاسخ دردمندانه منفی می‌باشد و امریکا آهسته آهسته در باتلاق جنگ فرو تر و فرو تر می‌رود.

آقا

ی- اندر م- سیرینکو- کارشناس- مرکز- مطالعات- افغانستان- معاصر- در- مقاله- «واشنگتن- آغاز- به- نابودسازی- سازمان- استخبارات- پاکستان (ISI) Inter-Services Intelligence (ISI) نمود»،- می‌نویسد:

«سخن بر سر استراتژی امریکا مبنی بر نابودی آی. اس. آی- سرویس ویژه استخبارات ارتش پاکستان به شکل کنونی آن است، نه بر سر مدرنیزاسیون، تحول و یا اصلاحات در آن. گمان می‌

رود که میان حکومت پاکستان و واشنگتن (پس از بازدید محرمانه ماه جولای رهبران سی. آی. آی. از - پاکستان و به دست آوردن اطلاعات مبنی بر روابط تنگاتنگ افسران آی. اس. آی. و اسلامگرایان، توافقنامه‌ی به امضاء رسیده باشد که حکومت این کشور را در برابر یک گزینش قرار داده باشد که اسلام آباد به گونه رادیکال در آی. اس. آی. اصلاحات بیاورد (در واقع آن را نابود سازد) چون در عمل این سازمان در مبارزه نیروهای غربی در افغانستان متحد طالبان و القاعده می باشد. از دیدگاه ما نقش بس مهمی را در متقاعد ساختن رهبران پاکستان به پاکسازی آی. اس. آی، داکتر زلمی خلیلزاد دوست نزدیک زرداری - رییس جمهور بازی نموده است.

به هر رو، راندن آن عده از افسران استخبارات که با طالبان و القاعده ارتباط داشته اند، از آی. اس. آی. ناگزیر منجر به پویاتر شدن غیر قابل کنترل اسلامگرایان در گستره پاکستان می گردد. چنین بر می آید که در چند ماه آینده پویایی آی. اس. آی. فلج خواهد شد. می توان گمان زد که از این کار سازمان های استخباراتی افغانستان و هند سود خواهند برد. شایان یادآوری است که جنرال پرویز مشرف (رییس جمهور برگزیده مردم پاکستان) که با طرح برآمدن آی. اس. آی. از تشکیل ارتش و وارد شدن آن به تشکیل وزارت کشور (داخله) پاکستان جدا و آشکارا مخالفت نموده بود، قربانی این کارزار گردید و زیر فشار بی سابقه واشنگتن ناگزیر به کناره گیری از کرسی خود گردید.»

به گونه‌ی بی‌که دیده می‌شود، سیرینکو بر این باور است که امریکا پیگیرانه و سرسختانه در پی در هم شکستاندن سازمان استخبارات پاکستان است. پرسشی که مطرح می‌گردد، این است که آیا امریکا می‌تواند در این مهم‌ترین هدف خود که پیاده‌سازی پیروزمند استراتژی آن کشور به رسیدن به آن گره خورده است، موفق گردد؟ اگر موفق گردد، پیامدهای این کار چه خواهد بود؟

روشن است ارتش پاکستان ستون فقرات دولت این کشور و سازمان آی. اس. آی. ستون فقرات ارتش پاکستان می‌باشد. از این رو، نابودی آی. اس. آی. از دیدگاه فوجی‌های پاکستان در واقع به معنای نابودی پاکستان و شکست آن در برابر هند است. از سوی دیگر، روشن است که آی. اس. آی. با داشتن 150000 کارمند حرفه‌ی یکی از بزرگترین سازمان‌های استخباراتی جهان به شمار می‌رود که گردانندگان آن سررشته‌های اقتصاد مافیایی پاکستان را در دست دارند. همچنین روشن است که بیشترین سازمان‌های مافیایی-مذهبی در پاکستان-بل-آی-اس-آی-پیوندهای تنگاتنگ ارگانیک دارند. جدا از این، بیشتر پول‌های کمکی اعراب به سازمان‌های گوناگون وابسته از مجرای آی. اس. آی. سرازیر می‌گردند.

با توجه به همین موضوع، بسیاری از کارشناسان افغانی و امریکایی از همان آغاز بر این بودند که مادامی که امریکا نتواند فشارهای بایسته را بر این سازمان وارد نماید، درامه خونین افغانستان

را پایانی نخواهد بود. مگر، در سال های گذشته، رهبری سیاسی- نظامی پاکستان با مهارت و انجام مانورهای زیرکانه توانست امریکایی ها را گرد انگشت خود بچرخاند و به رغم به دست آوردن نزدیک به ده میلیارد دالر کمک به بازی با امریکا ادامه بدهد. در یک سخن، امریکا نتوانست در سراسر دوره فرمانروایی بوش بر پاکستان و در واقع آی. اس. آی. دست بالا پیدا نماید. چنانی که در سه دهه گذشته پیوسته چنان بازیچه بی در دست این سازمان جهمی بوده است.

روشن است که داکتر زلمی خلیلزاد- سفیر پیشین ایالات متحده در کابل که بیش از هر کسی در باره دست داشتن سازمان استخبارات پاکستان در ناآرامی ها در افغانستان آگاه بود؛ در پی وارد آوردن فشار بر پاکستان برآمد. به گونه بی حیا چندین بار آشکارا به سرزنش و نکوهش پاکستان پرداخت. در برابر؛ به گفته برخی از کارشناسان، مشرف وی را متهم به مداخله در امور پاکستان نموده، ادامه همکاری کشورش با امریکا در مبارزه با تروریسم را منوط به فراخواندن وی از کابل نمود و این گونه بر امریکا فشار بسیار زیادی وارد آورد که این کشاکش سر انجام منجر به تبدیلی او از کابل گردید.

در آن برهه، مشرف در پاکستان از قدرت بی چون و چرایی برخوردار بود. از این رو، امریکا که در آن هنگام درگیر جنگ با عراق بود، ناگزیر گردید به خواست وی تن در دهد و به تبدیلی

خلیلزاد گردن نهد. به گفته برخی از کارشناسان، حامد کرزی- رییس جمهور نیز در رفتن خلیلزاد که فرمانروای واقعی افغانستان در دوره سفارت خود در کابل بود، بی علاقه نبود. چه، درست پس از رفتن خلیلزاد از کابل بود که کرزی توانست به یک رییس جمهور تمام عیار مبدل گردد. به هر رو، هر چه بود، در این مرحله، پرویز مشرف با همدستی کرزی به پیروزی دست یافت و خلیلزاد با خاطر آزرده از کرزی کابل را ترک گفت.

در مراحل بعدی، می بینیم که امریکایی ها سر انجام بر آن می شوند که ربودن گوی پیروزی در افغانستان و پاکستان، مادامی که جنرال پرویز مشرف بر کرسی فرمانروایی پاکستان نشسته باشد، امر ناممکنی است. این است که با راه اندازی یک کارزار پیچیده سیاسی در پی آشتی دادن بانو بوتو و نواز شریف که در عربستان در تبعید به سر می برد، می شوند. نواز شریف را به امریکا دعوت می کنند و سپس به لندن می فرستند تا با بینظیر بوتو طرح کنار زدن مشرف از قدرت را بریزند. به هر رو، در راستای پیاده ساختن این طرح، هر دو را به درون پاکستان می فرستند و این گونه عملاً برای راندن مشرف از کرسی گرداندگی پاکستان زمینه سازی می نمایند.

فرجام این کارزار، ترور مرگبار بانو بوتو به دست تندروان اسلامی پاکستان بود که روشن است با روی کار آمدن وی، هستی شان با خطر بزرگ رو به می شد. هر چه است، **کارشناسان و آگاهان، مرگ بوتو را مرگ دمکراسی در پاکستان و شکست جبران ناپذیر استراتژی**

**امریکا در این کشور و در نتیجه در منطقه می خوانند.** سر انجام، زیر فشار نیرومند امریکا، مشرف که در انتخابات مجلس پاکستان شکست سنگینی از ائتلاف بینظیر بوتو- نواز شریف خورده بود، نخست ناگزیر گردید فرماندهی ارتش پاکستان را به جنرال پرویز کیانی واگذار گردد و سپس از ترس خلع ید و سلب صلاحیت (ایمپیچمنت) از سوی مجلس، از کرسی ریاست جمهوری کناره گیری نماید.

این گونه، سر انجام، زرداری- شوهر بانو بوتو به ریاست جمهوری پاکستان می رسد. آگاهان بر این اند که در کنار زدن مشرف و روی کار آوردن زرداری، داکتر خلیلزاد- نماینده دایمی امریکا در سازمان ملل که با خانواده بوتو دوستی نزدیک داشت، نقش اساسی داشته است. درست از همین رو است که اندره سیرینکو می پندارد که «نقش بس مهمی را در متقاعد ساختن رهبران پاکستان به پاکسازی آی. اس. آی، زلمی خلیلزاد دوست نزدیک زرداری- رییس جمهور بازی نموده است».

در واقع، فرود آیی پرویز مشرف (که بیخی نزد واشنگتن بی اعتماد شده بود و زیر فشار سنگین کاخ سفید بود و دیگر ادامه بازی وی با امریکا ناممکن بود)، از اورنگ فرمانروایی پاکستان و واگذاری کیان دولت پاکستان به تیم ضعیف زرداری، ترفند تازه دستگاه سیاسی- نظامی پاکستان برای بازی با امریکا و گرفتن کمک های آن کشور بود. روشن است با ادامه کار مشرف، پاکستان

دیگر نمی توانست از کمک های کاخ سفید که خواستار دستاوردهای مشخص مشرف در سرکوب تروریسم بود، بهره مند گردد و دیگر حرفی هم برای گفتن به امریکا نداشت. اینک با روی کار آمدن زرداری، امریکا ناگزیر در برابر گزینش دشوار پشتیبانی از حکومت وی چونان «آخرین تکیه گاه دموکراسی در منطقه» و یا از دست دادن پاکستان چونان یک کشور متحد در مبارزه با تروریسم و در واقع حضور در منطقه قرار گرفته است.

این گونه، نظامیان پاکستان با واگذاری دولت به زرداری، وظیفه جذب کمک های امریکا را به وی سپرده و خود را از زیر ضربه فشارهای واشنگتن بیرون کشیده اند تا با خیال راحت بخش دیگر استراتژی خود را که معرکه گردانی بازی با القاعده و طالبان در افغانستان و منطقه است، پیاده نمایند. با بستن قرار داد صلح با طالبان در سوات که در نظر است با سایر مناطق مرزی هم به امضاء برسد، سیاستمداران پاکستان نه تنها از پیش دست های واشنگتن را بسته و خود را از زیر بار انجام عملیات گسترده در برابر تروریسم و در واقع نابودسازی و ریشه کن سازی محتوم آنان بیرون کشیده اند، بل، با زمینه سازی برای پراکنده شدن گروه های تند رو در سرتاسر گستره کشور، آن ها را از زیر ضربات نیروی هوایی امریکا بیرون کشیده و میدان مانور فراخی را در اختیار پویایی های آنان در سرتاسر گستره افغانستان و منطقه گذاشته اند.

هر چه است، به باور شماری از کارشناسان، نابودسازی سازمان استخبارات پاکستان که با کشور هند در یک رویارویی تمام عیار قرار دارد، کار آسانی نیست و می تواند از سوی مردم و فوجی های پاکستان به عنوان شکست پاکستان در برابر هند ارزیابی گردید. ناگزیر با مقاومت سرسختانه مردم و ارتش پاکستان رو به رو خواهد گردید. از سوی دیگر، با توجه به نفوذ آی. اس. آی. در میان سازمان های تندرو مذهبی و گروه های سیاسی افغانستان و پاکستان و نیز رهبری دولت افغانستان، به عنوان واکنش به این مشی، دامنه انفجارات و آتش افروزی های تروریستی و نا آرامی های سیاسی در هر دو کشور پهن تر شده و تا مرز بحران پیش خواهد رفت و هر گاه کار به استخوان آی. اس. آی. برسد، ممکن است به کودتای نظامی در پاکستان و به قدرت رسیدن فوجی ها به کمک تندروان مسلمان بینجامد.

این که آقای سوتنیکف می نویسد که هر گاه امریکایی ها به سیاست کنونی خود در افغانستان (در واقع افغانستان و پاکستان) ادامه بدهند، برای پاکستان راه دیگری نمی ماند جز این که از جنگ جهانی شمول در برابر تروریسم پای خود را بکشد؛ درست همین است که آی. اس. آی. و ارتش پاکستان برای نجات پاکستان و خود ناگزیر دست به این کار خواهند زد. در این صورت، روشن است نظامیان پاکستان می توانند به کمک و پشتیبانی کشورهای مخالف حضور امریکا در منطقه سنجش داشته باشند. دشوار نیست تصور کرد که پاکشیدن پاکستان از مبارزه با تروریسم،

به معنای شکست کامل استراتژی امریکا در افغانستان و به سخن دیگر آن گونه که اوپاما سرنوشت ناتو و جهان غرب را با سرنوشت افغانستان گره زده است، در منطقه (اگر نه جهان) خواهد بود.

یکی از موضوعاتی که در این اواخر سر و صدای بسیار بالا نموده و موجب پریشانی و نگرانی شماری از کارشناسان گردیده است، آوازه هایی است در باره بازگشت طالبان که برخی از آنان این کار را امری محتوم می دانند. برای مثال، اولگ ریوت- کارمند مرکز نیسکون در واشنگتن می نویسد: «برای ائتلاف ضد تروریستی، بررسی پروژه در زمینه ایجاد رژیم سیاسی انتقالی که توانمندی و اگذاری قدرت از حکومت کرزی به طالبان بس متمایل به واشنگتن به مقصد بازگشت آتیه جنبش به منظور تشکیل سیستم قدرت مرکزی را داشته باشد، آزمون بس جدی خواهد بود .

آنچه مربوط می گردد به رژیم کرزی، این رژیم همواره وظایف موقت فنی را که در روند سیاسی داخلی تسلط محدود امریکا در آن اولویت دارد، را اجرا نموده است.

از دیدگاه پلان تاکتیکی، واگذاری قدرت به طالبان می تواند نتیجه عملیات نام نهاد وزیرستان باشد.

مگر تصمیم‌گیری ساختاری در زمینه انتقال قدرت به طالبان میانه رو و در آتیه همراه با مبدل ساختن اردوی ملی افغانستان به عنصر کلیدی نظام دولتی سیاسی کشور مانند مدل ترکیه امکانات روی کار آمدن دیکتاتوری نظامی در کشور را بالا می‌برد. امروزه برای نظامیان شرایط عینی وجود ندارد. در گام نخست به دلیل ضعف ارتش ملی افغانستان. مگر روند به خودی خود به گونه‌ی بی‌استی که متمایل به برآمدن از زیر دست اداره دست‌نشانده [طالبان] خواهد بود.

به گونه‌ی بی‌که از نوشته‌های آقای ریوت بر می‌آید، امریکا از یک سو، در پی تقویت ارتش افغانستان مطابق الگوی ترکیه و پاکستان و از سوی دیگر واگذاری قدرت به گونه تدریجی به طالبانی است که به مرور زمان از القاعده و دیگر تندروان عرب و پاکستانی بریده و به سوی امریکا گرایش پیدا نمایند. این کار البته، با دشواری‌های بزرگی روبه‌رو است:

-نخست، این که هرگاه به راستی امریکا در پی واگذاری تدریجی قدرت به «طالبان میانه» رو باشد، این امر می‌تواند با واکنش سخت نیروهای روشنفکر و مردم عادی افغانستان و دیگر کشورهای منطقه که پیرو یک اسلام معتدل هستند، به ویژه بانوان رو به رو شود که این کار می‌تواند به شدت ایمیج امریکا را به عنوان یک کشور هوادار دمکراسی در سراسر جهان خدشه دار سازد.

در واقع، همین اکنون نیز شماری از «طالبان میانه رو» و نیز شماری از نیروهای «میانه رو» وابسته به حزب تندرو اسلامی در ساختار دولت جا داده شده اند که برخی از کارشناسان آنان را چونان ستون پنجم پاکستان و اعراب در درون دولت افغانستان ارزیابی می نمایند. مگر، به رغم این که میزان قدرت آن ها از مرز بحرانی بالاتر نرفته است و از خط سرخ نگذشته است، با آن هم، مخالفت های پنهان و آشکار با حضور آن ها در ساختار قدرت به ویژه از سوی تکنوکرات های غیر پشتون متمایل به غرب چه در ساختار دولت و چه در بیرون از آن و نیز به پیمانہ کمتری از سوی شماری از پشتون های روشنفکر بیشتر دارای اندیشه های چپی هم در درون دستگاه دولت و هم در اپوزیسیون و نیز در درون ساختارهای نظامی، انتظامی و امنیتی به چشم می خورد. حال اگر این روند ادامه یابد و از خط سرخ بگذرد، شاید روزی برسد که کار به انفجار سیاسی- اجتماعی در کشور بینجامد.

- از سوی دیگر، طالبانی ساختن دولت در افغانستان، اعتراضاتی را در میان کشورهای همپیمان امریکا در اروپا بر خواهد انگیزد. حال بگذریم از این که بی چون و چرا دستاویز وارد شدن فشار نیرومند دیپلماتیک از سوی کشورهای عضو پیمان شانگهای بر امریکا و زیر سوال بردن استاتوس حضور آن کشور در افغانستان با پیشگیری

مشی که با رسالت سپرده شده از سوی سازمان ملل و جامعه جهانی به ائتلاف غربی در این کشور، در مغایرت است، خواهد گردید. این کار نفس فلسفه مدلل بودن حضور امریکا و ناتو را در افغانستان را زیر سوال خواهد برد.

- برنامه مبدل شدن ارتش افغانستان به یک ارتش نیرومند مانند ترکیه و پاکستان نیز به دلیل عدم اعتماد امریکا به این ارتش که گفته می شود نیروهای وابسته به پاکستان و اعراب در آن نفوذ چشمگیری دارند، کار دشواری است. کارشناسان یکی از دلایلی را که امریکا تا کنون جرائت نمی نماید این ارتش را با جنگ افزارهای مدرن مجهز نماید، در کنار حضور شمار بسیاری از افسران بازمانده از رژیم های چپی گذشته افغانستان که بیشتر در شوروی پیشین آموزش دیده اند، همین موضوع می دانند. حال هرگاه در ترکیه و پاکستان، ارتش های منظم و نیرومند آن ها بارها دست به کودتاهای هر چند هم کنترل شده یازیده اند، هر گونه اقدامی از این دست در کشور چند پارچه از دیدگاه تباری، زبانی و مذهبی افغانستان، در متن گسیختگی ها و پاشیدگی های سال های پسین، می تواند به فاجعه زیانباری بینجامد.

حال، هر گاه این چنین کودتایی به منظور گرفتن قدرت از طالبان میانه روی که امریکا در

نظر دارد، آنان را روی کار آورد، صورت گیرد، این کار به معنای ضربِ صفرِ ساختن همه مساعی و هزینه های امریکا خواهد گردید.

به هر رو، هر چه باشد، با پس شدن چتر نیروهای ائتلاف بین المللی، در آینده یا ارتش دست به کودتای نظامی زده و یک دولت نظامی روی کار خواهد آمد که با توجه به اقتصاد پاشان و شکننده و همه جا گستر بودن فساد اداری سنتی در کشور ناگزیر کار به بحران های اقتصادی و سیاسی خواهد کشید و یا این که در صورت رخ دادن لرزه های سیاسی، چنین ارتشی چنان که بارها تجربه نشان داده است، بنا به نشانه های تباری، زبانی و مذهبی چند پارچه خواهد شد که نتیجه آن تکرار همان رویدادهای خونبار دهه نود در کشور و فروپاشی آن به چند بخش سیاسی کوچک خواهد بود.

حال، اگر بافتار ارتش به حالت کنونی بماند، با توجه به نفوذ پاکستان و عرب ها در آن، به محض برون رفتن نیروهای خارجی از افغانستان، بی درنگ نیمی از آن به سود طالبان وابسته به پاکستان و نیم دیگر آن در برابر آن ها موضع گیری خواهد نمود و اگر تغییر یابد و وزن نیروهای مخالف طالبان در آن افزایش یابد، در نخستین فرصت در پی براندازی دولت طالبان میانه رو خواهد گردید.

آقای ریوت در پایان مقاله خود با اشاره به بمباران های اخیر نیروی هوایی امریکا بر مناطق روستایی کشور و راه افتادن جنبش اعتراض سراسری به این بمبارن ها می نویسد: می توان تردید نداشت که اوج گرفتن جنبش اعتراضی ضد بمب باری ها و سمت و سو دهی موفقانه آن از کدام مرکز عملیاتی خارجی پس از چند ماه در افغانستان می تواند منجر به انقلاب اجتماعی و سر انجام غصب قدرت از راه های خشونت آمیز گردد. هرگاه برای طالبان جنبش اعتراضی نو بنا به دلایل متعدد تهدید جدی نمی باشد، برای حامد کرزی این روند اجتماعی ضد امریکایی با خطر از دست دادن قدرت می تواند پیامدهای فاجعه آمیزی داشته باشد».

الکساندر اومنف- کارمند ارشد علمی انستیتوت اقتصاد جهانی و مناسبات بین المللی روسیه در مقاله زیر عنوان «آیا می توان با طالبان تفاهم نمود»، می نویسد: «در این اواخر در کشورهای «اروپای کهن» که سپاهیان خود را به افغانستان گسیل داشته اند، هر چه بیشتر این دیدگاه ابراز می گردد که منازعه در افغانستان راه حل نظامی ندارد و تکیه بر حامد کرزی به عنوان یگانه مهره سیاسی مورد حمایت مورد بازنگری قرار می گیرد. این چنین تمایلات، این مبنا را به دست می دهد که گمان بزنیم که شماری از کشورهای درگیر در بحران افغانستان آماده اند با شرایط معینی با هرگاه نه با بازگشت جنبش اسلامی طالبان به قدرت، دست کم با تقسیم متقابلا پذیرای

قدرت با آن آماده اند.

حامد کرزی با تلاش به خاطر تحکیم موقف خود بارها به طلبان پیشنهاد نموده است تا وارد گفتگو شوند و امکان شامل شدن رهبر آن ها ملا عمر را در دولت اعلام داشته است. طالبان به عنوان شرط مقدماتی درخواستی مبنی بر روگردانی از قانون اساسی سال 2004 که افغانستان را با آن که یک کشور اسلامی مگر با آن هم جمهوری مدنی اعلام نموده بود، را پیش نموده اند. چیزی که دلچسپ است این است که تقاضای سنتی برای طالبان مبنی بر برون بری سپاهیان خارجی از کشور در این خواست چهره نمایی نمی نماید. شاید این گونه طالبان به غرب به امکان رسیدن به تفاهم پشت سر حکومت کرزی اشاره نموده اند.

به این نکته که این آژیر (سیگنال)ها شنیده شده اند، این فاکت گواهی می دهد که چند روز پس از اعلام آن، وزیر دفاع بریتانیا- دس براون گفت «برپایی سیستم اداری طراز غربی در افغانستان ناممکن است. بایسته است کدامین واریانت دیگر مبتنی بر اسلام را یافت.»

در اواخر ماه اگوست سال-2007 یکی از روزنامه های چاپ عربستان سعودی نوشت: «سیا گفتگوهای محرمانه پی را با طالبان پیش می برد با پافشاری بر فاصله گیری آنان از القاعده در ازای دادن جا برای آنان در حکومت افغانستان. این گونه، امریکا معامله با طالبان را مشروط بر گسیختن پیوندهای آنان با تروریسم بین المللی می کند.»

به گونه‌ی بی‌گناهانه می‌شود، در این اواخر تلاش‌های بسیاری برای مشارکت دادن طالبان در دولت کنونی به خرج داده می‌شود. روشن است این کار بنا به دلایل گوناگون بی‌ربط به انتخابات پیش‌رو نمی‌باشد.

یکی از مسائلی دیگری که باید به آن توجه نمود، شکست دیپلماسی رژیم کرزی است که هم اعتماد متحدان غربی خود را از دست داده است و هم کشورهای منطقه را.

عبدالله مهدی-ژورنالیست در زمینه می‌نویسد:<sup>۱</sup> «خودداری حامد کرزی از پذیرفتن پدی اشداون-سیاستمدار انگلیسی که به عنوان نماینده فوق‌العاده دبیرکل سازمان ملل در افغانستان پیشنهاد شده بود، و عدم توافق وی با اظهارات سفیر بریتانیا در کابل که بر ضد کرزی برآمد و وی را متهم به ناکام ساختن رسالت ناتو- در افغانستان نموده بود- چیزی که در رسانه‌های گروهی انگلیس چونان باور همه جا گستر پخش گردیده بود، آغاز تنش در مناسبات میان کرزی و بریتانیا گردید.

پس از انتقادات چندباره از سوی کرزی از متحدان غربی در زمینه کشته شدن افراد غیرنظامی در نتیجه یورش‌های هوایی امریکایی‌ها، مناسبات کرزی با حامی اصلی اش امریکا که پیوسته از هر گام او حمایت می‌نمود، نیز تیره و تار گردید. هر چه بیشتر چنین اظهاراتی پدید می‌آمد

---

<sup>۱</sup> . آنچه در این جا می‌خوانید فشرده‌ی بی‌است از ترجمه مقاله ایشان در سایت انترنتی «افغانستان رو».

که امریکایی‌ها از «دوست عزیز» خود که به وی امکانات بی‌حد و مرز مالی و ... ارزانی داشته بودند، بس ناخشنود اند.

در این اواخر، شماری از سیاستمداران- نمایندگان جریان‌های گوناگون سیاسی امریکا کرزی را به باد خرده‌گیری‌های شدید گرفته‌اند. این امکان بسیار است که رییس‌جمهور نو- بارک اوباما می‌تواند دیدگاه کنونی را در قبال دوست و متحد واشنگتن را عوض نماید. بنا به ارزیابی برخی از خبرگان، مناسبات میان کشورهای غربی و کرزی - متحد غرب در منطقه به تدریج خراب می‌شود و شاید خود کرزی به حمایت نامزدی خود در انتخابات آینده باورمند نباشد.

امکان دارد به همین دلیل رییس‌جمهور متمایل است به کشورهای منطقه به ویژه با کشورهای عضو سازمان شانگهای نزدیک شود. آشکار است که بازدید ماه اگوست کرزی از دوشنبه و اشتراک وی در همایش نوییتی سران کشورهای عضو شانگهای ناخشنودی شدید واشنگتن را برانگیخت. در واکنش، مساله پر هنگامه تعیین چهارچوب حضور نظامی خارجی در افغانستان سرانجام پس از کشته شدن جمعی از باشندگان غیر نظامی افغانستان در نتیجه بمباران‌های نیروهای هوایی خارجی با تمام جدیت در دستور کار روز کابینه کرزی قرار گرفت.

هرگاه رییس‌جمهور کنونی واقعا بخواهد با کشورهای همسایه نزدیک شود و با آنان روابط دوستانه برقرار نماید، این کار خشم متحدان وی را برخواهد انگیزد. مگر از سوی دیگر، بسیار کم احتمال دارد که کشورهای دارای وزن در منطقه به رژیمی اعتماد کنند که با امریکا موافقت

نامه همکاری های استراتژیک - امضاء نموده است و از چنین رژیمی پشتیبانی بی قید و شرط نمایند.

هر چه است، رییس جمهور ناگزیر انزجار امریکا و متحدان غربی را نسبت به خود را احساس می کند. درست همین جا است که دیده می شود دیپلماسی رژیم با ناکامی سختی رو به رو گردیده و هم در نزد متحدان در غرب و نیز نزد همسایگان در شرق بی اعتبار و تجرید شده است و با توجه به سرنوشت رهبران افغان که در گذشته چنین مشی را با کشورهای بزرگ پیش گرفته بودند، می توان گمان زد که سرنوشتی - در انتظار کرزی است که رشک - کسی را بر نمی انگیزد».

یکی از مسایل دیگری که در پهلوی شکست دیپلماسی رژیم، موجب نگرانی نخبه های فکری و محافل روشنفکری افغانستان و نیز کارشناسان خارجی گردیده است، دامنه یابی بی مانند همچشمی ها و تنش های تباری، زبانی و مذهبی در اثر سیاست های نابخردانه داخلی رژیم است که کشور را در آستانه فروپاشی قرار داده است.

الکساندر اومنف - کارشناس روسی مسایل افغانستان در مقاله «عوامل داخلی و خارجی منازعه افغانستان»، در زمینه می نگارد: «افغانستان که در وهله نخست چنین بر می آمد که نماد پیروزی بی-قید-و-شرط چشمگیر غرب-و-ناتو-می-باشد، به-مبدل-شدن-به-یک-«دام-استراتژیک» گسترانیده شده برای غرب ادامه می دهد-بیکاری، ناداری و فساد با پویایی باشندگان و در گام

نخست جوانان را به دامان های طالبان می اندازد- جایی که آنان برای امرار هستی خود پول به دست می آورند. رژیم مساعد برای طالبان در پاکستان وابسته به سه عامل می باشد:

- 1- کنترل ضعیف حکومت مرکزی بر مناطق پشتون نشین
- 2- نیرومندی اسلامگرایان بومی- متحدان طالبان
- 3- پیوندهای طالبان با ساختارهای دولتی پاکستان در گام نخست آی. اس. آی.

...شاید چنین بنماید که تجزیه عملی کشور - به شمال و شمال باختری غیر پشتونی و جنوب و جنوب خاوری پشتونی به سود روسیه باشد. زیرا این گونه تهدید تروریستی از مرزهای جنوبی شوروی - پیشین به دور می خزد. مگر - این کار می تواند تنها در آینده نزدیک - در کوتاهمدت خشنود کننده باشد. زیرا تروریسم بین المللی مرز نمی شناسد و عملاً تجزیه افغانستان و مبدل شدن عملی جنوب و جنوب باختری آن به «چراگاه» تروریزم مطابق منافع روسیه نمی باشد».

شماری از تحلیلگران احتمال خطر راه افتادن یک **انقلاب رنگین** را در افغانستان ناممکن نمی پندارند. اندره سیرینکو در مقاله «افغانستان با تهدید انقلاب رنگین رو به رو است»، می نگارد: «در افغانستان زمینه برای تحولات بزرگ و همانا هرج و مرج های گروهی جدی به پختگی می رسد که در شرایط معینی می توانند به انقلاب های رنگی مبدل شوند. به سود این امر رخدادهایی رو داده در کشور در نیمه دوم اگوست 2008 که آغاز بحران غیر منتظره سیاسی گردید، گواهی می دهد. کاملاً ممکن است که ما شاهد پدیدایی نیروی سیاسی نوی در افغانستان باشیم که توانایی مبدل شدن به حزب یا جنبش طراز «رهای بخش ملی» گردد و حتا در کشور اوضاع انقلابی

را بر انگیزد. به گونه عینی، نیروی هوایی امریکا امروز مانند طالبان به دشمن سیاسی کرزی مبدل می شوند. تنها هرگاه جنگجویان طالبان را خلبانان امریکایی از نگاه فیزیکی از میان می برند، با حمله بر اهداف غیر نظامی که به کشته شدن دسته جمعی باشندگان می انجامد، پیلوت های نیروی هوایی امریکا دورنمای انتخاباتی کرزی را تیره می سازند.

دشوار است گفت که آیا فرماندهی امریکا در افغانستان این کار آگاهانه می کند (هرگاه درست باشد، این بدان معنا است که واشنگتن الترناتیو های جدی رهبر کنونی افغانستان را بررسی می کند. در غیر آن، این بمباران های کور-پورش های کابویی طراز امریکایی اند. هر چه باشد، نیروی هوایی امریکا کنون در مبارزات انتخاباتی به سود کرزی عمل نمی کند. همچنان نمی توان در آینده احتمال کودتای نظامی را در صورت نیرومند شدن ساختارهای نظامی افغانستان از سنجش به دور گرفت»- [چیزی که امریکایی ها از ترس آن تا کنون از تجهیز نیروهای نظامی افغانستان خود داری ورزیده اند].

به هر رو، چنین بر می آید که امریکا در نظر دارد، نیروهای القاعده را که آرمان های جهانشمول دارند، از طالبان بومی افغان که بیشتر بنا به انگیزه های مالی به صفوف القاعده پیوسته اند، جدا نموده، اعراب و دیگر تندروان ایدئولوژیک را سرکوب و طالبان را به تدریج رام ساخته و به ساختارهای دولتی و نظامی افغانستان بکشانند.

سوتنیکف در زمینه در مقاله «پیرامون دستاوردهای کنفرانس بین المللی لاهه در باره افغانستان» می نگارد:

«جو بایدن- معاون رییس جمهور امریکا خبرهای خوبی را پخش می نماید مبنی بر این که 75 درصد طالبان که هیچ انگیزه دیگری برای جنگ ندارند و از سر ناگزیری و نومیدی به جنگجویان طالب پیوسته اند، می توانند از این سازمان تروریستی جدا شوند».

مگر تنها یک چیز روشن نیست. چگونه امریکا یا حکومت افغانستان به این افراد نزدیک شود؟ پرسش دیگری که مطرح می گردد این است که چه کسی این کار را انجام دهد؟ به گونه یی که تحلیلگران امریکایی می پندارند، اعلامیه خانم کلینتون گواه بر آن است که این کار را باید حکومت افغانستان انجام دهد. این در حالی است که چند هفته پیش رجال رسمی امریکایی می گفتند که صلاحیت های کرزی باید محدود شود و یا این که باید اصلا از قدرت کنار زده شود. از همین رو بود که واشنگتن نگذاشت کرزی انتخابات زودرس در ماه اپریل را برگزار نماید».

چنین بر می آید که تلاش های کرزی در گذشته دستاوردهای چندانی به همراه نداشته است. از

همین رو، واشنگتن در پی آن شده است تا این رسالت را به دوش دولت آینده پس از انتخابات در افغانستان بگذارد.»

به هر رو، هر باری که امریکا تلاش نموده است به مقصد درز انداختن میان طالبان و القاعده و جدا سازی طالبان میانه رو از طالبان تند رو با طالبان میانه رو نزدیک شود، با واکنش تند تندروان پاکستانی و عربی رو به رو گردیده است که امریکا و غرب را به شدت تهدید نموده اند.

امریکا بر آن است که القاعده و دیگر گروه های تندروان عرب، شبکه هایی اند با شعارهای جهانشمول و فراگیر در چهارچوب تعریف تروریسم بین الملل. برعکس، طالبان افغان گروهی اند بومی که آرمان شان فراتر از دستیابی به قدرت در مناطق محدود محلی و نهایت به قدرت رسیدن در کابل نمی رود. از این رو، بایسته است برای آنان تعریف دیگری دست و پا کرد و با پیشگیری مشی تجرید تدریجی آنان از گروه های تندرو عرب و پاکستانی و تطمیع آنان، ایشان را به تدریج در قدرت دولتی مشارکت داد و این گونه کار را به پایان برد و برای وقایه نمودن از هر گونه پیشامد غیر منتظره و زیر کنترل نگهداشتن آن ها، نیروهای دولتی افغانستان را چونان یک نیروی بازدارنده و کنترلی تقویت نمود.

هر چه است، امریکا با بهره گیری از تجربه عراق تلاش دارد در گام نخست طالبان بومی را از شبکه های تندروان القاعده و دیگر تندروان عرب جدا نماید و سپس با تطمیع و خرید و دادن امتیازات فراوان به رامسازی آنان پردازد. مگر این کار، متفاوت با عراق، کار آسانی نیست.

چه، در عراق امریکا تنها با قبایل سنی عراقی رو به رو بود که خود سرنوشت شان را در دست داشتند و می توانستند خود تصمیم بگیرند و مستقلانه با امریکایی ها به توافق برسند. این بود که امریکا توانست با تطمیع رهبران شان و دادن یک رشته امتیازات به آن ها، کارها را به پیمانہ یی بر وفق مراد به پیش ببرد.

مگر، در افغانستان و پاکستان، معرکه بازی با طالبان را سازمان های مخوف استخباراتی کشورهای گوناگون از جمله عربستان، هند، روسیه و چین و به ویژه آی. اس. آی پاکستان از پشت پرده کارگردانی می کنند. در گام نخست، هر گروه یا شخصی از جمع طالبان که بخواهد با امریکا وارد تماس شود، بی درنگ به دست گروه های تند رو پاکستانی نابود خواهد گردید و در بهترین مورد به سختی تنبیه خواهد گردید که با پیشگیری این روش، طالبان تندرو توانسته اند میدان مانور امریکا را تنگتر بسازند.

به باور شماری از کارشناسان، راهکاری را امریکا پیش گرفته است، راهکار سازنده یی نیست. تنها روی کار آمدن یک دولت مخالف با طالبان در کابل به جای دولت طالب گرای کنونی و ایجاد نیروهای مسلح، نیروهای امنیتی و انتظامی یی که انگیزه راستین نبرد با طالبان و تندروان عرب را داشته باشد، به جای نیروهای مسلح کنونی (که در آن سازمان های استخباراتی پاکستان و اعراب نفوذ فراوان دارند و هیچ انگیزه یی برای رزمیدن با طالبان و تندروان عرب ندارد)، می تواند در مبارزه با طالبان، تندروی و نفوذ اعراب کار ساز باشد.

منطق این حرف بسیار ساده است: هرگاه سخن بر سر مبارزه با طالبان، تندروان خارجی از جمله پاکستانی و عربی باشد، باید در کابل دولتی بر سر کار بیاید که متفاوت از دولت کنونی مخالف پاکستان و اعراب و تندرو باشد و برخوردار از نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی بی که متفاوت از ساختارهای قوه بی کنونی، انگیزه رویارویی با طالبان و دهشت افگنان پاکستانی و عربی را داشته باشند.

شاید وقت آن فرا رسیده باشد که امریکا پس از گذشت هفت سال و نیم و به روایت دیگر سه دهه اشتباه در قبال افغانستان، سر انجام به لغزش های خود پی برده باشد و راهبرد و راهکار سازنده بی را پیش گیرد.

یکی از مهم ترین و پیچیده ترین مسایل در استراتژی جدید امریکا در قبال افغانستان و پاکستان، حل مساله «پشتون» های باشنده مناطق مرزی افغانستان و پاکستان و تعیین سرنوشت آن ها است.

روشن است که انگلیسی ها با توجه به استراتژی های جهانگشایانه و منافع درازمدت خود در بازی بزرگ، از میانه های سده نهم در عمل سرزمین های پشتون نشین مرزی را دو نیم ساختند و در واقع آن ها را به دور از تمدن در تاریکی، بیسوادی و ناداری نگهداشته و بیرون از ساختارهای دولتی به شکل «قبایل آزاد» (در واقع دربند) ماندند. هدف اصلی انگلیسی ها از این کار، آن بود که هرگاه در آینده روزی هوس رسیدن به آب های گرم به سر روس ها بزند، بتوانند عشایر پشتون را برای جهاد در برابر روس ها (پسانتر شوروی ها) بر انگیزند که در دهه هشتاد

چنین هم شد.

خاندان های شاه‌ی پشتون حاکم بر افغانستان که آمیزه‌ی بی از نخبگان پشتون پرورش یافته در دستگاه های شاه‌ی پارس و قزلباش های باسواد بودند، و نیز پشتون های شهرنشین و آموزش دیده و با سواد ساکن شهرهای بزرگ افغانستان، در واقع تافته جدا بافته‌ی بی از پیکره اصلی پشتون ها اند که روی هم رفته زیر تاثیر فرهنگ شهری اند و به پیمانانه بسیاری از پشتون های قبیله‌ی بی نوار مرزی فاصله گرفته اند.

چنین بر می آید که امروز امریکایی ها برای رسیدن به اهداف بلند و دراز مدت خود در منطقه، ناگزیر اند، برای پایان بخشیدن به وضعیت کنونی قبایل پشتون که بالقوه می توانند در صورت ادامه این وضعیت، استراتژی شان را با خطر جدی و حتا با شکست رو به رو کنند، راهکارهای «سازنده» بی را پیش گیرند.

اندره سیرینکو در زمینه در مقاله «امریکایی ها به مساله پشتون ها پرداختند» می نویسد: «واشنگتن در ناحیه مرزی افغانستان- پاکستان پروژه نوپشتونی را پیاده می نماید. هدف این پروژه نه تنها نابودسازی زیرساخت طالبان در وزیرستان شمالی و جنوبی و با این کار پایین آوردن تراز پویایی های جنگی اپوزیسیون آشتی ناپذیر اسلامی در استان های جنوب خاوری افغانستان، بل نیز آن است تا به گونه رادیکال استاتوس سیاسی پشتونستان را دگرگون کند.»

نخستین مرحله بازی پشتونی امریکا در کابل در اگوست 2007 با برگزاری جرگه قبایل پشتون باشنده در دو سوی خط آغاز گردید. پیشوایان پشتون با آمدن به جرگه بزرگ که ایده برگزاری آن از سوی امریکا پیشنهاد شده بود، آمادگی خود را به بررسی پیشنهادهای سازنده غرب به نمایش گذاشتند. در این حال، کرزی نقش میانجی میان واشنگتن و رهبران پشتون را بازی می نمود.

مرحله دوم تحقق پروژه نو پشتونی، انجام بزرگ ترین عملیات از سوی ارتش پاکستان در ماه های اکتبر- نوامبر 2007 در وزیرستان بود. چنین بر می آید که این عملیات زیر فشار کاخ سفید صورت گرفت که چندین بار اسلام آباد را متهم به مبارزه «نابسنده» در پیکار با تروریزم بین المللی نموده بود. آماج اقدامات خاص نیروهای مسلح پاکستان همانا آن استان های پشتونستان پاکستان قرار گرفت که در آن قبایل وزیری و مسعود (که در ماه های جولای و اگوست از هر گونه گفتگو با امریکایی ها سر باز زده بودند)، بود و باش دارند.

سومین مرحله پروژه امریکایی پشتونی، اعلامیه واشنگتن در میانه های ماه نوامبر بود مبنی بر این که امریکا حاضر است به قبایل پشتون پاکستان که آغاز به مبارزه با طالبان و القاعده نمایند، کمک های نظامی و مالی نماید.

به هر رو، طرح تدوین شده از سوی تحلیلگران پنتاگون در گام نخست، گسیل مستشاران نظامی امریکایی به نواحی شمالی پاکستان- جایی که به آموزش تشکیلات مسلح قبایل پشتون (یعنی در

واقع بدون دولت اسلام آباد) خواهند پرداخت را در نظر دارد. تشکیل یک سپاه ویژه مرزی از رزمجویان آموزش دیده پشتون به دست امریکایی ها که برای آنان از امریکا جدید ترین جنگ افزارها فرستاده خواهد شد، در برنامه است. چنین در نظر است که شمار سپاه مرزی پشتون که در سرزمین پاکستان در نزدیکی مرز با افغانستان مستقر خواهند شد، به 85 هزار نفر بالغ گردد که فرماندهی نظامی امریکا در نظر دارد بر آنان 350 میلیون دالر مصرف کند.

این گونه، پروژه نو پشتونی امریکا در دوره آغازین خود بر اصل کلاسیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» استوار است. چیزی که پیش از این در جرگه بزرگ در کابل هویدا گردید که با ابزار نه کمتر موثر تر سیاست نان قندی و تازیانه (هویج و شلاق) کامل می گردد. نقش تازیانه بازیگران در پشتونستان امروز به دوش ارتش پاکستان گذاشته شده است که عملیات بزرگ وزیرستان را (تا کنون به تنهایی) پیش می برند. هدف سیاسی این عملیات، افزون بر پاکسازی اعلام شده زیر ساخت های پشت جبهه طالبان و القاعده، گوشمالی آشکار و زیری ها و مسعودی های سرکش است که برای ترسانیدن و بر حذر داشتن دیگر رهبران پشتون اجرا می شود. در این حال، به رغم اقدامات خشونت آمیز نیروهای پاکستانی، به آن عده از رهبران پشتون که مهربانی خود را به نمایش بگذارند، نان های قندی شیرینی وعده می دهند که در سیمای کمک های مستقیم مادی و پول های هنگفت و تغییر استاتوس پشتون ها و رهبران شان از راه ایجاد سپاه مرزی، تبارز می نماید».

آقای سیرینکو در ادامه مقاله خود می نگارد: «...خدمات پیشنهادی امریکایی در سپاه عبارت است

از تطمیع باشندگان مردینه بیکار مستعد به کار پشتون. شمار 85000 سرنیزه دار در گام نخست، نشانگر کمیت قابل خریداری محتمل پشتون ها است. روشن است این حجم ایده آل تسخیر منتظره بازار بومی کار است که دسترسی به آن مدت زیادی را در بر می گیرد و کار یک ماه و یک سال نیست.

روی هم رفته، سخن بر سر ساختن یک نوع ویژه شبکه بازاریابی است که در آن با میانجیگری رهبران قبایل و اقوام، به تدریج مشتریان هرچه تازه تر و تازه تری با شرایط جذب تمایل سیاسی، از راه پرداخت های پولی شامل خواهند شد. آن هم به شکلی است که امریکایی ها به اجیران خود (خدمه سپاه مرزی) نه به آن پیمانان به خاطر آن که آن ها با طالبان بجنگند، بل به خاطر آن که به هواداری از طالبان ننگند، پول خواهند پرداخت.

سر انجام، سوم این که ایجاد سپاه مرزی یعنی ساختار نظامی سازمان یافته مطابق اصول دولتی در ساحه بی که باشندگان آن سده ها تاثیر جدی دولت را احساس نکرده اند، می تواند آغاز تحول راستین اجتماعی- سیاسی در جامعه پشتون و ابزار موثر مدرنیزاسیون آن گردد و شاید این مهم ترین چیز باشد.

«رامسازی» دراز مدت پشتونستان جدا شده با خط دیورند بدون شامل ساختن این منطقه در مدار ساختمان دولتی ناممکن می باشد. ایجاد سپاه مرزی کاملا توانمندی دارد آن اهرم سیاسی گردد که

به کمک آن «دولت مدار شدن» تیار جدانشده پشتون عملی گردد و به گونه‌ی بی که تصور می‌گردد این روند می‌تواند از دو راه اساسی برود:

راه نخست، تحکیم خط دیورند با دورنمای ایجاد دو ناحیه خودگردان پشتون هم در افغانستان و هم در پاکستان است. در این صورت، وظیفه سپاه مرزی ایجاد شونده از سوی امریکایی‌ها عبارت خواهد بود از دفاع از مرز کنونی افغانستان- پاکستان و تشکل مکانیزم‌های جدید دولتی بیشتر همانند به آنچه که در سایر جاهای پاکستان موجود است- در ایالت‌های وزیرستان به جای سیستم خودگردانی قبیله‌ی. خودگردانی همانندی در این صورت قرار است در افغانستان نیز ایجاد گردد که ناگزیر در کابل مساله فدرالیزاسیون کشور را در دستور کار سیاسی روز مطرح خواهد کرد.

راه دوم حل مساله خط دیورند، متحد ساختن خلق پشتون و ایجاد کشور مستقل «پشتونستان» در نوار مرزی افغانستان- پاکستان است. - به رغم آن که امروز چنین سناریویی تقریباً فانتیزی به شمار می‌رود، احتمال آن را نباید دست کم گرفت.

یکی از مسایل عمده بحران سیاسی افغانستان- تکامل نیافتن سوپژکتویته تبار پشتون و نیز - به پیمان‌ه چشمگیر طالبان مرتبط با آن می‌باشد. در نتیجه، گفتگوها با طالبان که در باره آن این همه سخن می‌رود، در این اواخر در عمل غیر قابل تحقق می‌ماند به این دلیل که این مشکل مطرح می‌شود که با چه کسی صحبت کرد؟

در واقع، شرکت کنندگان گفتگوهای بالقوه از سوی طالبان چنان بسیار است که کسی نمی‌ماند که

به نمایندگی از طالبان سخن بگوید. از همین رو، بر امریکایی ها، متحدان غربی آن ها و دولت کابل است تا برای خود نخست «طرف» مذاکرات بسازند. به سخن دیگر، به چنین تحول طالبان دست یابند که در آن بتوان جانبی یا طرفی را یافت که بتوان با آن وارد گفتگو شد و نه تنها در باره خرید و تطمیع و پرداخت پول صحبت کرد، بل نیز توانست روی مسایل استراتژی سیاسی سخن گفت.

... و در این رابطه، تشکل سوپژکتویته نو سیاسی نخبگان پشتون به یک موضوع بس اکتوئل مبدل می گردد. چرا؟ روشن است: همانا قبایل پشتون شالوده اصلی اجتماعی طالبان را می سازند و گستره پشتونستان پشت جبهه استراتژیک طالبان را می سازد. از همین رو، تحول اصولی طالبان بدون تغییر سیاست در قبال نخبگان پشتون ناممکن می باشد و پروژه سپاه مرزی پیشنهاد شده از سوی امریکایی ها برای دستیابی به این مقصد متوجه می باشد. تشکل سوپژکتویته نو نخبگان پشتون به نوبه خود توانایی دارد منجر به تقویت تمایلات ناسیونالیستی در میان تبار پشتون و به میان آمدن یک حزب ناسیونالیستی پشتونی در گستره پشتونستان افغانی گردد.<sup>2</sup>

با حمایت خارجی، این روند می تواند زمان بسیار کمی را در بر گیرد و از پدید آیی حزب ناسیونالیستی تا پیش کردن شعارهای ایجاد دولت ناسیونالیستی پشتون یک گام باقی می ماند و در این تحول، - ناسیونالیسم پشتون سپاه مرزی ایجاد شده از سوی امریکایی ها می تواند یکی از مهمترین نقش ها را بازی نماید.

---

<sup>2</sup> . منظور این است که ایدئولوژی ناسیونالیستی افغانی را  
جانشین ایدئولوژی تندروی طالبان و اسلامیزم گردانید.

مستثنی نیست که پروژه جدید پشتونی امریکا درست ایجاد دولت مستقل پشتونستان را در نظر دارد که در آن انرژی-اسلام-رادیکال-که-تا-کنون-از-جنبش-طالبان-پشتیبانی-می-کرد،-به-ناسیونالیسم-سیاسی-تحول-خواهد-کرد-که-با-دارندگان-آن-می-شود-سودمندان-پشت-میز-مذاکره-نشست-بی-تردید-بهرتر-آن-خواهد-بود-تا-این-حاملان-از-پیش-برای-دستیابی-به-تفاهم-انگیزه-مند-باشند-(خریده-شوند).-در-این-صورت،-استراتژی-کنونی-امریکایی-ها-در-پشتونستان-که-تمویل-نخبگان-پشتون-را-مستقیماً-بدون-واسطه-اسلام-آباد-از-سوی-واشنگتن-در-بر-می-گیرد،-یکی-از-نمونه-های-پیروزمند-دور-اندیشی-سیاسی-خواهد-بود».

به باور شمار دیگری از کارشناسان، از دیدگاه تاریخی، وارد آوردن هرگونه دگرگونی ساختاری در زندگانی قبایل که به شدت زیر تاثیر سنت های بومی پشتونوالی و نفوذ رهبران تند رو مذهبی هستند، با واکنش بس شدید نیروهای تند رو و محافظه کار رو به رو گردیده و سر انجام به خونریزی های گسترده یی خواهد انجامید که سال ها ادامه پیدا خواهد نمود و این کار می تواند به بهای افتادن گناه آن به گردن کسی که آغاز گر این دگردیسی ها بوده است- در مورد مشخص کنونی- امریکایی ها بینجامد و پیامدهای آن گریبانگیر آنان خواهد گردید.

در نتیجه، هر گونه دست زدن به زندگی درونی قبایل، هرچند هم با نیت خیر باشد، آن هم در اوضاع کنونی که نفوذ اعراب تند رو و استخبارات پاکستان و نیروهای تندرو مذهبی آن کشور در منطقه قبایل به بالاترین تراز رسیده است، چیزی جز دست اندازی به کندوی نیست که به گفته امیر آهنین افغانستان که بهتر از هر کسی مردم خود را خوب می شناخت، در آن عسل کم و زنبورهای گزنده فراوان اند و این کار چیزی جز تورانیدن این زنبورها نیست.

به باور برخی از کارشناسان، به رغم این که طرح امریکایی ها در صورت تحقق پیروزمندانه آن، گذشته از جنبه های سیاسی آن، شاید گام بلندی در راستای متمدن ساختن قبایل و تامین امنیت و ثبات در منطقه باشد، چیزی که در آن در نظر گرفته نشده است، سیطره فرهنگ عشیره بی بر قبایل است و مادامی که چنین فرهنگی بر آنان مسلط است، هیچ راهبردی را نمی توان در منطقه مرزی به آسانی پیاده نمود. بستر خشن ایلاتی، که در آن تولید و فرهنگ پذیری حلقه مفقوده است و در نتیجه همه چیز می تواند در معرض تاراج و داد و ستد قرار گیرد، به ویژه در بازار آشفته مکاره سیاسی کنونی که مشتریان بسیاری خریدار متاع نیروی رزمی جنگجویان عشیره بی اند، هر آن می تواند، به بستر سیل خروشان و ترسناکی مبدل شود که همانند جریان بنیاد بر اندازی سرازیر خواهد گردید و هر آن چه را که بر سر راهش می آید، خواهد برد.

از این رو، از دیدگاه نگارنده بهتر خواهد بود تا هرگاه مبالغی که در نظر است برای مسلح ساختن عشایر و تقویت نظامیگری در گستره مرزی هزینه شود، برای ساخت و ساز، آموزش و پرورش و بهداشت و دیگر اهداف انساندوستانه در دو سوی مرز هزینه شود تا بتواند به با سوادسازی مردم بینوا و کمرنگ ساختن فرهنگ قبیله بی و در نتیجه پایین آوردن تراز جنگجویی و خشونت و چیرگی یک فرهنگ برتر یاری رساند. درست آنگاه خواهد بود که «کشتزار» گستره قبایل از «چراگاه تروریزم» به «راغ» دل انگیز آسایش و آرامش انسان های صلح دوست مبدل خواهد شد.

استراتژی امریکا تنها در این صورت است که می تواند به پیروزی برسد. در غیر آن، در فرجام کار، مسلح ساختن قبایل - در دو سوی - دیورند که سازمان های - استخباراتی برخی از

کشورهای عربی و پاکستان نفوذ بی چون و چرایی در میان آن ها دارد، تنها می تواند به پهنایابی خشونت، دهشت افگنی و خونریزی و آتش افروزی، آن هم بیشتر در گستره افغانستان بینجامد که نخستین آماج آن نیروهای امریکایی و دولت خواهد بود.

روشن است که پاکستان به هر بهایی که شده تلاش خواهد ورزید از درگیری های گسترده و رویارویی های تمام عیار با رزمندگان باشندگان نوار مرزی- پشتون ها پرهیز کند و کماکان برای گرفتن کمک های مالی امریکا به جنگ های زرگری و کجدار و مریز کنترل شده و دلخواه و گزیده ادامه دهد. از همین رو است که با تندروان دره سوات قرار داد آتش بس بسته است - قرار دادی که به تصویب پارلمان پاکستان رسیده و از سوی رییس جمهور پاکستان تایید و امضاء شده است و انتظار می رود چنین قراردادهایی با چند منطقه دیگر مرزی نیز به امضاء برسد.

روشن است چنین قرار دادهایی که چیزی جز شانه خالی کردن پاکستان از جنگ با تروریسم نیست، و تنها به سود تندروان است، از سوی مقامات امریکایی چون اولبروک به باد انتقادات شدید گرفته شده است و کاخ سفید اعلام کرده است که دیگر در نظر ندارد به کسی چگ سفید بدهد. یعنی تنها حاضر است در ازای مشارکت پاکستان در نبردها به آن کشور پول پرداخت شود.

در پاسخ، مقامات پاکستانی امریکا را متهم به نادیده گرفتن منافع ملی پاکستان نموده و بر آن پافشاری دارند که کمک های امریکا به پاکستان باید بی قید و شرط باشد و مشارکت پاکستان در مبارزه با تروریسم را وابسته به بی قید و شرط بودن کمک ها می نمایند و میزان این کمک ها را ناچیز خوانده و اعلام داشته اند که پاکستان به چیزی همانند پلان مارشال با هزینه دست کم سی-چهل میلیارد دالر نیاز دارد. به هر رو، در کنفرانس توکیو کشورهای دونر و عده سپرده اند تا 5.2

میلیارد دالر به پاکستان کمک نمایند که از جمله یک میلیارد آن را امریکا و یک میلیارد آن را جاپان متقبل شده اند.

چنین بر می آید که با پیشگیری سیاست جدید پاکستان مبنی بر عقد چنین قرار دادهایی، گروه های تروریستی، بسیاری از پایگاه های خود را از نوار مرزی آهسته آهسته برچیده و در سراسر گستره پاکستان پخش می نمایند و تنها گروه های عملیاتی خود را در نوار مرزی جا می گذارند و پایگاه های آموزشی خود را به جاهای دور از چشم سیا چون کشمیر و دیگر جاها می برند که این کار استراتژی امریکا را که امکانات محدودی برای زدن این نیروها در اعماق خاک پاکستان دارد، در نطفه خنثی ساخته، دست های آن کشور را بسته و «موفقیت تضمین شده» بی را برای آی.اس.آی. در کشاکش های آینده با سیا به ارمغان می آورد که نشانه های آن از همین اکنون هویدا است..

با این کار، از یک سو، پاکستان خود را از زیر بار انجام عملیات گسترده رزمی برون می کشد و برای خود زمینه ماتور گسترده بی را فراهم می آورد به گونه بی که امریکا را دستنگر خود می سازد و از سوی دیگر، امکانات امریکا را در وارد آوردن ضربات بر رزمندگان تندرو و در نتیجه زیر فشار گرفتن ارتش پاکستان و سازمان استخبارات آن کشور محدود می سازد. در این حال، هر گونه بمباران و موشک باران نوار مرزی با بهره گیری از هواپیماهای بی سرنشین، به خودی خود چنان دستاویزی برای بی اعتبار ساختن بیشتر امریکا مبدل شده و دستاوردی جز بدنام شدن بیشتر امریکا نخواهد داشت.

با این همه، در واقع پاکستان در پی آن است که نه در ازای جنگ تمام عیار با تروریسم، بل در

ازای دادن راه ترانزیتی به امریکا برای رسانایی بارهای نظامی به خاک افغانستان باج بستاند که چنین بر می آید که در استراتژی خود کامیاب هم است. چون امریکا راه دیگری جز پذیرفتن شرایط پاکستان ندارد.

داوید کلیکالین\_ افسر پیشین ارتش استرالیا\_ مشاور ویژه اداره بوش و مستشار کنونی کاخ سفید می گوید: «... در افغانستان بی بردن به مسایل بسیار آسان است. مگر عملی کردن هر چیزی بسیار دشوار. مگر در پاکستان بسیار دشوار است به چیزی بی برد و برای ما بس دشوار است کدامین اهرم فشار بر پاکستان را به دست بیاوریم....»

پرسشی که مطرح می گردد این است آیا امریکا سر انجام خواهد توانست به این موضوع پی ببرد که سیاست های آن کشور در منطقه در سه دهه گذشته بازیچه بی در دست سیاستمداران زیرک و نیرنگ باز پاکستان بیش نبوده است و مهمتر از همه که شانس چندانی در آینده نیز در این بازی ندارد! چیزی که از همین اکنون روشن است، این است که پاکستان همه دستاویزهای آوردن فشار را از دست امریکایی ها گرفته است و برعکس با بهره گیری از در دست داشتن یگانه راه رس رسانی به افغانستان، خود پیوسته بر واشنگتن فشار وارد می آورد و واشنگتن هم چاره بی جز از رقصیدن به ساز دهل پاکستانی ها ندارد. مگر این که استراتژی خود را به راستی بکسره محدود به مبارزه با تروریزم و مواد مخدر بگرداند و از بلندپروازی های استراتژیک در منطقه منصرف گردد.

به هر رو، می پردازیم به ادامه گفتار و در این جا دیدگاه های یوری کروپنف- کارشناس دیگر روسی مسایل افغانستان را به بررسی می گیریم. او در- آخرین مقاله خود زیر عنوان «طالبان پشت دروازه های مسکو» می نگارد: بایسته است به گونه صادقانه مگر سختگیرانه دستاوردهای

جنگی را که امریکایی ها به تاریخ 7 اکتبر 2001 در افغانستان به راه انداختند و روند نام نهاد بن را در ماه دسامبر همان سال ارزیابی نماییم. مگر نتایج این روند نه تنها درد آور، بل نیز بس ترسناک اند. صلح در منطقه برقرار نگردیده است. درهم کوبیدن مردم غیر نظامی افغانستان و پاکستان ادامه دارد. تمرکز بی سابقه نیروهای امریکا و ناتو روان است که هیچ وجه مشترکی با مبارزه انتی تروریستی ندارد.

مقدار هیرویین تولید شده 44 بار افزایش پیدا نموده است. در کشور سومین سال پی در پی گرسنگی همه جا گستر پیدا می کند که یک ششم باشندگان کشور از آن رنج می برند. چنین بر می آید که افغانستان به دستگاه مرکزی اعصاب سیاست جهانی مبدل می گردد.

برای امریکا بس گوارا است تا به بهانه مبارزه با تروریسم در افغانستان با مشت آهنین نظامی در 28 پایگاه نظامی این کشور از جمله 13 پایگاه هوایی از جمله دو ابر پایگاه حضور داشته باشد و این کشور را به «ابر ناو هواپیما بر زمینی» خود مبدل گرداند که به امریکا این امکان را خواهد داد تا از یک جای بس مناسب، همه کشور های عمده منطقه از جمله روسیه، چین، ایران و هند را کنترل نماید و نیز «تانک تیل» خود در گستره کشورهای خلیج فارس و دریای کسپین را پاسداری نماید. از این ناحیه تا سال 2050 امریکا تا 60 درصد نفت وارداتی خود را وارد خواهد ساخت و حضور در افغانستان ثبات واردات انرژی را که یک مشکل بحران آفرین امنیت ملی امریکا می باشد، تامین می نماید.

در این حال، امریکا هیچ گونه زیان ویژه یی از حضور خود در افغانستان نمی بیند. هیرویین افغانستان سه بار کمتر از اروپای غربی و بیست بار کمتر از روسیه به امریکا می رسد. یعنی

حضور در افغانستان سراسر به سود آن ها است. برای خود پایگاه ها را سر و سامان می دهند و سیل بی پایان هیرویین، نیروی کشورهای همسایه افغانستان را در هم می کوبد. این منطقه حجاب عاجز ماست. مگر در آن استراتژی های امریکایی پیاده می شود».

به گونه یی که دیده می شود، روس ها خود را در یک جنگ تریاک جدید رو به رو می بینند که پیکان آن به سوی روسیه نشانه گرفته شده است و در جانب مقابل، امریکا هر گاه نه رهبری جنگ را، دست کم گناه راه اندازی آن را به دوش دارد.

تحلیلگر دیگر روسی بانو زاماریوا در مقاله «پاکستان در استراتژی نو منطقه یی امریکا» می نویسد: «کشورهای عضو پیمان اتلانتیک شمالی و دیگر کشورهای شامل در ترکیب نیروهای بین المللی پاسدار صلح بین المللی در افغانستان هنوز سر از پایان 2001 عملیات نظامی را در کشور در چهارچوب مبارزه جهلانشمول در برابر تروریزم پیش می برند. و به رغم دامنه یابی آن در ائتلاف 42 کشور شامل اند. شمار عمومی واحدهای آنان به 90000 نفر می رسد. منابع مالی بزرگی هزینه می شود. تنها بودجه امریکا سالانه دو میلیارد دالر در ماه برای جنگ در این منطقه تخصیص می دهد. مگر اوضاع نه تنها بهبود نمی یابد بل نیز به پیمانہ چشمگیری پیچیده تر نیز می گردد».

به گزارش رادیو-دویچه-ویله، اکبر شام-اسکندر ف-مسوول-هماهنگی-تاجیکستان-در-سازمان همکاری شانگهای بر آن است که ناتو بدون کمک کشورهای عضو این سازمان نمی تواند به حل مشکلات در افغانستان دست یابد و برای این مساله هیچگونه راهکار نظامی وجود ندارد. وی می گوید: «تا زمانی که جامعه جهانی این را درک نکند که حل این مشکل به روش نظامی ممکن

نیست، صلح در افغانستان برقرار نخواهد شد. امروز یا فردا، همکاری با سازمان همکاری شانگهای برای ناتو ضرورت خواهد یافت».

بنا بر همین گزارش ارکادی دوبنوف- تحلیلگر روسی، با استقبال از وعده باراک اوباما رییس جمهور امریکا برای همکاری با سازمان همکاری شانگهای و ایران در حل مسأله افغانستان اظهار می دارد که همکاری واقعی در این زمینه تنها با ایران می تواند باشد.

ویکتور-ایوانف- رییس-سازمان-فدرال-مبارزه-با-مواد-مخدر-روسیه-گفت:-در-مدت-حضور نیروهای کشورهای عضو ناتو در افغانستان، کشت کوکنار 40 برابر افزایش یافته است. به گزارش خبرگزاری ایرنا از مسکو، ایوانف روز سهشنبه در اجلاس روسای سازمان های مبارزه با مواد مخدر کشورهای عضو پیمان امنیت دسته جمعی در مسکو، با اشاره به افزایش کشت کوکنار در افغانستان در مدت حضور نیروهای ناتو گفت: این وضع باعث شده است که 93 درصد کوکنار ویژه تولید تریاک در جهان در افغانستان کشت شود.

این مقام روسی گفت: تمام برنامه های مبارزه با قاچاق مواد مخدر در افغانستان، از جمله مبارزه با کشت کوکنار با شکست روبرو شده است. ایوانف از کشورهای عضو پیمان امنیت دسته جمعی خواستار حمایت از برنامه های روسیه برای کنترل اوضاع افغانستان شد و از جمله پیشنهاد کرد برای مسدود کردن کانالهای مالی حمایت از قاچاق مواد مخدر در افغانستان همکاری شود. وی گفت: باید ناتو را وادار کنیم کشتزارهای کوکنار و انبارهای مواد مخدر در افغانستان را نابود کند.

رییس سازمان فدرال مبارزه با مواد مخدر روسیه، قاچاق مواد مخدر را تهدیدی برای روسیه دانست و گفت: روزانه در روسیه بر اثر استعمال مواد مخدر به طور میانگین، 82 نفر جان خود را از دست میدهند. ایوانف گفت: سالانه حدود 30 هزار نفر در روسیه بر اثر استعمال مواد مخدر

وی شمار معتادان به مواد مخدر در روسیه را دو میلیون و 500 هزار نفر عنوان کرد. در این اجلاس، روسای سازمان های مبارزه با قاچاق مواد مخدر کشورهای روسیه، بلا روس، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبیکستان و ارمنستان شرکت دارند».

روشن است افزایش تولید مواد مخدر که پیش بینی می شود در سال روان از مرز 10000 تن نیز بگذرد، یکی از نگرانی های اصلی همسایگان ما است. ناکامی و ناتوانی دولت افغانستان در زمینه که گفته می شود شماری از بلند پایگان آن در کار تولید و قاچاق آن دست دارند، هیچ توجیهی ندارد و ناشی از سیاست های نادرست آن است.

یکی از سایت های انترنتی روسیه در مقاله پی زیر نام «از شانگهای تا لاهه» می نگارد: «در بیانیه پایانی کنفرانس شانگهای در مسکو - آمده بود: «مقابله با قاچاق مواد مخدر، تروریسم و جنایات سازمان یافته در افغانستان باید مطابق با اساس نامه و مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت گیرد»<sup>3</sup>. اعضای این سازمان در عین حال تأکید کردند: «در مبارزه با مسایل افغانستان از جمله تروریسم، از هر موضعگیری منفعتجویانه باید جلوگیری شود. مبارزه با مشکلات فعلی افغانستان باید به طور هماهنگ صورت گیرد و کمکهای همه جانبه برای استقرار ثبات و شکوفایی اقتصادی و رفاهی افغانستان، انجام شود.».

میخاییل زیگر - مبصر سیاسی روزنامه «کامرسانت» چاپ مسکو می نگارد: «... واشنگتن بر آن است که کرزی - رییس جمهوری کنونی افغانستان در اداره کشورش در مانده است و باید کس

---

<sup>3</sup>. در واقع این گوشزدی است به امریکا و ناتو که می توانند در آینده نزدیک از سوی سازمان شانگهای متهم به نقض مصوبات شورای امنیت سازمان ملل در قبال موضوع افغانستان گردند. این هشدار به این معنا است که امریکا هرگاه بخواهد بیشتر در منطقه بلند پروازی داشته باشد، امکان دارد که شانگهای به یک پیمان نظامی مبدل گردد و در نهایت این پیمان میتواند با قدرت گرفتن بیشتر روسیه و چین، نقشی باز دارنده یی در برابر منافع امریکا در منطقه داشته باشد

دیگری جانشین وی شود. مگر؛ خود کرزی مایل نیست از قدرت دست بردارد. افزون بر این، او تهدید می نماید که هرگاه واشنگتن در پی بر اندازی وی برآید، برای خود پشتیبانانی در مسکو دست و پا خواهد کرد.

... اداره نو امریکا، متفاوت از اداره پیشین بر حکومت افغانستان بی باور است. بانو کلینتون هنگام سخنرانی در میان سناتورهای افغانستان را چونان «دولت مواد مخدر» توصیف کرد و گفت مقامات کنونی آن کشور کاملاً غرق در فساد اداری اند.

آقای جو بایدن- معاون رییس جمهوری امریکا نیز پیوسته بر کرزی خرده می گیرد. بر پایه گزارش های رسانه های گروهی امریکا، دو دیدار پسین بایدن و کرزی با رسوایی و وارد آوردن اتهامات پایان یافته بود و سر انجام، به گونه یی که گاردین می نویسد «در کاخ سفید برنامه براندازی کرزی از اورنگ قدرت روی دست است».

...موعد کار ریاست جمهوری بر پایه قانون اساسی افغانستان در ماه اپریل پایان می یابد. از این رو، آرزومندی امریکا برای بر اندازی کرزی از قدرت نیز افزایش می یابد.

- به تاخیر افتادن تاریخ برگزاری انتخابات برای رییس جمهور خوشایند نیست. او در ماه اپریل می توانست خیلی آسان تر بار دیگر برگزیده شود. چون رقبیان انتخاباتی اش آمادگی کامل برای انتخابات ندارند. مگر، برگزاری انتخابات در ماه اگوست جنجال بر انگیز خواهد بود.

شایان یادآوری است که رییس جمهور کنونی افغانستان بر اساس فیصله نشست بن در 2001 به عنوان رهبر کشور گماشته شد. پس از آن، که امریکا رژیم طالبان را واژگون ساخت، شخص مسوول برای برگزیدن رییس جمهور آینده افغانستان- آقای زلمی خلیل زاد- دیپلمات امریکایی افغانی تبار بود. بعدها او به عنوان سفیر امریکا در افغانستان گماشته شد و در پی آن هیات دیپلماتیک امریکا را در عراق رهبری نمود و سپس سفیر امریکا در سازمان ملل شد.

با به میان آمدن اداره جدید امریکا، خلیلزاد با توجه به این که هیچ کرسی رسمی ندارد، یک بار دیگر متوجه مسایل زادگاهش شده است.

آقای خلیلزاد یکی از مخالفان سرسخت کرزی به شمار می رود و همان گونه که هشت سال پیش متصدی گماشتن شخص مناسبی برای ریاست جمهوری افغانستان بود، امروز نیز می باشد.

... این که اداره اوباما که را بر خواهد گزید، هنوز روشن نیست. در کابل همزمان با این، آوازه هایی به گوش می رسد، که خلیلزاد رییس جمهور آینده افغانستان خواهد شد.

مگر، خود خلیلزاد در همه مصاحبه هایش این گفته ها را رد می نماید. چندی پیش او در مصاحبه یی در روزنامه نارتیز به شوخی گفت «هنگامی که در بغداد بودم، آوازه هایی بود که گویا می خواهم امپراتور عراق شوم!»!

به هر رو، کرزی هنوز تصمیم ندارد تسلیم شود. وقتی که او را به مراسم تحلیف اوباما دعوت نکردند، در سخنرانی اش در پارلمان با خشم فراوان امریکا را باد سرزنش و نکوهش گرفت.

همچنان او هنگام حضور در کنفرانس بین المللی مونشن- جایی که با جو بایدن دیدار داشت، اظهار داشت که نیروهای ناتو بارها بدتر از طالبان اند.

کرزی در حالی که می خواهد تا بار دیگر نامزدی اش را به کرسی ریاست جمهوری اعلام کند، می کوشد تا نقاب امریکایی ستیزی به چهره زند. کرزی در یکی از گفتگوهای اخیرش ابراز داشت: افغانستان هیچگاهی حکومت دست نشانده نخواهد بود».

پروفیسور داکتر یوری کروپنف- رییس شورای ناظر «دانشسرای دموگرافی، مهاجرت و توسعه منطقه یی روسیه» و یکی از افغانستان شناسان نامدار روسیه، در آخرین مقاله خویش می نگارد:

«اظهارات رییس جمهور امریکا مبنی بر لزوم تدوین استراتژی بیرون کشیدن سپاهیان هیچ تناقضی با فیصله در باره افزایش گروه بندی های امریکایی و ناتو در افغانستان ندارد. از یک سو، در باره مواعید برونبری سپاهیان حتما سخنی در میان نیست و از همین رو، اظهارات اوباما یک داوری ناب فرضی است<sup>4</sup> دو از سوی دیگر، در فراسوی داوری ها و اقدامات، مهمترین هدف واشنگتن و پنتاگون قد برافراشته اند- ایجاد شبکه یی از پایگاه های نیرومند در گستره افغانستان که بدون بستگی به چونی و چگونگی اوضاع و فرمانروایی کدام رژیم بر افغانستان،

---

<sup>4</sup> . به باور شماری از کارشناسان، این اعلامیه رییس جمهور اوباما پاسخ مثبت و در واقع چراغ سبزی است به این تقاضای طالبان که نخستین شرط آنان برای وداع با اسلحه، برونبری بی درنگ و بی قید و شرط نیروهای بیگانه از افغانستان است. مگر دشوار است طالبان و گردانندگان پشت پرده شان به چنین وعده های بی پشتوانه باور نمایند.

فعال باشند.

به ویژه هرگاه ایالات متحده موفق گردد در انتخابات ریاست جمهوری ماه اگوست افغانستان خلیزاد- نماینده پیشین امریکا در سازمان ملل- کارمند نخبه و وزنین افغانی تبار را بگمارد و افزون بر آن بخشی از طالبان را به سیستم سیاسی بکشانند، کاملاً احتمال آن می رود که بخشی از سپاهیان را بیرون ببرند و از نیروهای صدهزار نفری لازم امریکا و ناتو برای کنترل «خاور نزدیک بزرگ» و «آسیای میانه بزرگ» در پایگاه ها برای مثال 30-40 هزار نفر را به جا بگذارند، کدام تغییری در ماهیت امر رونما خواهد گردید.

همین موضوع در باره تمایل بی پرده امریکا مبنی بر آوردن بخشی از طالبان در سیستم سیاسی افغانستان نیز صدق می کند که آشکارا با قانون اساسی افغانستان و فیصله های کنفرانس 2001 بن در تناقض است.

نخست، این که امریکا همراه با بریتانیا استراتژی بی را که یک سده و نیم پیش بریتانیای کبیر در زمینه تفرقه اندازی میان قبایل پشتون به خوبی تدوین نمود بود، پیاده می سازد.

دو دیگر، این که هرگاه هفت سال پیش امریکا از رویدادهای یازدهم سپتامبر به عنوان دستاویز و بهانه برای تعویض رژیم طالبان در افغانستان به کمک «اتحاد شمال» کار گرفت، کنون دیگر این بار در نظر دارد تعویض نوبتی رژیم را - به یاری بخشی از طالبان انجام دهد، دقیقاً باز هم سرشت کار دگرگون نمی شود.

در شالوده فناوری تعویض رژیم، تنها گروه های داخلی افغانی چونان دستاویز ابزاری به کار گرفته می شود. هفت سال پیش، طالبان [که خود دست پرورده امریکا و متحدان استراتژیک آن کشور- پاکستان و کشورهای عربی بودند]، برای امریکا و ناتو سرکش و یاغی و «بی گفت» و «گپ ناشنو» شده بودند. امروز رژیم رییس جمهور کنونی حامد کرزی که اعلام داشته است که «افغانستان هیچگاهی دست نشانده کسی نخواهد شد» در چنین سیمایی برآمد نموده است.

در برابر چشمان ما سیاست امریکا در قبال مساله افغانستان و پاکستان به گونه بنیادین بازگونه می شود. هرگاه در این اوضاع روسیه با پویایی و سازندگی پا به میدان نگذارد، افغانستان با تهدید از دست دادن نهایی استقلال دولتی رو به رو خواهد گردید که مبدل شدن نهایی کشور از یک سو به تخته خیز نظامی- استراتژیکی بر ضد روسیه، چین و ایران و از سوی دیگر، به یک کشور دارای اقتصاد مافیایی را در پی خواهد داشت که سود ناشی از بازرگانی مواد مخدر آن به جیب بیگانگان خواهد رفت.

...پس از دست دادن قسمی کنترل بر کانال های تأمینات نظامی از طریق پاکستان و مسدود بودن گستره ایران برای کالاهای نظامی غربی، برای ناتو راه دیگری جز از همکاری با مسکو نخواهد ماند.

از سوی دیگر، در صداقت نیات ناتو باور مندی وجود ندارد. زیرا هرگاه بهانه فرمالیته برای حضور واحدهای بزرگ نظامی چه در افغانستان و چه در کشورهای آسیای میانه مانند، آن گاه پیکانی که به سوی چین، و روسیه نشان گرفته شده است، رنگ می بازد. در این اوضاع، بایسته خواهد بود به گونه پیگیرانه نیات ناتو در افغانستان بررسی شده و رسماً مساله تقسیم اوقات برونبری سپاهیان ناتو از کشورهای همسایه افغانستان مطرح شود. چنین نقشی را می تواند سازمان شانگهای به دوش بگیرد.

...مهم ترین چیز آن است که کشورهای غربی به هیچ صورت درک نمی کنند و یا نمی خواهند بدانند این است که نظام ریاستی دمکراتیک طراز امریکایی برای افغانستان با سنت های پر شاخ و برگ و عشیره یی آن مناسب نیست.

به هر رو، نمی شود گناه همه شکست ها در اداره را یکسره بر کرسی افگند. زیرا او از سوی پارتنرهای فرا اقیانوسی خود در یک حالت چهارگوت (پات) رقت بار قرار گرفته بود.

در ماه اگوست 2003 و اگذاری آیساف (نیروهای بین المللی پاسدار صلح) زیر فرماندهی ناتو صورت گرفت. این کار ما را وادار می سازد نتیجه بگیریم که مساعی سازمان ملل در زمینه پشتیبانی از امنیت به ناکامی انجامیده است. در واقع روی سپردن افغانستان در اختیار کامل امریکا و ناتو پرده انداخته شد. امروز افغانستان عملاً یک کشور اشغال شده است.

...بر این مردم نمی توان پیروز شد، کشور آن ها را مستعمره خود ساخت و از راه نظامی تسخیر کرد. مگر، کسی که بتواند قلوب مردم افغانستان را تسخیر کند، با دوستی خود، با صداقت خود و مهربانی خود برای همیشه در آن سرزمین ماندگار خواهد شد.

...حضور نیروهای امریکا و ناتو در افغانستان موجب سرازیر شدن سیلی از هیرویین به روسیه گردیده است که زندگی ده ها هزار جوان را برباد و نابود می گرداند.

قرار است در بروکسل همایش ناتو به مناسبت شصت سالگی پیمان برگزار گردد که کلیدی ترین مسایل آن بهره گیری عملی از اوضاع در افغانستان برای اعلام و مسجل ساختن نقش اصولاً نو آن چنان الترناتیف دمکراتیک سازمان ملل است.

این اندیشه به شدت اکنون از سوی نماینده جدید امریکا و ناتو- ایواد الدیروم پیش می‌گردد که تایید می‌نماید که چون سازمان ملل سازمانی است که در بافتار خود حکومت‌های گوناگون از جمله کشورهای اتوریتار و توتالیتار را جا داده است، از این رو بایسته است اتحادیه کاملاً جدید کشورهای دمکرات ناب ایجاد گردد که حوزه پویایی آن متفاوت از ناتوی کنونی محدود به امریکای شمالی نمی‌ماند.

این گونه، در همایش ناتو در بروکسل اعلام خواهد شد که ناتو عملاً به یک سازمان گلوبال جهانشمول مبدل خواهد شد و میدان کارزار اصلی برای مبدل شدن ناتو به چنین سازمان جهانشمولی همانا افغانستان خواهد بود.

متفاوت از نماینده دایمی روسیه در ناتو- دمیتری روگوزین که می‌پندارد که افغانستان ناتو را از پا در خواهد آورد، در همایش سالگرد در بروکسل، ناتو اعلام خواهد داشت که افغانستان نخستین گام در زمینه مبدل ساختن ناتو به یک سازمان تمام عیار جهانشمول کشورهای پیشرو دمکراتیک است.

در افغانستان روند بن‌دسامبر 2001- خود را یکسره بی‌آبرو ساخته و ناکار آیی خود را ثابت ساخته است. این کنفرانس به گونه‌یی که روشن است در افغانستان اداره موقت حامد کرزی را روی کار آورد و امروز برای همه روشن گردیده است که رژیم وی به بن‌بست رسیده است. این کار حتا در تلاش‌های سراسیمه آغاز شده ایالات متحده مبنی بر آغاز گفتگوها با طالبان که از روند سیاسی از سوی همان کنفرانس بن‌به‌دور افکنده شده بودند، بازتاب می‌یابد.

بسند است یادآور گردیدم که تولید هیرویین در افغانستان طی هشت سال گذشته 44 بار افزایش یافته است. طالبان از دشمنان به دوستان مبدل می‌شوند و افغانستان در ناداری و وحشتناکی به سر می‌برد».

بانو- ایلینا- سوپونیننا- دبیر- بخش- اخبار- بین- المللی- روزنامه- «وریمیا- نویستی»- کارشناس خاورشناسی در مقاله زیر نام «در افغانستان پول می‌دروند» می‌نگارد:

«اوضاع در افغانستان رو به خرابی دارد و رییس جمهور 51 ساله حامد کرزی طی هشت سال در-دست-داشتن-قدرت،-اعتماد-خود-را-نه-تنها-نزد-مردم-خود،-بل-که-مهم-تر-از-همه-نزد-گردانندگان-پروژه-افغانستان- امریکایی‌ها از دست داده است.

از این رو، تابستان امسال امریکایی‌ها تلاش خواهند ورزید تا رهبر افغانستان را در انتخابات ماه

اگوست ریاست جمهوری تعویض نمایند.

کرزی خود این را می داند و با نشستن تقریباً در برج عاج کاخ خود در کابل، بی آن که از آن برآید، آشکارا نگران و پریشان است.

یکی از دیپلمات‌های خارجی که چندی پیش در مذاکرات با رییس جمهور افغانستان اشتراک ورزیده بود، می گوید که کابل، این شهر نادار و کثیف با گذشت هر روز خطرناکتر می گردد. یورش‌های طالبان وحشیانه تر و خونبار تر می گردد. پیرامون ساختمان‌های دولتی موانع مستحکم تر بتونی برپا می گردند. مگر، نمی توانند نجات بخش باشند.

جامعه بین المللی برای بررسی این اوضاع ناخوشایند و اتخاذ تدبیرها در زمینه بهبود آن در پایان این ماه همزمان دو کنفرانس بزرگ را برپا می نماید:

یکی در تراز وزیران امور خارجه به تاریخ 27 مارچ به ابتکار روسیه زیر سرپرستی سازمان شانگهای که در آن بیشتر همسایگان افغانستان اشتراک دارند و دیگری که از سوی وزیر خارجه جدید امریکا هیلاری کلینتون به تاریخ 31 مارچ در لاهه برگزار خواهد گردید که در آن وزیران امور خارجه نه تنها همسایگان افغانستان بل نیز کشورهای بزرگ غربی گرد خواهند آمد.

این کشورها به رغم بحران مالی جهانی وعده می دهند برای افغانستان کمک اقتصادی بزرگی را فراهم بیاورند. مگر چنین بر می آید که این کمک‌ها نه به دسترس حامد کرزی، بل جا نشین وی سپرده خواهد شد.»

پتر گنچارف- خبرنگار ویژه خبرگزاری «ریا نووستی» روسیه در باره کنفرانس بین المللی مسکو در امور افغانستان روز 27 مارچ به پیشنهاد سازمان همکاری‌های شانگهای می نگارد:

«کلیه مسایل موجود در این رابطه را می توان چنین عنوان نمود: آیا وقت آن فرا نرسیده که سازمان همکاری‌های شانگهای جاگزین ناتو در افغانستان شود؟ و کلا زمان آن فرا نرسیده که افغانستان به سازمان همکاری‌های شانگهای بپیوندد؟

در میانه‌های سال‌های دهه پنجاه سده گذشته امریکا و بریتانیا تلاش زیادی به خرج دادند که ابتدا افغانستان را به پیمان «بغداد» که بعدها به «سنتو» تغییر نام یافت، ملحق سازند.

تا زمان تعیین ضرب العجل برای کابل مبنی بر یا عضویت در پیمان بغداد و یا تحریمات، هرگونه همکاری فنی-نظامی با این کشور متوقف شد. کابل ناگزیر شد که به سوی شوروی پیشین چشم

بدوزد. البته، کابل همکاری های فنی-نظامی شوروی را دریافت کرد. اما پیامدهای این «بمب ساعتی» را بعدا به طور کامل هم ما و هم افغانستان چشیدیم و حال عملیات نظامی امریکا و ناتو در افغانستان نیز بخشی از همین پیامدهاست که جز از بدبختی نام دیگری نمی توان بر آن نهاد.

امروز در افغانستان هرگونه بلوک ائتلافی داوطلبانه چه ناتو، چه سازمان پیمان امنیت مشارکتی و یا سازمان همکاری های شانگهای ناممکن است. اما سازماندهی همکاری ناتو- شانگهای به کمک افغانستان و برای کمک به این کشور گزینه بی بیخی عملی است.

حضور ناتو در افغانستان نه رسمی و نه غیر رسمی است. در این کشور از طریق سازمان ملل تنها نیروهای بین المللی پاسدار صلح (ISAF) حضور دارند. ناتو داوطلبانه و بنا به درخواست همان ISAF وظیفه هماهنگی این نیروها را به دوش گرفته است. پس در این صورت چرا سازمان شانگهای نتواند وظیفه هماهنگی و سازماندهی عملکرد همسایگان افغانستان را که کابل با آن ها روابط دوجانبه خوبی برپا نموده است، به دوش بگیرد؟

امروز همه این ها اندیشه های ایده آلی به نظر می رسند. به ویژه اگر دولت کنونی افغانستان را دولتی دست نشانده امریکایی بررسی کنیم که تلاش دارد منطقه را کنترل کند و ... اما نخست «دست کم گرفتن» همواره اشتباه است. دو دیگر، همان امریکا هم کنون به این اندیشه افتاده است که افغانستان به چه دردش می خورد؟».

سیاست نو امریکا در افغانستان رسما اعلام نشده است. اما می توان گفت که چه اتفاقاتی خواهد افتاد. از رسانه ها ایده های اصلی این سیاست هم اکنون روشن شده است.

نخست: سیاست باید «آمیخته» باشد. به سخن دیگر، جنگ باید همراه با تلاش هایی در زمینه تحولات اقتصادی و اجتماعی در افغانستان هماهنگ شود. صدها کارشناس امور توسعه اقتصادی امریکا به این کشور خواهند آمد؛ در زمینه ایجاد ارتش و نیروی پلیسی توانمند به افغانستان کمک خواهد شد. پاییز سال روان قرار است چهار هزار مستشار نظامی به کابل گسیل شوند و همچنین کشتزارهای باقی مانده خشخاش نیز نابود گردد و ...

دوم: اوباما از واژه «استراتژی برونبری» سخن به میان می آورد. به سخن دیگر، امریکا با دستیابی به اهداف باید افغانستان را ترک گوید. هدف نیز چنین تعیین شده است: در هم کوبیدن «القاعده» مستقر در پاکستان...

سوم: بحث «سیاست امریکا در قبال افغانستان-پاکستان» مطرح شده که همچنین برای اجرای آن

نیاز به تلاش و مشی «منطقه‌ی» است.

نخستین چیز آشکاری که باید در این جا تاکید شود آن است که در برابر ما یک استراتژی بس منطقی قرار گرفته که بر پایه ارزیابی درست از تهدید بنا شده است. افغانستان کشوری است «به شدت بیمار» و نادار و از همین رو، به پناهگاه القاعده و طالبان مبدل شده است که در سال 2001 عملیات تروریستی علیه «برج های دوقلو» را به ارمغان آورد. اگر این کشور به کشوری عادی تبدیل نشود، جنگ کنونی که امریکا در آن درگیر شده، بیهوده خواهد بود. چون به محض توقف آن همه چیز بار دیگر به همان جای نخستین خود باز خواهد گشت.

همچنین درست است که بحث خاک نه تنها یک کشور بلکه دو کشور همسایه به میان آمده است. بدون حل مسایل پاکستان و قبایل پشتون آن که «به هیچ صراتی مستقیم نیستند»، تاثیر گذاری بر افغانستان بی ثمر است. به همین خاطر رییس جمهور امریکا در کل حق به جانب است.

باراک اوباما پیش از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری بارها گفته بود که افغانستان مهمترین مساله است. در آن هنگام وی چنین اندیشه‌ی را مطرح کرده بود: ما در جایی می جنگیم که تهدید اصلی در آن نیست. باید از عراق بیرون شد و به جای دو جنگ بر روی یک نبرد متمرکز شد.

این که مشی جدید با بازدید باراک اوباما از اروپا، از جمله اشتراک در نشست پیمان اتلانتیک شمالی متقارن شده، اتفاقی نیست. از همین رو، قابل درک است که امریکا بر حمایت ناتو در افغانستان و پاکستان امیدوار است. از جمله به صورت افزایش شمار نیروهای نظامی، تجهیزات هرگونه کمک دیگر از سوی پیمان.

اما این گفتگوها زمان درازی ادامه خواهد داشت. گذشته از این، فراموش نشود که بدون ایران، هند، روسیه، کشورهای آسیای میانه و... (منظور از همان سیاست «منطقه‌ی» است که در بالا هم یاد شد) نیز این موضوع تحقق نخواهد یافت.

آقای سوتنیکف یکی از مبصران روسی می نگارد:

چنین پنداشته می شود که ادامه مشی پیشین نظامی امریکا از سوی اداره جدید واشنگتن؛ مشکلات جدی‌ی را در مناسبات ذات البینی امریکا و پاکستان به بار خواهد آورد. موقف رییس جمهور زرداری زیر ضربه قرار می گیرد که وعده سپرده بود گستره پاکستان را از عملیات کماندوهای امریکایی و هواپیماهای بی سرنشین امریکایی در امان نگهدارد. برای زرداری این یک چالش جدی به شمار می رود.

محبوبیت امریکا در میان باشندگان پاکستان کنون در پایین ترین تراز است. چنین پیش بینی می گردد که سمپاتی آنان در آینده نزدیک بیشتر به سوی طالبان و تروریست های القاعده خواهد بود تا به سوی امریکا و نظامیان پاکستانی که سرگرم پاکسازی در گستره قبایل در مرزهای افغانستان و پاکستان اند.

می توان پیشگویی کرد که رییس جمهور کنونی امریکا به رغم این که کمک مالی چشمگیری را در مبارزه با طالبان و القاعده به پاکستان وعده داده است، می تواند در پاکستان به یک چهره بس زنده مبدل گردد.

راستش به گونه یی که خود خبرگان امریکایی در مسایل منطقه می پندارند، به ویژه چنین سیاست شناس برجسته مانند اشلی تیلیس این کمک ها به مقصد نمی رسند، بل عمدتاً به جیب نظامیان بلند پایه پاکستانی می روند.

در میان پاکستانی های عادی، استراتیژی نوین (در واقع بازنگری شده و نوآرایی شده پیشین) امریکا دلچسپی بر نمی انگیزد. زیرا این مشی، انزجار و بیزاری مردم را از مداخله نظامی امریکا در عملیات رزمی ارتش پاکستان در سرزمین شان به جوش و خروش می آورد.

می توان در انتظار بود که اوباما در پاکستان نومید خواهد شد: در صورت تهدید برکناری رییس جمهور زرداری به دست نظامیان پاکستانی چونان یک سیاستمدار نامحبوب که توانایی دفاع از تمامیت ارضی پاکستان در برابر مداخلات نیروهای خارجی را ندارد، پاکستان به یک کشور بی ثبات مبدل خواهد گردید.

پاکستان می تواند از پشتیبانی عملیات امریکایی ها در افغانستان دست بردارد و حتا مانع رس رسانی بارهای نظامی ائتلاف ضد تروریستی از راه خاک خود گردد. اما این ناخوشایندترین چیز برای اوباما نیست. ادامه اقدامات خشونت آمیز در سرزمین پاکستان تهدید می نماید که اوضاع از کنترل بیرون شود. کشور را می تواند موج نوی از دهشت افگنی و خشونت فرا بگیرد و حکومت زرداری هیچ کاری نمی تواند بکند.

در این جا بایسته است به یاد بیاوریم که پاکستان دارای جنگ افزارهای هسته یی است و در صورت بروز هرج و مرج و آشفتگی، ایالات متحده با درد سر مصوونیت زرادخانه های هسته یی پاکستان و تجرید آن و جلوگیری از افتادن آن به دست اسلامگرایان (هم جنگجویان و هم نظامیان هوادار اسلامیت ها بیشتر افسران جوان در ارتش پاکستان) رو به رو خواهد گردید.

نظامیان امریکایی از مدت ها به این سو است که برنامه نامنهاد اقدامات در حالات اضطراری در

پیوند با زرادخانه های استراتژیک اسلام آباد (contingency plan) را روی دست دارند. اما اگر ناگهان این کشور به یک افغانستان دوم مبدل شود، (چیزی که کمتر محتمل به نظر می رسد، مگر با آن هم ممکن) آنگاه این چنین توسعه رخدادهای به گونه شگفتی برانگیزی موقوف رییس جمهور اوباما، نظامیان و دیپلمات های امریکایی را پیچیده تر می سازد.

افزون بر آن به گونه یی که تصور می گردد، ناتوانی رهبران پاکستان مبنی بر پایان بخشیدن به آیندهای امریکایی ها به گستره پاکستان ممکن است توازن شکننده میان دولت ملکی و نظامی را که پس از انتخابات سال 2008 برقرار گردیده بود؛ برهم بزند. در این اوضاع، نظامیان می توانند «رقاصه» (منظور از پنول ساعت های سقفی یا چختی است) را به سوی برپایی رژیم نظامی در کشور رقص در آرند، حتا بی پروا به حفظ مناسبات پیمانی با امریکا و در این مورد آن ها پشتیبانانی در میان کشورهای دوست از جمع کشورهای عضو سازمان کشورهای اسلامی مانند عربستان سعودی و عمان خواهند یافت.

اوباما با گزینش دشواری روبه رو خواهد گردید: یا پاکستان را چونان یک متحد در مبارزه در برابر تروریسم در افغانستان از دست خواهد داد که کنون برای واشنگتن غیرقابل تصور پنداشته می شود و یا استراتژی و تاکتیک نوی را در قبال اسلام آباد پرداز خواهد نمود. تجزیه و تحلیل اوضاع دیکته می نماید که بر واشنگتن است تا به اقدامات نظامی در پاکستان پایان دهد.

هرگاه جمع بندی نماییم، با همه آنچه که در بالا گفته شد، می توان تصور نمود که دشواری های بسیار جدی تری نسبت به بوش چشم به راه اوباما در پاکستان است.

نامق حیدرف در مقاله «در باره مساله پیرامون اوضاع در افغانستان» می نگارد: «طی چند سال حاکمیت خود اداره کرزی و ائتلاف غربی کشور را به حالت فروپاشی قرار داده اند. فساد و بزهکاری و بی کفایتی حکومت هم در مرکز و هم در استان های کشور، روابط حکومت با مافیای مواد مخدر و جنایات سازماندهی شده، آماج قرار دان پیوسته- اشتباهی اهداف غیر نظامی و نیز شمار فراوان پروژه های بی ثمر و بیهوده انساندوستانه باشندگان غیر نظامی را ناگزیر می سازد تا تفنگ به دست گیرند.

فرمانده پیشین نیروهای ائتلاف در افغانستان، امروز دیگر جنرال بازنشسته- دیوید بارنو عادلانه خاطر نشان می سازد که «پایین آمدن محبوبیت حکومت افغانستان در میان مردم و سوهان شدن و فرسوده شدن اعتماد آن، بس خطرناک می باشد و می تواند منجر به برهم خوردن منافع استراتژیک امریکا در این کشور گردد».

در کشور گرسنگی و خشکسالی بیداد می کند. یک زمستان سرد برای افغانستان دیگر نه تنها یک

فاجعه نوبتی خواهد بود. اگر روشن سخن بگوییم، به هر پیمانۀ بی که افغان ها کمتر بخورند، به همان پیمانۀ برای جنگجویان القاعده و طالبان و دیگر اجیرانی که از پاکستان و دیگر کشور ها به افغانستان رخنه می نمایند، برای سرباز گیری ارزان تر تمام می شوند.

در اداره افغانستان اندک شمار کارشناسانی مانده اند که در دستگاه دولت کار کنند. چون تقریباً همه را سازمان های بی شمار بین المللی به خود جذب کرده اند. به دلیل حضور همین سازمان ها هم است که در کشور بهای مواد خوراکی و کرایه خانه ها به گونه مصنوعی بالا رفته است.

در نتیجه، با چنین مشی اقتصادی ناهنجارمند دولت نمی تواند برای جوانان افغان که به دلیل بیکاری سراسری یا به کشتزار های تریاک و یا به دامان طالبان پناه می برند، کار دست و پا نماید.

**به رغم این همه هرج و مرج حاکم بر کشور، باز هم حامد کرزی با شور و پویایی آماده می شود در ماه سپتامبر 2009 برای سومین بار رییس جمهور شود!**

با آن که سازمان های بین المللی و پارلمان افغانستان کرزی را به خاطر لغزش های جدی وی در اداره کشور پیوسته به باد سرزنش و نکوهش می گیرند، ساختار های بین المللی چنین بر می آید که هنوز الترناتیف هم وزن با او را نیافته اند. مگر اوضاع می تواند از ریشه دگرگون شود. چون کرزی می تواند به یک سرکش رام نشونده برای امریکا و متحدان وی تبدیل گردد.

بر پایه اطلاعات به دست رسیده از منابع موثق در کابل، امریکا به حنیف اتمر- پشتون تبارگرا و کارمند پیشین خاد- سازمان اطلاعات و امنیت رژیم نجیب / به عنوان جانشین کرزی / چشم دوخته است. / کسی که گفته می شود پایش در جنگ در برابر مجاهدان در جلال آباد زخمی شده است /.

حامد کرزی که به خوبی این موضوع را درک می نماید، بازی خود را آغاز نموده است که رد پای آن از همین اکنون در گفتگوها با رهبران جنبش طالبان دیده می شود. چندی پیش او طی سخنرانی بی غیر منتظره بی ابراز داشت که بایسته است به ملا عمر- رهبر طالبان تضمین امن و حمایت داده شود. همان ملا عمری که امریکا وی را دشمن شماره دو پس از اسامه بن لادن اعلام نموده بود و نام او از فهرست جنایت کاران جنگی بیرون نشده است.

کرزی که یک سیاستمدار زرنگ و محیل است، با مهارت از اختلافات در دیدگاه های دانشگتن، لندن و پاریس بهره برداری می نماید.

در میان خیرگان و محافل استخباراتی این اندیشه با گرفته است که گفتگوها با

## طالبان و یا طلب بخشایش و شفاعت از آنان از سوی کرزی برای پیروزی در مبارزات انتخاباتی در سپتامبر 2009 ضروری است. / کاری که کرزی در نشست لاهه کرد/.

کلید گشایش این معما که چگونه طالبان توانستند در یک ساعت 900 تن از زندانیان خود را از زندان قندهار رها سازند [بی آن که بینی کسی خون شود و با کمترین مقاومتی از سوی زندانبانان رو به رو شوند] و در این حال، دیوار ستبر زندان را به کمک یک تانکر به شکل فیلم های وسترنی هالیوود منفجر سازند، در همین نکته باریک است.

روشن است تفاهم با گروه های مسلح طالبان پشتون تبار در جنوب و خاور کشور می تواند موجب رویارویی شمال تاجیکی - ازبیکی با کرزی شود. هر چه است، کرزی ناگزیر است منافع شمالی ها را نیز در سنجش داشته باشد و این نکته او را وادار می سازد تا راه همسویی با ربانی و همکاران وی را برای نگهداری توازن و کاهش دادن خطر برای خودش، ببیند.

مگر همان گونه که تجربه های تاریخی نشان می دهد، گفنگوها با تندروان اسلامیت در افغانستان در گذشته دستاوردهای چشمگیری به همراه نداشته است. همه به یاد دارند که در آستانه برآمدن سپاهیان شوروری از افغانستان در اواخر سال های دهه هشتاد، داکتر نجیب تلاش ورزیده بود تا با اسلامگرایان پشت میز گفتگو بنشیند. مگر در آن هنگام، هیچ چیزی به دست نیامد. این بار نیز دشوار است چیزی به دست آید.

طی چندین سال اخیر، بسیاری از حواریون رییس جمهور افغانستان به تدریج در مناطق جنوبی و جنوب خاوری کشور سر نخ های بازرگانی مواد مخدر را در دست می گیرند.

کسانی که اطلاعات موثق در باره دست داشتن حکومت در قاچاق مواد مخدر را در اختیار دارند مانند حبیب الله جان- افسر پلیس که نزدیک به 200 کیلوگرام هیرویین را از یک کامیون متعلق به برادر کرزی در سال 2004 ضبط کرد، بی چون و چرا در قندهار پس از آن که به نیروهای استخباراتی امریکا شهادت داد و رسماً حامد کرزی و برادرش را به دست داشتن در این کار متهم کرد، از میان برده شد، سر به نیست می شوند.

کرزی و پیرامونیان وی بیشتر در باره ریسک های اجتماعی- اقتصادی مرتبط با از میان بردن کلی کشتزارهای تریاک هشدار می دهند- به این معنا که تولید شیره تریاک، پیشه اصلی روستایان افغان است که بدون آن یگانه منبع درآمد دهقانان از دست شان گرفته می شود. نابود سازی سریع می تواند منجر به راه افتادن مقاومت مسلحانه در سراسر افغانستان گردد و به عنوان پیامد در آن صورت، سپاهیان ائتلاف ناگزیر می شوند در پهلوی دو جبهه کنونی، در سه جبهه برزمند.

این گونه اظهارات بی پایه، هیچ نکوهشی را بر نمی تابند و به هیچ تبصره بی نیاز ندارند. به ویژه در روشنی گزارش چندی پیش اداره جنایات مخدر سازمان ملل که در آن آمده است که «هشتاد درصد همه کشتزارهای تریاک در افغانستان تنها در دو سال اخیر به وجود آمده اند در اثر این که دهقانان از برهم خوردن رژیم کنترل بر مواد مخدر و این که کسی آنان را به خاطر این کار مجازات نمی کند، از کشت فرآورده های سنتی مانند گندم دست برداشته و یکسره به کشت تریاک رو آورده اند».

افغانستان امروزی نادرترین کشور روی زمین است. با درآمد سرانه روزانه یک دالر که تقریباً در آن برق نیست و تراز بیکاری در آن 80 درصد است».

یکی دیگر از ابعاد بحران افغانستان که کمتر به آن توجه می شود، ناخشنودی چین از حضور دراز-مدت-امریکا-در-افغانستان-است-روشن-است-در-صورت-به-دراز-کشیدن-بحران-در-افغانستان، می توان چشم به راه برداشتن گام های رادیکال از سوی این کشور در منطقه بود. دکتر قادرف- استاد دانشگاه فارابی قزاقستان در مقاله مساله «ترکستان شرقی و تبت در روشنی اشغال افغانستان از سوی امریکا» می نویسد:

«عملیات نظامی امریکا در افغانستان کاملاً در چهارچوب آن وصایایی که اندیشه پرداز نامدار سیاست معاصر گستره جویانه امریکا- بژزنسکی در رابطه با اهمیت جیوپولیتیک اروآسیا نموده بود، می گنجد که کلید دروازه های آن همان گونه که سه صد سال پیش پتر کبیر گفته بود، آسیای میانه می باشد که در آن آخرین منابع دست ناخورده سیاره ما قرار دارد.

بژزنسکی در کتاب تخته شطرنج بزرگ می نویسد: آن کشوری که در قاره اروآسیا تسلط داشته باشد، تاثیر قاطعی بر دو بر سوم از توسعه یافته ترین مناطق از دیدگاه اقتصادی سیاره ما خواهد داشت - اروپای باختری و آسیای خاوری و تحول اوضاع در خاور نزدیک و افریقا را کنترل خواهد کرد.

... و در ادامه، «در کوتاهمدت، امریکا باید- **پلورالیزم موجود** در نقشه اروآسیا را تحکیم بخشد<sup>5</sup>. در صورت چنین استراتژی، باید اولویت به آن مانور دهی سیاسی و کارروایی های دیپلماتیک داده شود که امکانات شکل گیری پیمان های مخاصم را که توانایی به چالش کشانیدن پیشتازی امریکا را داشته باشد، محدود سازد. به گونه ای که هر کشوری که مایل به چنین کاری باشد، امکانات چندان بزرگی برای این کار نداشته باشد.

به گونه ای که دیده می شو، تبصره در این باره زاید است. «

<sup>5</sup>. معنای این سخن بژزنسکی به زبان سیاسی این است که نباید دیگر به روس ها اجازه داد ساختار [جیوپولیتیک] همانند به شوروی پیشین را احیا نمایند و کشورهای قفقاز و آسیای میانه و بالتیک را که در نتیجه فروپاشی شوروی از روسیه جدا شده اند، دو باره زیر تاثیر خود بیاورند و یا به چین اجازه داد تا بتواند چنین کاری بکند.

رخدادها در افغانستان مرتبط با اقدامات امریکایی‌ها نمی‌تواند با منافع چین بر نخورد. دست کم به این دلیل که افغانستان با چین مرز مشترک دارد. آن هم با چنین منطقه پهناور چین-جایی که حکومت چین چند سال در زمینه سرکوب جنبش مسلحانه زیرزمینی اویغورها که خواستار جدایی ترکستان شرقی یا ناحیه خودگردان سین زیان- اویغورستان و ایجاد دولت مستقل است، در پیکار اند.

در جنبش اویغورهای ترکستان شرقی، رهبران روحانیون متمایل به اقدامات رادیکال تندروانه که از رژیم سرنگون شده طالبان که به نوبه خود با سازمان بن لادن - القاعده ارتباط - تنگاتنگ داشتند، سلاح و پول به - دست می‌آوردند و همچنان در مراکز خرابکاری آنان آموزش‌های نظامی می‌دیدند؛ دست بالا دارند.

چین تا اشغال نظامی افغانستان از سوی امریکا از دیدگاه نظامی - استراتژیک به خاطر گستره پهناور در شمال باختری کشور در ترکستان شرقی - جایی که مهمترین تاسیسات استراتژیک چین استقرار دارد - از جمله میدانگاه (پالیگون) آزمایش جنگ افزارهای هسته‌یی در لوب نور و پایگاه کیهانی (کاسمودروم) و نیز تاسیسات صنایع نفتی و دفرینه‌های نفتی استخراج نشده و دیگر ذخایر انرژی استراتژیک چین، نگران نبود.

... و آخرین موضوع این که بر اوضاع در ترکستان شرقی و تبت تاثیر بس مهمی فاکتور افغانی خواهد داشت. با این هم، از نتیجه و فرجام جنگ امریکا با طالبان که تا هنوز شکست ناپذیر انگاشته می‌شوند، آینده آسیای میانه و در کل نیز ترکستان شرقی و تبت علی‌الخصوص بستگی دارد».

این بود شماری از تبصره‌های کارشناسان روسی در باره اوضاع در افغانستان، استراتژی نو کاخ سفید و پیش‌بینی‌هایی برای آینده.

در این جا اشاره‌هایی هم به شماری از نوشته‌های کارشناسان غربی می‌نماییم:

«روزنامه نیویارک تایمز چاپ امریکا گزارشی را در مورد ناتوانی کرزی و مایوسی ایالات متحده امریکا از وی به چاپ رسانده است. در گزارش گفته شده که ایالات متحده امریکا به طور فزاینده‌یی از این که کرزی به مشکلات افغانستان پرداخته نتوانسته و در مبارزه با فساد اداری و قاچاق مواد مخدر ناتوان بوده، نومید شده است.

این گزارش همچنان افشا کرده که ناامیدی مقامات امریکایی بیشتر از ناحیه نادیده گرفتن تقاضای شان از جانب کرزی برای دستگیری قاچاقبران مواد مخدر است و همین مسأله برگشت طالبان را آسان ساخته است.

نویسنده در ادامه می‌نگارد: «باید گفت: کرزی در مدت بیشتر از شش سال حکومت مؤقت، انتقالی و انتخابی به طور خیلی‌ها زیادی از سوی ایالات متحده حمایت می‌شد. اما بیشتر شدن نا

امنې و افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر که گفته می شود در آن مقامات بلند پایه دولتی و نزدیکان رییس جمهور کرزی دست دارند، باعث افزایش نا امنی ها و فقر شده و روند مبارزه نیروهای ناتو با طالبان را به چالش جدی رو به رو کرده است که به این اساس می توان گفت گزارش نیویارک تایمز که از قول مقامات بلند پایه امریکایی نوشته شده کاملاً حقیقت دارد و یا با حقیقت نزدیک است.

با این که سفارت ایالات متحده امریکا در کابل تنها روز بعد از نشر گزارش اعلامیه را منتشر کرده و گفته است که آن ها از کرزی حمایت می کنند و امریکا از تلاش های رییس جمهور و حکومتش مبنی بر برگرداندن صلح، ثبات و آوردن ترقی به افغانستان پشتیبانی می کند، اما نگرانی ها هنوز برجا است .

این اعلامیه نمی تواند پرده بر رخ واقعیت های جاری کشور بيفگند. زیرا امریکا دیگر از امید بستن به کرزی مأیوس شده و به دنبال بدیل ها می باشد.

اما از متن اعلامیه سفارت امریکا، سیاسی برخوردن ایالات متحده را به طور قطعی می توان درک کرد تا واقع بینی را. با وجود اظهار کلمات دیپلماتیک این گفته سفارت امریکا به معنای آن نیست که امریکا از نامزد شدن رییس جمهور کرزی در انتخابات آینده حمایت کند، چنانچه اگر در نوشته های گزارش نیویارک تایمز هم دقت کنیم، به صدق این گفته پی می بریم. روزنامه نوشته است چون رییس جمهور کرزی يك آدم خوب است تا زمانی که رییس جمهور است ما کمکش می کنیم.

عوامل دیگری نیز وجود دارند که نشان می دهند امریکا دیگر از حمایت کرزی و شاید هم درگیری با طالبان و القاعده خسته شده است. پشتیبانی امریکا از مذاکرات با طالبان و سکوت اختیار کردن از معامله کرزی با حکمتیار موارد دیگری در همین راستا اند. یعنی این بار کرزی نمی تواند رییس جمهور آینده افغانستان باشد و کار جهان به کامش گردد.

بناً رییس جمهور و همکاران نزدیکش باید خود را برای از دست دادن ریاست جمهوری افغانستان آماده سازند و واقعیت های تلخ را بچشند و به اراده و انتخاب مردم ما احترام بگذارند».

هنری کیسنجر به این باور است که «امریکا از لحاظ سنتی تاکتیک های ضد شورش را در پیش گرفته تا دولت مرکزی را کمک و نفوذ و اختیارات آن را به سراسر کشور گسترش دهد و در این روند یک جامعه دمکراتیک و دیوان سالار را به وجود آورد؛ ولی این استراتژی نمی تواند به تنهایی در افغانستان پیروز شود. افغانستان برای چنین سیاستی بسیار بزرگ، وسیع و خطرناک است. این کشور دارای تشکیلات قومی بی نهایت متنوع و جمعیت آن به شدت مسلح است. هیچ کشورگشایی تا به حال نتوانسته افغانستان را اشغال کند».

این بود دیدگاه های برخی از کارشناسان روسی و غربی پیرامون مسایل افغانستان.

سعید کرامت - یکی - از - تحلیلگران - ایرانی - در - مقاله - «روابط ایران - و - آمریکا - احتمالات - و - پیامدها» می نگارد: عاملی که مقامات جدید آمریکا را به چرخش سیاسی و ا داشته است، شکست استراتژی سیاستی «نظم نوینی» (New World Order) و «عملیات پیشگیرانه» (Pre-imminent Strike) است که توسط جرج بوش پدر و پسر پرچمداری می شد. بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت می خواست هژمونی سیاسی و نظامیش را بر دنیا ناظر کند.

جنگ اول خلیج در سال ۱۹۹۱ به قصد هموار کردن راه برای این نوع هژمونی بود. در این راستا، مشاوران جرج بوش پسر، سیاست «عملیات پیشگیرانه» پیش گرفتند و بحث شان این بود که برای حفظ هژمونی آمریکا، پیش از این که طرف متخاصم خود را برای هر حرکتی آماده کند، بایستی با یک اقدام نظامی توان هر اقدامی را از آن گرفت. این سیاست در چند سال اخیر با شکست های بی سابقه یی روبرو شده است. نتیجه جنگ در افغانستان، عراق، لبنان و غزه نمونه هایی هستند که به بسیاری از استراتژیست های سیاسی آمریکا فهمانده است که با توسل به نیروی نظامی نمی توانند در جهان اراده خود را تحمیل کنند. به عبارت دیگر، قدری و دخالتگری آمریکا و شقاوت و نژاد پرستی اسرائیل نه تنها باعث به گِل نشستن کشتی نظم نوین شد بلکه زمینه را برای عروج سیاسی و نظامی مهم ایران در منطقه فراهم کرد.

شکست سیاسی آمریکا در جنگ با عراق حتا از شکست نظامی آن کشور سنگین تر است. آمریکا می خواست با سرنگونی صدام حسین حکومت ایده آل خود را بر آن کشور حاکم کند؛ اما دست را به ایران باخت. نتیجه کشتار عظیم و هزینه فراوان ارتش آمریکا یک متحد سیاسی عمده برای ایران در عراق بود.

افزون بر این شکست ها در منطقه خاور میانه، دولت آمریکا نتوانسته است در عرصه بین المللی رضایت کشورهای چو روسیه و چین را در مورد تحمیل تحریم های موثر بر ایران جلب کند. مجموعه این فاکتورها باعث شده است که آمریکا در سیاست خارجی خود بازنگری کرده و به جای تقابل سعی دارد راه همزیستی را امتحان کند.

ایرنا - خبرگزاری رسمی ایران در مقاله یی زیر نام - «طالبان: چالش مشترک افغانستان و پاکستان» می نگارد: «گسترش فعالیت طالبان در افغانستان و مناطق شمالی پاکستان به چالش مشترک دولت های اسلام آباد و کابل تبدیل شده به طوری که رهبران این دو کشور به گفت و گو اعضای میانه روی این گروه ترغیب شده اند.

بازیگران اصلی درگیر با مساله طالبان یعنی آمریکا، پاکستان و افغانستان به راه حل گفت و گو و مذاکره به عنوان تنها راه کاهش تنش ها و درگیری های موجود در نوار مرزی بین افغانستان و پاکستان می نگرند. آن ها تلاش می کنند با تقسیم شبه نظامیان طالبان به گروه های میانه رو و افراطی، بین آن ها تفاوت قایل شوند. ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان و همچنین ملا عبدالسلام ضعیف، از مقام های ارشد سابق طالبان و سیاستمدار فعلی افغان می گوید: موجودیت گروهی به عنوان «طالبان میانه رو» یک تصور محض است.»

پاکستان با صدور مجوز به گروه فضل... و صوفي محمد براي تاسيس دادگاه هاي شريعت و دولت افغانستان با انجام مذاکره با بخش هايي از گروه طالبان و تمایل به مشارکت دادن آن ها در حکومت، بطور عملي در مسیر اين راه حل حرکت کرده اند. باراک اوباما، رييس جمهوري امريکا به تازگي با اشاره صريح به اين نکته که امريکا برنده جنگ در افغانستان نيست، گفته که گفت و گو با طالبان «ميانه رو» مي تواند يکي از گزينه هاي پايان دادن به جنگ در افغانستان باشد.

اظهارات مشابهي نيز پيشتر از سوي ديگر مقام هاي نظامي و سياسي غربي در خصوص جنگ افغانستان - و مذاکره با طالبان - ايراد شده - از جمله جنرال ديويدي - مک کران، فرمانده امريکايي نيروهاي ناتو در افغانستان. اوباما در حالي مذاکره با طالبان را يکي از راه هاي حل ممکن براي پايان جنگ در افغانستان مي داند که تصميم او براي اعزام 17 هزار سرباز ديگر به افغانستان، نشان مي دهد که امريکا شکست طالبان با اقدام نظامي را نيز با جديت دنبال مي کند.

با اين حال در طول هشت سال گذشته به طور مرتب بر تعداد نيروهاي امريکايي و ناتو در افغانستان افزوده شده بدون آن که تاثيري بر خشونت هاي به شدت در حال افزايش در اين کشور داشته باشد. از اين رو اين خطر به صورت جدي وجود دارد که اعزام نيروهاي بيشتر امريکا به افغانستان در تابستان امسال نيز در مهار خشونت ها موثر نباشد و برخي تحليلگران با اشاره به همين موضوع افغانستان را به «ويتنام اوباما» تشبيه کرده اند. نکته مهم اين است که امريکا در افغانستان در جنگي بدون جبهه درگير است.

طالبان، اگرچه بيشتر در جنوب و شرق افغانستان فعال هستند، اما در مناطق مشخصي مستقر نيستند و سنگر معيني ندارند.

حتا در جنوب و شرق افغانستان نيز طالبان بر مناطق محدودي کنترل دارند ولي حضور آن ها در اکثر نقاط افغانستان، از کابل گرفته تا مناطق به طور نسبي امن شمال و غرب نيز محسوس است.

شبه نظاميان با توسل به تاکتيک هاي جنگ هاي چريکي و جنگ و گريز، حملات انتحاري و استفاده از بمب گذاري هاي کنار جاده، نيروهاي بين المللي و افغان را در جنگي فرسايشي درگير کرده اند که مي تواند سال ها به طول انجامد بدون آن که هيچ کدام از دوطرف متخاصم به پيروزي نظامي بر ديگري دست يابند.

طالبان ميانه رو توجه شکست يا مذاکره دولت افغانستان، بارها آمادگي خود براي گفت و گو با گروه طالبان را اعلام کرده اما هر بار با بي اعتنايي اين گروه مواجه شده است.

با آن که گزارش هاي غير رسمي از جريان داشتن گفت و گوها بين طالبان و دولت کرزي حکايت دارد، اما چنين گفت و گوهائي با مقام هاي سابق طالبان انجام شده که گروه طالبان آن ها را نماينده خود نمي دانند و همچنان بر موضع جنگجويانه خود تاکيد دارند. دولت افغانستان و امريکايي ها تلاش مي کنند در بين گروه طالبان شکاف و تفرقه ايجاد کنند. هرچند بعيد است اين تاکتيک راه به جايي ببرد.

دولت اوباما اميدوار است تاکتيک هايي که در عراق منجر به کاهش خشونت ها شد، در افغانستان نيز کاربرد داشته باشد. جنرال ديويدي پتراووس - فرمانده نيروهاي امريکايي دو سال قبل، برنامه يي جامع و کارآمد را در عراق اجرا کرد که شامل افزايش نيروهاي امريکايي از يک سو و گفت و گو با گروه هاي ناراضي عراقي از سوي ديگر بود.

در این برنامه، افزایش نیروهای امریکایی به مثابه یک فشار مضاعف عمل کرد و طرح نزدیک شدن و گفت و گو با گروه های ناراضی به عنوان تشویق. اما طالبان از نظر سیاسی، گروه حاکم بر افغانستان بودند که حمله امریکا به کشورشان آن ها را به یک گروه شبه نظامی با هدف مشخص در سطح ملی تبدیل کرد و آن راندن نیروهای «اشغالگر» از کشوری بود که حاکمیت بر آن را حق مشروع خود می دانند. طالبان، جنبشی روستایی مذهبی است که در ایدئولوژی آنان، نمادها و سمبل های مذهبی مانند «جهاد» جایگاهی بسیار مهمتر از مذاکرات سیاسی و پذیرش سازش و امتیاز دارد. دولت اواما برای تدوین راهبرد «جامع» خود در افغانستان با چالش های عمده بی-روبه روست که اولین آن-هلمی تواند تعریف پیروزی در افغانستان باشد.

ارزیابی: در سال 2008، میلادی که خونین ترین سال در افغانستان خوانده شده است، موضوع گفت و گو با طالبان، در تلاش برای پایان دادن به خشونت ها، بیش از گذشته و با جدیت بیشتر مطرح شد تا حدی که حامد کرزی- رییس جمهوری افغانستان اعلام کرد که اگر ملا عمر- رهبر طالبان آماده مذاکره شود، امنیت او را تضمین خواهد کرد و اجازه نخواهد داد که او مورد پیگرد قرار گیرد، چه جامعه جهانی موافق باشد چه مخالف. از زمانی که پیشنهاد گفت و گو با طالبان مطرح شده، هنوز این گروه آن را نپذیرفته است. مهم ترین شرط طالبان برای مذاکره این است که ابتدا باید نیروهای خارجی خاک افغانستان را ترک کنند.

در مقابل، دولت آقای کرزی، پذیرش قانون اساسی از سوی طالبان را به عنوان پیش شرط مطرح می کند، همزمان، امریکایی ها نیز ضمن استقبال از طرح مذاکره با طالبان، مخالف گفت و گو با ملا عمر رهبر این گروه هستند. وکیل احمد متوکل که در زمان امارت طالبان وزیر خارجه بود، می گوید آنچه گفت و گو بین دو طرف را با مشکل روبه رو کرده، پافشاری هر دو طرف بر پیششرطهای سنگین است.

برخی از ناظران با اشاره به ویژگی های ایدئولوژیک و هویت به شدت مذهبی طالبان و تجارب ناکام گذشته در مذاکره با این گروه، امکان کنار آمدن با طالبان را بعید می دانند. طالبان معتقدند که جهاد تا روز قیامت ادامه دارد و در این راه، چه کشته شوند یا بکشند، خود را پیروز می شمارند. آن ها معتقدند که دولتهای ملی در جهان اسلام، از صلاحیت و اختیار در نظام کنونی جهان، برخوردار نیستند. بنا بر این، آن ها فراتر از مرزها ملی می اندیشند، آن ها بیشتر هوای تغییر نظام جهانی را در سر می پروراندند، تا این که به فکر تغییر رژیم آقای کرزی باشند.

حسن عسکری- تحلیلگر پاکستان در این خصوص می گوید: اگر طالبان به مذاکره تن دهند، این به معنای نابودی آن ها است و از همین روست که علاقه بی به گفت و گو با دولت افغانستان نخواهند داشت.

احمد رشید- فعال سیاسی پاکستان نیز معتقد است: طالبان ساختار پیچیده بی دارند و نمی توان به عنوان یک گروه واحد و منسجم به آن نگاه کرد. به نظر وی دستیابی به توافق با رهبری اصلی طالبان که از جناح تندرو این گروه است، ناممکن است. رشید می افزاید: این امکان وجود دارد که از راه گفت و گو با طالبان میانه رو، آن ها را از جناح تندرو طالبان و همچنین القاعده، جدا کرد و در روند سیاسی افغانستان جای داد. آن عده از فرماندهان طالبان که در داخل افغانستان هستند- از- وضعیت کنونی، یعنی- قرار- داشتن- طالبان- در- گروه- القاعده- و اسلامگرایان افراطی آسیای میانه راضی نیستند و شاید علاقمند گفت و گو با دولت افغانستان

باشند، آن‌ها همان طالبانی هستند که به ایدئولوژی القاعده و رهبری آن وفادار و متعهد نیستند. اگر گفت و گو با آن‌ها، به ایجاد شکاف در داخل صفوف طالبان بیانجامد و برخی از رهبران برجسته طالبان به دولت بپیوندند، این یک موفقیت خواهد بود.

به باور ناظران، در حالی که جناح میانهر و طالبان، در این گفت و گوها از خود نرمش نشان می‌دادند و حتی یک سلسله توافق‌ها را می‌پذیرفتند اما جناح تندرو که از نفوذ بیشتری برخوردار بودند، این گفت و گوها را جدی نمی‌گرفتند و همین امر، منجر به شکست گفت و گوها می‌شد. عایشه صدیق - تحلیلگر پاکستان معتقد است: آن عده از طالبان که در داخل افغانستان مستقر هستند و بیشتر هویت افغانی دارند، نسبت به آن‌هایی که در خارج اند، ملایم‌تر و با کشتار و سربریدن افراد مخالف اند. وی می‌گوید: این دسته از طالبان شاید خواهان آشتی با دولت باشند، عمق نفوذ القاعده در داخل صفوف طالبان به حدی است که توان اقدام مستقلانه و تصمیم‌گفت و گو با دولت را از هر دو جناح این گروه گرفته است.

صدیق اظهار می‌دارد: القاعده طالبان را حمایت مالی می‌کند، به جنگجویان طالبان آموزش می‌دهند، تجهیزات نظامی و مواد منفجره برای آن‌ها فراهم می‌کنند و حتی برای آن‌ها راهبرد تعیین می‌کنند. وی تأکید می‌کند: تا زمانی که امریکاییها و انگلیسیها مسأله وزیرستان را حل نکردند، هیچ گروهی از طالبان قادر به گفت و گو نخواهد بود، چه در عربستان یا افغانستان. «تشدید حملات موشکی امریکا علیه مناطق قبایلی پاکستان با وجود مخالفت پاکستان حمله با هواپیماهای بدون سرنشین به اهداف طالبان افزایش چشمگیری خواهد داشت.

اوباما اذعان کرده ارتش امریکا سعی در مذاکره با طالبان دارد اما مقام‌های رسمی که با آن‌ها درباره این طرح‌ها مشورت شده تأکید کرده اند پیش از آن که امکان آغاز مذاکرات فراهم شود، درگیری‌های نظامی شدت خواهد یافت.

امریکا امیدوار است ارتش پاکستان با مشارکت در محاصره طالبان، بمباران پناهگاه‌های تروریستی را گسترش دهد. مسوولان اطلاعاتی پاکستان تأکید دارند حملات موشکی امریکا خطر جهانی القاعده را کاهش داده اما تهدید آن برای این کشور افزایش یافته زیرا این گروه برای مقاومت در برابر حملات هوایی، کانون‌های تمرکز خود را در سطح این کشور متفرق کرده است.

آن‌ها اعتقاد دارند عملیات ارتش پاکستان در مناطق قبایلی موثر واقع شده به طوری که طی سال 2008 هشتاد جنگجوی القاعده در این مناطق کشته شدند. اما حملات امریکا به شدت موجب برهم خوردن ثبات این کشور شده است. مقام‌های امنیتی پاکستان تأکید می‌کنند ورود هفده هزار سرباز امریکایی به افغانستان طی بهار و تابستان آینده نگران‌کننده است. از سویی دیگر استمرار حملات موشکی امریکا به مناطق قبایلی پاکستان با وجود اعتراض‌های مکرر مقام‌های این کشور از پافشاری دولت اوباما به ادامه سیاست‌های جرج بوش در مبارزه با تروریسم فرامرزی حکایت دارد.

حملات موشکی امریکا به مناطق قبایلی پاکستان طی هشت ماه گذشته به کشته شدن بیش از یک 1500 تن از جمله شماری زن و کودک منجر شده است. اعتراض‌های مکرر دولت اسلام‌آباد به امریکا و تأکید بر این که حملات موشکی نقض حاکمیت پاکستان محسوب می‌شود، تاکنون در سیاست جاری کاخ سفید تاثیری نداشته است. دولت پاکستان با انحای مختلف توقف این حملات را خواستار شده اما امریکا همواره تأکید کرده حملات مذکور علیه مواضع طالبان و القاعده، در راستای مبارزه با تروریسم ادامه خواهد داشت. تأکید مقام‌های پاکستانی در دیدار

با ریچارد هالبروک- نماینده ویژه امریکا این بود که حملات موشکی به مناطق قبایلی بدون در نظر گرفتن ماهیت شبه نظامیان انجام می‌شود.

اسلام آباد معتقد است امریکا در برخورد با شبه نظامیان تفاوتی بین آن‌ها- افراطی و معتدل- قایل نمی‌شود. محمود قریشی وزیر خارجه پاکستان بعد از دیدار با هالبروک به این نکته اشاره کرده بود: «برخی عناصر سازش‌ناپذیر وجود دارند که نه پاکستان، افغانستان و نه امریکا تعامل با آن‌ها را خواستار نیست اما در عین حال برخی عناصر سازش‌پذیر نیز وجود دارند که نباید اهمیت آن‌ها در مقابله با شبه نظامیان را نادیده گرفت».

اسلام آباد استمرار حملات موشکی امریکا به مناطق قبایلی پاکستان را نافی سیاست مبارزه با تروریسم می‌داند و تاکید دارد این گونه حملات به جای مبارزه با شبه نظامیان، به افزایش فعالیت‌های تروریستی منجر شده است. به نظر می‌رسد راهبرد دولت جرج بوش در مواجهه با طالبان و القاعده در دوره اوباما نیز به صورت جدی تری دنبال شود، به ویژه آن که دولت جدید امریکا برقراری امنیت در افغانستان را با اعزام سی هزار سرباز، در دستور کار خود قرار داده است.

بسیاری از ناظران مسایل منطقه معتقدند با وجود تعیین نماینده جدید از سوی اوباما برای مدیریت مسایل پاکستان و افغانستان، نمی‌توان انتظار داشت سیاست‌های امریکا در دوره جدید با تغییراتی کلی همراه شود. البته امریکایی‌ها برای موفقیت در مبارزه با آنچه که تروریسم فرامرزی می‌خوانند، باید به ابزارها و محدودیت‌هایی پیشرو نیز توجه کنند. در غیر این صورت با مشکلات بسیار جدی مواجه می‌شوند.

آنچه مسلم است، اعمال سیاست‌های جدید کاخ سفید در- افغانستان- و- پاکستان- با توجه به پیچیدگی‌های امنیتی و سیاسی منطقه به آسانی میسر نخواهد بود. هدف دولت اوباما برقراری امنیت- حتا نسبی- در- افغانستان- است که طی چند سال گذشته با وجود حضور نظامیان امریکایی هنوز از ناامنی مفرط رنج می‌برد. امریکایی‌ها به خوبی به این نکته واقف هستند که مسیر برقراری امنیت فقط از پاکستان عبور می‌کند.

تحریک طالبان و القاعده و بطور کلی شبه نظامیانی که در مرزهای شمال غربی پاکستان (مناطق قبایلی) ساکن اند، امنیت‌سازی جاری امریکا در افغانستان را با چالشی جدی مواجه کرده است. اوباما می‌داند که همکاری با پاکستان چالش‌های جاری و آتی امریکا در افغانستان را تا حدودی رفع خواهد کرد. راهبرد جاری کاخ سفید در پاکستان اعمال سیاست معروف هویج (زردک) و چماق است، هرچند دولت اسلام آباد نیز به خوبی از این راهبرد مطلع و گرفتاری‌های دولت جدید امریکا را به خوبی درک می‌کند. رهبران کنونی پاکستان مانند سلف خود (پرویز مشرف) می‌دانند چگونه از فضای موجود به سود اهداف راهبردی این کشور در منطقه بهره برداری کنند».

در این جا نگاهی می‌افکنیم به دیدگاه‌های شماری از پژوهشگران داخلی که به گونه فشرده پیشکش می‌گردد:

آقای پیمان یکی از صاحب نظران می‌پندارد: «...مواضع ضعیف حاکمیت‌های مختلف افغانستان همیشه ما را با بحران مواجه ساخته و این نشان از فقدان رهبری و کفایت کاری دولت‌های مختلف را نشان می‌دهد. حال با وصف اینکه جامعه جهانی بر اساس مصلحت‌ها حضور دارند و با توجه به این که یک حکومت مستقل داریم، باید با در نظر داشت منافع ملی افغانستان، طوری موضع خود را عیار بسازیم که به نفع ما باشد».

آقای جمال حکیمی در مقاله «رییس جمهور سوار بر قایق شکسته» می نویسد: «در اوضاع کنونی، به نظر می رسد رییس جمهور به سرعت در حال از دست دادن قدرت و اعتبار خود است و هر روز تنها تر و منزوی تر می شود.

صف بندی ها در بالاترین رده های قدرت طی چند روز اخیر شفاف تر گردیده و گروه های اپوزیسیون در حال تشکیل یک جبهه قوی علیه رییس جمهور می باشند. به گفته ناظران سیاسی، هرگاه روند افول قدرت و اعتبار رییس جمهور به همین شکل ادامه یابد، شکی نیست که اکثریت اعضای تیم ریاست جمهوری به تدریج از حامد کرزی فاصله گرفته و به جناح اپوزیسیون و کاندیدا هایی بپیوندند که از شانس بیشتری برای برنده شدن در انتخابات برخوردار اند.

این ناظران پیش بینی می کند که طی روزها و هفته های آینده، اطراف رییس جمهور باز هم خالی تر خواهد شد و حتی ممکن است آقای کرزی تحت یک سلسله فشارهای داخلی و بین المللی، از تمایل خود مبنی بر کاندیداتوری در انتخابات آینده صرف نظر کند.

در-وضعیت کنونی، اکثریت اعضای پارلمان، بیشتر رهبران مجاهدان-و-مجموعه احزاب سیاسی و نهادهای مدنی کشور در جبهه مخالف رییس جمهور قرار دارند و از انتخاب شدن ایشان به عنوان رییس جمهور در یک دوره پنج ساله دیگر حمایت و پشتیبانی نمی کنند.

این افراد و نهادهای سیاسی و قانونی با صراحت از عملکرد رییس جمهور انتقاد می کنند و او را مسوول بخش اعظم نابسامانی ها و سیاست های غلط اجرایی در کشور می دانند.

همین طور بعضی از کشورهای دونر و سازمان های پشتیبانی کننده مالی افغانستان چون امریکا، انگلستان سازمان ملل، بانک جهانی، اتحادیه اروپا و امثال این ها به تبعیت و پیروی از سیاست های کاخ سفید نسبت به شخص حامد کرزی نظر مساعد ندارند و احتمال می رود این کشورها و موسسات قدرتمند مالی و سیاسی خارجی، فرد دیگری را برای تصدی پست ریاست جمهوری افغانستان در نظر داشته باشند.

از سوی دیگر، حامد کرزی با اعمال سیاست طالب گرایانه خود طی بیش از یک سال اخیر نتوانست افراد و حلقات قدرتمند گروه طالبان را وادار به آشتی و مصالحه با دولت نموده و شرایطی را فراهم آورد تا این گروه یاغی و جنگ طلب، دست از مبارزه مسلحانه خود بردارد. در این قسمت تمام تلاش ها و کوشش های یکجانبه رییس جمهور با شکست مواجه گردیده و او نتوانست به رغم درخواست ها مکرر خود حتی یکبار با افراد کلیدی و هیأت رهبری گروه طالبان وارد گفتگو و مذاکره شود.

این شکست ها و ناکامی های سیاسی رییس جمهور در حالی به نقطه اوج خود رسیده است که توده عوام کشور بنا به هزار و یک دلیل اقتصادی امنیتی و اجتماعی، هر روز از دستگاه حکومت فاصله می گیرند و به این باور رسیده اند که حکومت فعلی قادر به حل هیچ یک از پرابلم های مهم امنیتی و اقتصادی کشور نمی باشد.

به این صورت، دستگاهی که آقای کرزی در رأس آن قرار دارد، بیشتر شبیه یک قایق شکسته و سوراخ شده یی است که در میان امواج متلاطم دریا، سرگردان و بی سرنوشت بر روی موج ها و گرداب ها در حال حرکت است. و آقای کرزی نیز از نظر منتقدان کسی نیست که از او بتوان به عنوان یک ناخدای لایق و با تجربه یاد کرد.

بطور کلی فرایند انزوای سیاسی رییس جمهور و کاهش اعتبار و جایگاه حکومت کنونی در شرایطی در حال شکل گرفتن است که چشم انداز اوضاع سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشور روشن و اطمینان بخش به نظر نمی رسد. اوضاع به شدت بحرانی و پیچیده است، فقر و بیکاری به عنوان یک «اپیدمی» و طاعون سیاه خطرناک هر روز در اعماق جامعه گسترش میابد و طالبان و تروریسم نیز ثبات جامعه و ارکان اساسی نظام را بیش از هر زمان دیگری مورد تهدید قرار داده اند.

کشور هر روز استقلال سیاسی خود را از دست داده و به یک مستعمره ناآرام در حال جنگ تبدیل شده است که در آن جنگجویان شبکه القاعده با بیش از بیست ملیت و قوت های نظامی خارجی با نزدیک به چهل کشور حضور فعال نظامی دارند».

در مقاله ای که در سایت -انترنتی- «امید وطن» زیر نام «شکلگیری جبهه سیاسی ضد امریکایی در کابل» به نشر رسیده است، می خوانیم:

«در داخل افغانستان، روند اوضاع سیاسی به طور چشمگیری برخلاف اهداف و مقاصد امریکا در این کشور جریان دارد و این موضوع، دولت جدید امریکا را که می خواهد حضور قدرتمندانه تر از گذشته در افغانستان داشته باشد؛ با چالش سختی دچار کرده است.

طبق برخی برآوردها، دولت جدید امریکا نسبت به حکومت آقای کرزی نظر مساعدی ندارد و حتی گفته می شود بارک اوباما وی را یک مهره سوخته تلقی کرده و مشاورانش گفته اند که اوباما حاضر نیست روی چهره های ضعیف و شکست خورده در افغانستان سرمایه گذاری کند. در آخرین گزارش وزارت دفاع امریکا -پنتاگون- از حکومت آقای کرزی در کابل به عنوان حکومت ضعیف و فاسد یاد شده و مطبوعات رسمی امریکا نیز در حال جبهه گیری علیه حامد کرزی و حکومت تحت رهبری او می باشند.

جنگ لفظی -مطبوعاتی میان کابل و واشنگتن، جنگ دو طرفه است و ارگ ریاست جمهوری در کابل بطور فزاینده ای در حال فاصله گرفتن از امریکا می باشد.

برخی از تحلیلگران بر این اند که دولت امریکا عمداً نمی خواهد سلاح های سنگین و پیشرفته در اختیار ارتش افغانستان قرار دهد؛ زیرا با توجه به بی ثباتی موجود در این کشور، قوای مسلح افغانستان برای امریکایی ها قابل اعتماد نیست و کاخ سفید بیم دارد که وجود یک ارتش قوی و مجهز در افغانستان ممکن است به یک نیروی قدرتمند ضد امریکایی تبدیل شود و یا حداقل افغانستان را از حضور دراز مدت نظامیان خارجی در این کشور بی نیاز سازد.

امریکایی ها خواهان ایجاد یک اردوی وابسته به خود در افغانستان هستند؛ اردویی که فرماندهان آن مطیع اراده جنرال های امریکایی باشند.

مخالفت با روش های نظامیگرانه امریکا و ناتو در افغانستان در محافل رسمی و غیر رسمی در کابل به حدی افزایش یافته است که حتی وزیر خارجه را نیز به واکنش مجبور ساخته است. با گذشت هر روز، مخالفت علیه سیاست های امریکا و ناتو در افغانستان شدیدتر و همگانی تر می شود.

همزمان با شکل گیری جبهه سیاسی ضد امریکایی در کابل، اوضاع جبهات نامشخص جنگ در این کشور نیز هر روز پیچیده تر و خطرناک تر می شود.

با توجه به آمادگی های دو طرف منازعه نظامی در افغانستان انتظار می رود سال 2009 میلادی، سالی آکنده از خشونت های جنگی در این کشور باشد. تعدادی از افغان ها با نوعی تفکر خوشبینانه نسبت به سیاست های باراک اوباما در افغانستان، از وی برای پایان دادن به

خشونت های چندین ساله در کشور انتظار معجزه را دارند ولی عده دیگر از افغان ها معتقداند که باراک اوباما هم مانند سایر رییسان جمهور امریکاست و ناگزیر است در همان دایره بسته یی که جورج بوش ترسیم کرده است، حرکت کند. وی کسی نیست که معجزه آفرین باشد. سیاست تغییر او محدود و منحصر به تغییر ادبیات رسمی و حکومتی امریکاست نه تغییر در عرصه های اساسی و ایدیولوژیک.

اما جدا از پیش بینی هایی که در کاخ سفید در خصوص افغانستان چه تغییراتی رونما خواهد شد یا نخواهد شد، در حال حاضر اکثریت بر این باوراند که افغانستان مانند کشتی شکسته یی است که در سطح توفان و در داخل زنجیره گرداب های هولناک به سوی مقصد نامعلوم در حال حرکت است. برای نجات این کشتی نه ناخدایی وجود دارد و نه ساحلی به چشم می خورد. تنها یک معجزه آسمانی می تواند این کشتی در حال غرق شدن را به ساحل امن و آسایش برساند».

سایت انترنتی - هشت صبح در مقاله یی زیر نام «استراتژی جدید امریکا و امیدهای تازه و روشن» می نگارد: «استراتژی جدید ایالات متحده امریکا که عمدتاً به شکست القاعده و بازسازی زیرساخت های اساسی افغانستان از جمله توجه به بخش زراعت و ایجاد مشاغل است، می تواند نوید روشنی برای آینده بهتر برای افغانستان و منطقه باشد.

همچنان که در این استراتژی تأکید شده است، حمایت از حکومت ملکی پاکستان، حمایت از ایجاد اصلاحات در سطوح حکومت ایالت سرحد و همکاری با ارتش و استخبارات این کشور برای تأمین امنیت سرحدات غربی آن، از یک طرف زمینه های توسعه نظام دموکراتیک را در پاکستان مساعد تر می سازد و از جانب دیگر باعث می گردد تا همکاری ارتش آن کشور در نابودی پناهگاه های تروریست ها در مناطق قبایلی آن کشور، موثر تمام شود.

در حالی که در این استراتژی توجه کمتری به نام گروه طالبان نشان داده شده است، تأکید شده که با آن عده از طالبانی که قانون اساسی افغانستان را می پذیرند باید مصالحه صورت گیرد و ادغام آن ها در جامعه افغانستان باید به رهبری حکومت این کشور و از طریق ایجاد دفاتر ولایتی در چوکات ریاست مستقل ارگان های محل به پیش برده شود.

در حالی که این نکته استراتژی قابل قبول به نظر می رسد، بخش دیگر آن که تأکید می کند تا شورشیان دستگیر شده و یا تسلیم شده را بار دیگر مسلح ساخته و از آن ها در برابر شورشیانی که در جنگ قرار دارند، استفاده شود، قابل نگرانی است. زیرا هیچ تضمینی وجود ندارد که شورشیان پس از به دست آوردن حمایت های لازم بار دیگر در صفوف طالبان بر علیه حکومت افغانستان و نیروهای بین المللی به مبارزه نپردازند. هرچند استراتژی تأکید کرده است که باید این کار مبتنی بر تجربه های عراق صورت گیرد، ولی فراموش شده است که افغانستان، عراق نیست و بعید است که بتوان تجربه های کشوری چون عراق را در افغانستان تطبیق کرد.

متأسفانه در این استراتژی به مساله توسعه دموکراسی، حقوق بشر، عدالت و حمایت از آزادی بیان در افغانستان هیچ اشاره یی نشده است.

در حالی که اعلام این استراتژی چشم انداز مبارزه با تروریسم را در افغانستان و منطقه روشن تر می سازد، مردم افغانستان نیز می توانند به یک آینده بهتر و آسوده تر در پرتو صلح و قانون امیدوار باشند».

آقای صباح در مقاله بی زیر نام «استراتژی جدید اوباما و ده ها سوال بی پاسخ» می نویسند: «... فارین پالیسی در یک بررسی در تازه ترین تحقیقات پنتاگون که تنها راه موفقیت در افغانستان را در کوچک کردن حلقه مطالبات و اهداف دانسته است، می نویسد» تلاش های آمریکا و متحدانش برای رسیدن به این هدف مانند انداختن تیری در تاریکی می ماند. در گذشته تلاش ها و بازی های آمریکا برای نیل به اهداف کوتاهمدت در افغانستان بود که منجر به خلق بن لادن شد.

اکنون باید از دولت باراک اوباما پرسید که در مورد افغانستان چه فکر می کند؟ آیا واقعا گمان می کند که می تواند برای همیشه به فرمانروایی طالبان و القاعده در کوه های افغانستان پایان دهد؟ آیا او هم به این باور رسیده است که نبرد در افغانستان، جنگیست پرمصرف و دراز مدت؟ آیا تا به حال به این واقعیت فکر کرده است که چه تعداد سرباز امریکایی می توانند منطقه را به ثبات برسانند؟ سوال اساسی تر... اگر بیماری جنگ در افغانستان درست مانند ویروسی منطقه را در بر گیرد، آیا ایالات متحده می تواند نقش دائمی دائمی (مادام العمر) [منطقه را بازی کند؟

... آیا اوباما تنها برای این که سربازان امریکایی جایی برای فعالیت داشته باشند، نیروهای خود را از عراق به افغانستان منتقل می کند؟

مستندات تاریخی مقابل اهداف آمریکا قد علم کرده اند. زمین هم با ایالات متحده سازگاری ندارد. افکار عمومی برخلاف امریکاست. فساد دولت های منطقه بی متحد ایالات متحده خود مانعی بزرگ بر سر راه نیل امریکا به اهدافش است. کاسه صبر منتقدان جهانی هم در حال لبریز شدن است. مشکلات اقتصادی و ورشکست های بانکی نیز امریکا را چون موربانه می خورد. امریکا بر قایقی سوار است که خشم جهانی از ادامه مسیر آن نقش امواج مخرب را برایش بازی می کنند.

جهانیان هنوز تاوان حادثه بی را می دهند که هشت سال پیش ایالات متحده را لرزاند. انصاف نیست که آن روز شوم یازدهم سپتامبر را فراموش کنیم، اما آیا تنها برای این که اثبات کنیم چیزی از حافظه تاریخی ما کم نشده است. باید هواپیماهایمان را برداریم و بی توجه به خطوط مرزی هرجایی را که مردی شبیه با تروریست ها در حال عبور از آن است، بمباران کنیم؟ آیا این اقدام منجر به خشم متحدان منطقه بی از ما نمی شود؟

آیا نباید فکر کنیم که پرواز هر جنگنده بر فراز منطقه مسکونی، بذر نفرت از امریکا را در دل های ساکنان می نشاند؟

این حملات خونبار است، پرهزینه است و البته شکننده.

بهتر است کاخ سفید دست از شوخی بردارد. حالا که درگیر این جنگ هست، بیشتر شبیه یک شوخی است که از اهداف ایده آل مابانه دفاع کند. افغانستان تنها نمای بیرونی این جنگ است. در لابه لای خطوط گزارش پنتاگون که دقیق شویم می بینیم که هدف اصلی ایالات متحده چیزی دیگری است و نه افغانستان. هر بهانه بی که امریکا به آن متوسل شود، از ریشه کنی

تروریست تا به ثبات رساندن منطقه همه و همه عناوین خوش و آب و رنگ داری است برای پنهان کردن استراتژی اصلی در پشت پرده. امریکا شاید در این هدف یابی جدید دچار اشتباهی جبران ناپذیر شده است.

یکی از دلایل موفقیت امریکا در عراق، در پایان دادن به عملیات مخالفان که طی سال های دو هزار و چهار تا دو هزار و شش عملاً در پایتخت عراق و مناطق سنی نشین، نیروهای امریکایی را به طور قاطع از معادلات حاکم خارج کرده بودند، به دنبال پایان یافتن انتخابات میان دوره یی کنگره و انتخاب رابرت گیتس به وزرات دفاع، یکی از نخستین اقدامات در صحنه عراق افزایش سی هزار نیرو بود این اقدام نظامی با تغییرات و نوآوری ها و محاسبات جدید در قلمرو سیاسی همراه بود، تا جایی که به قلع و قمع نیروهای مخالفان مفید واقع شده و راه را برای مصالحه سیاسی هموار کرد.

رهبران امریکا به این نتیجه رسیده اند که با افزایش نیروهای نظامی می توانند به نتایجی که در عراق به دنبال داشت، دست یابند و مخالفان را از بین ببرند. اما آنچه مورد توجه واقع نشده این مهم است که افغانستان از هیچ زاویه یی قابل مقایسه با عراق نیست. امریکا در کشوری با تروریسم در جنگ است که در زمینه های سیاسی، اقتصادی و بالخصوص فرهنگی و اجتماعی رشد چشمگیری در گذشته نداشته است. عراق سابقه تجربه یک دولت مدرن را قبل از لشکرکشی امریکا داشت و جامعه آن سطح متعارفی از توسعه را تجربه کرده بود. اما افغانستان شرایط کاملاً متفاوتی دارد».

نویسنده مقاله در ادامه می نویسد: «در افغانستان طالبان برای سقوط حکومت و شکست امریکا، در حال جنگ هستند و از کمک نیروهای القاعده، که آن ها نیز دشمن امریکا هستند، بهره مندند و از طرف دیگر، پناهگاه های تروریستی در کشورهای همسایه، کشت، تولید و ترافیک مواد مخدر، پناهگیری مخالفان در بین مردم، دشت های ناهموار و کوه های سر به فلک کشیدم و جنگلزارهای مناطق جنگی، مقاومت سرسختانه، خصوصیات غرور مندانه مردم ... و از جانب دیگر، در داخل حاکمیت دولتی، امریکا با معامله گران و دلالان سیاسی و مذهبی مقابل است که پابند به هیچ تعهد، پیمان، پروتکل، قول و قرار نیستند، تا زمانی که بوجی های دالر، کرسی و قدرت به دسترس شان قرار داشته باشد، آماده خدمتگذاری و جانفشانی اند و هنگامی که نسبت چور و چپاول دارایی عامه و کشتن و بردن ستمدیدگان، از کرسی به زیر کشیده شوند و سخن از قانون و حاکمیت به میان آید، از هیچ نوع دسیسه، توطئه، سبوتاژ، نفاق و تفرقه اندازی دریغ نمی کنند، تا این ویریس های کشنده در جامعه باشند، افغانستان و مردم مظلوم آن، همچنان در آتش بدگمانی و تفرقه اندازی خواهد سوخت .

آیا استراتژی جدید می تواند به خواست های اواما پاسخ دهد؟

تاکنون ایالات متحده به تنهایی شصت و سه میلیارد دالر را در بازسازی افغانستان چه در بخش خدمات اجتماعی و چه در بخش نظامی به مصرف رسانده است ... از سوی دیگر، قرار است و اشنگتن در طول یک دهه آتی نیز یکصد و چهل و پنج میلیارد دالر را در افغانستان مصرف کند. اما سوال اینجاست با هزینه سرسام آوری که در افغانستان خرج می شود، چه چیزی ظرف هفت سال گذشته به دست آمده است؟

اگر واقعبینانه تر بگوییم، ایالات متحده در حال کوبیدن آب در هاون است.

امریکا طی این مدت، ظالمان را ظالم تر و مظلومان را به خاک سیاه نشانده است. بسته ها و بوجی های دالر از بانک های امریکا به منازل قاتلان مردم افغانستان منتقل و از منازل دلالان سیاسی، حزبی و تنظیمی به بانک هایی در آسیای مرکزی و کشورهای شیخ نشین خلیج و به حسابات محرمانه آنان در روسیه و ایران انتقال داده شده است.

آیا در جریان انتخابات اولی که کرزی وعده داده بود اشک و آه مردم افغانستان را به لبخند تبدیل نماید و بوش موقع لشکرکشی گفته بود که مردم افغانستان لذت سخاوت و کمک های امریکا را به گوشت و پوست خویش لمس خواهند کرد، همین بود که یک بار دیگر مردم افغانستان را اسیر چنگ و دندان خون الوده دلالان خون آشان نماید؟»

آقای صباح در ادامه مقاله شان می نویسند: «بهتر بود که اوباما در پهلوی سخنانی که تا تحقق آن فاصله های زیادی وجود دارد، راه های بیرون رفت از مشکل کنونی را به صورت درست و عام پسند مورد ارزیابی قرار می داد تا «هم لعل به دست آید و هم دل یار نرنجد». از یک جانب راه های عملی برای تطبیق استراتژی جدید بر می شمرد و از طرف دیگر به صورت فوری و ضروری به قطع مصیبت های وارده بر ملت ستمدیده افغانستان توجه جدی را مبذول می نمود. استراتژی جدید بارک اوباما ده ها سوال را در ذهنیت ها به وجود آورده است که آیا این استراتژی می تواند به این سوال ها پاسخ منطقی و انسانی ارایه بدهد؟:

- آیا استراتژی جدید ایالات متحده در افغانستان می تواند جلو خود سری و بی بند و باری نیروهای بی انضباط این کشور را بگیرد؟

- آیا در افغانستان حاکمیت قانون و حقوق بشر رعایت خواهد شد و ثروت های طبیعی کشور از چنگ باندهای مسلح بیرون شده و به ملت تعلق خواهد گرفت؟

- آیا امریکا بار دیگر قانون، نظم، اداره، کرسی و پول های کمک به مردم افغانستان را سخاوتمندانه به دسترس چند معامله گر ماهر و آموزش دیده که منافع ملی را فدای منافع بیگانه می نمایند و با لشکرکشی امریکا سمارق گونه سر بر آورده اند و از کشورهای غربی کوچکشی موقت نموده و در چوکی های قدرت و شرکت های تجارتي لمیده اند، قرار خواهد داد؟

- آیا زمامداران خودسر، چپاولگران دارایی عامه، دلالان خون و آتش به پیشگاه ملت حساب پس خواهند داد و میلیون ها دالر از حیف و میل پول های کمک شده به مردم کشور از کیسه های زرپرستان بیرون می گردد؟

- آیا در کشور انتخابات آزاد و علانیه دور از ترس سلاح و سلاح پرستان برگزار خواهد شد؟

- آیا شبکه های استخباراتی خارجی که طی این هشت سال مسوول چور و چپاول دارایی های مردم به نام شرکت های مخابراتی، دفاتر تجاری، انجمن بازاری ... اند مسدود خواهند شد؟

- تا زمانی که زیر و روی صداقت استراتژی جدید به مردم ثابت نشود، باز هم همان دیگ است و همان کاسه و همان آش.

- آیا سازمان های استخباراتی خارجی مانند گذشته از انسان های گمنام و خود فروخته میلیونرهای باشهرت و با آب و نان خواهند ساخت و یا دست ازین عمل زشت بر خواهند داشت؟

- آیا فساد اداری، کارشکنی، رشوه خوری، بیروکراسی، بی نظمی و قانون گریزی از ادارات دولتی برچیده خواهد شد؟

- آیا در کشور، دیگر پست های دولتی، ثروت های ملی و کمک های بین المللی بر اساس روابط تنظیمی و شخصی تقسیم بندی خواهد شد؟

- آیا صندوق های رای گیری و رای دهی انتخابات آینده ریاست جمهوری وسیله نیروهای بیگانه و دست اندرکاران داخلی در خانه و پسخانه ها پرکاری و بسته بندی نمی شوند؟...»

نویسنده مقاله چنین ادامه می دهد: «این ها همه سوال های فوری و ضروری مردم دردمند کشور است که طی این مدت از آن شدیداً رنج برده اند. تا زمانی که قوت های ائتلاف در عملکردهای شان صادقانه و شفاف برخورد نداشته باشند، افغانستان روی آرامی و امنیت را نخواهد دید.

امریکا نزدیک به هشت سالی که در کشور حکمروایی دارد، نه تنها دستاوردی در نابودی طالبان و القاعده نداشته است بلکه با اعزام نیرو می کوشد کشور را تبدیل به یک پایگاه نظامی برای خود کند و با مخالفان این برنامه و سیاست خود، تحت عنوان طالبان به شدت مقابله و آن را سرکوب می کند که نتیجه آن کشتار هزاران غیر نظامی در فغانستان است که رسانه ها و فرماندهان نظامی امریکا و ناتو با پررویی هرچه بیشتر در صدد توجیه آن هستند.

تلفات مردم مظلوم در جریان عملیات نظامی نیروهای خارجی به یکی از موضوعات بحث برانگیز مبدل شده و نارضایتی عمومی مردم را در پی داشته است. باشندگان مناطق جنگزده شکایت می کنند که نیروهای خارجی با اجرای عملیات نظامی و در بیشتر موارد در بمباردمان های هوایی خود، مردم بی دفاع و بی گناه را هدف قرار می دهند.

نزدیک به هشت سال که از حضور نیروهای امریکا در افغانستان می گذرد. کوچکترین بهبودی در زندگی مردم مستمند کشور رونما نگردیده است، طی سال های اخیر ما شاهد خرید و فروش جگرگوشه های بودیم که از فقر و بیچارگی دست به این عمل زدند اما ذره از ترحم و عطوفت قوایی ائتلاف، دولت کنونی و سران تنظیمی و دلالان سیاسی راجلب نکرد. بر عکس چپاولگران بیشتر به چپاول و ظالمان به ظلم روی آوردند.»

داکتر سید طیب جواد- سفیر افغانستان در امریکا در سخنرانی بی در دانشگاه هاروارد گفت: «...هدف اولیه از مداخله ایالات متحده، نابودی تروریست ها و انهدام پایگاه های القاعده بود. در حالی که نهادهای دولتی در اثر جنگ سی ساله ویران شده بود، جامعه بین المللی به جای تدارک یک رویکرد نهادسازی «راستین»، رویکرد «صوری» پیش گرفت. این خطای عمده بود.

سقوط پرشتاب طالبان، خوشبینی اغراق آمیز و غیر واقعی ایجاد کرد، در حالی که جنگ عراق توجه و امکانات را از افغانستان به سوی خود ربود. تلاش ها برای دولت سازی، پراکنده و نامنضبط بود و تاکید مضاعف بر ایجاد نهادهای موازی جدید شد در حالی که استحکام و پایداری این نهادها مغفول ماند.

واقعیت آن است که طالبان نه کاملاً از میان رفتند و نه شکست خوردند. آن ها به حاشیه کشور و نوارهای مرزی رانده شدند. در نتیجه، وضعیت امنیتی در اثر کمبود افراد نظامی، غفلت کلی از نوسازی نیروی پولیس و سیستم قضایی، سرمایه گذاری زیربنایی در ساختن اردوی ملی و تخصیص منابع ناچیز برای ظرفیت سازی دولت افغانستان جهت ارائه خدمات به شهروندان و حمایت از آنان، رو به وخامت نهاد.

افزون بر آن، وجه منطقه یی تروریسم یکسره نادیده گرفته شد. پناهگاه های امن تروریست ها در پاکستان-فعال-باقی-ماندند-و-اعتمادی-غلط-روی-توانایی-دیکتاتوری-نظامی-پاکستان-در-مبارزه-با-تروریسم-صورت-گرفت. منطقه ما از اثر دو روند مهلك نا امن گردید: پاکستاني شدن القاعده و طالبانیزه شدن پاکستان.

از نظر ما، استراتیژی نوین ایالات متحده باید مؤلفه های زیر را دارا باشد:  
تقویت سریع نیروی نظامی ایالات متحده  
ظرفیت سازی دولت افغانستان به غرض عرضه خدمات و محو فساد.  
نابودسازی منابع آموزش و پشتوانه های ایدئولوژیکی، مالی و لوژستیکی در پاکستان و منطقه.  
قراردادن مبارزه با مواد مخدر به صفت جزئی از دستورالعمل مبارزه با تروریسم.  
ارائه مؤلفه های شفاف برای مذاکرات صلح با عناصر خاصی از طالبان.  
برقراری ارتباط میان نیروی نظامی و غیرنظامی و ایجاد یک مرکز فرماندهی واحد و واقعی با مشارکت کامل افغان ها و ایالات متحده.  
افزایش کمک های بازسازی و امدادهای مؤثر.

به رغم فجایعی که توسط افراطگرایان علیه مردم پاکستان و افغانستان به بار آمده، اردوی پاکستان افراطگرایان را دشمن اصلی نمی داند. دشمن مزبور همیشه هند بوده و هست. در این نبرد، افراطگرایان نیروی متحد پنداشته می شوند. ایالات متحده می کوشد دولت و-ارتش-پاکستان را به هم نزدیک کند و هند و پاکستان را در حل و فصل معضلات فی مابین کمک نماید.

در واقع، پروسه مذاکره با طالبان از شش سال پیش تا کنون جریان داشته و حدود ششصد نفر از فرماندهان متوسط طالبان به پروسه صلح پیوسته اند. بعضی شان حتا در دولت دارای مقام رسمی هستند و در پارلمان راه یافته اند. با وجود این، ما باید با دقت تصمیم بگیریم که با چه کسانی مذاکره کنیم و چه پارامترهایی برای مذاکره مد نظر باشند.

طالبان از نظر سیاسی به سه گروه ممتاز تقسیم می شوند:

- شورای کویته به رهبری ملا عمر،

-شورای میران شاه زیر نظر شبکه حقانی

-اردوگاه شمشاتو و شورای باجاور زیر نظر حزب اسلامی حکمتیار.

اول، عبارت است از **طالبان ایدئولوژیکی**، آن هایی که با حرف بزرگ T مشخص می شوند. این جناح با القاعده و شبکه های تروریستی منطقه یی و بین المللی پیوند دارد. برعکس عراق، تاریخ القاعده و شبکه های حقانی و حکمتیار عمیقاً ریشه در سه دهه جنگ علیه شوروی داشته و آن ها روابط خویشاوندی داخلی مستحکمی باهم دارند. این دسته از طالبان قابل مذاکره نیستند و آرام نخواهند شد مگر این که هدف اصلی شان که همانا نابودی غرب و متحدان آن است، محقق گردد. این طالبان باید شکست بخورند و از طریق زور نابود شوند. ما نباید فراموش کنیم که در 2001 هم مذاکراتی با طالبان وجود داشت که اسامه بن لادن را تحویل بدهند ولی آن مذاکرات نتیجه یی در بر نداشت. به علاوه، مذاکرات با گروه های مشابه شان از سال 2004 تا حال در وزیرستان و پاکستان منجر به سازماندهی مجدد، کنترل و وحشی گری های گسترده علیه مردم پاکستان شده است.

فرماندهان متوسط طالبان عبارتند از اجیرانی که به استخدام قاچاقچیان مواد مخدر یا آژانس های اطلاعاتی در آمده و آن افغان هایی که در اثر حملات نظامی ایالات متحده و ناتو به مخالفت برخاسته اند و یا مورد بدرفتاری مقامات دولت افغانستان قرار داشته اند. این گروه ها را می توان از طریق دیالوگ، خریداری، تطمیع و اجبار آرام کرد.

سومین و بزرگترین گروه عبارت است از طالبانی که با حرف کوچک «t» مشخص می شوند یا آن هایی که به «طالبان اجیر» یاد می شوند. این پیاده نظام ها بیشتر افراد بیکار، بی سواد و جوانان مغزشویی شده هستند که ماهیانه 300 دلار دریافت می کنند و توسط دشمن به وعده بهشت یا هدایای مالی بیشتر گمراه شده اند. این دسته به اشتغال و آموزش نیاز دارند تا به مذاکره. ما باید به آنان کار و امید بدهیم.

پس ما باید برای مذاکره پارامترهای شفاف داشته باشیم و راجع به دسته های دوم و سوم نیز به توجه و تمرکز ضرورت داریم. مذاکره و آشتی با طالبان زمانی جواب می دهد که ما با آن ها از موضع قدرت مذاکره کنیم و راجع به حقوق بشر، حقوق زنان و قانون اساسی افغانستان ایستادگی شفاف و قوی داشته باشیم. این ها اصولی هستند که هیچگونه امتیازدهی و مصالحه بی بر سر آن ها جایز نیست. با تأسف که بعضی از بیانات رسانه بی «شکست گرا» و «تقلیل گرا» و طراحان پالیسی در ایالات متحده و پایتخت های اروپایی، خوراک تبلیغاتی طالبان شده که اساساً بر زیر سوال بردن وجود نیروهای ایالات متحده و ناتو متمرکز می باشد که نیروهای ناتو و ایالات متحده می گویند ما در افغانستان برنده خواهیم بود که تلوخا به معنای شکست ناپذیری طالبان است. اگر آن ها شکست نمی خورند، پس چرا با ما مذاکره کنند؟»

داکتر عمر شریفی - کامند انستیتوت صلح امریکا، به این باور است که «پراگندگی در درون پاکستان باعث شده است که این کشور در مبارزه با تروریسم صادقانه عمل نکند. وی می افزاید: «زمانی که ما از پاکستان صحبت می کنیم، ما باید پدیده یا یک عنصر مشخص دارای یک برنامه و استراتژی برخورد نمی کنیم. ما با یک بدنه چندین سر مواجه هستیم که هر سر آن فکر خود را دارد و حتا همین ایده بی که می گویند پاکستانی ها از تروریست های بین المللی آسیب می بینند، بسیاری تصمیم گیرندگان پاکستانی این را نمی پذیرند و می پندارند که برعکس، این مهمترین سرمایه استراتژی یک شان است در منطقه است، و نه تنها که مضر به منافع شان نیست، بلکه منافع شان را در درازمدت تامین می کند». به نظر شریفی، در پاکستان آن هایی که فکر می کنند حمایت از تروریسم می تواند منافع منطقه بی شان را در درازمدت تامین کند، بیشتر اند و صدای شان نیز بلندتر است. به نظر وی، به این لحاظ است که نمی توان به نشست رییس جمهور کرزی با زرداری در انقره زیاد امیدوار بود. به باور وی، حکومت زرداری توانایی مهار تروریست ها یا قطع کردن حمایت های برخی حلقهات از آن ها را ندارد.»

در مقاله یی که زیر نام «استراتژی و راهبرد جدید امریکا در قبال افغانستان» نگاشته شده است، می خوانیم: سوال این جاست که تاکید بر تغییر استراتژی و راهبرد سیاسی- نظامی امریکا در قبال افغانستان آیا شامل تغییرات بنیادین خواهد بود که نسبت به اهداف و سیاست های خرد و کلان و اشنگتن ایجاد خواهد شد یا تنها می تواند تغییرات تاکتیکی باشد که باز هم در راستای اهداف و مطامع امریکا خواهد بود و نه برای حل مشکلات و معضلات موجود در افغانستان؟

داکتر شیرشاه یوسف زی یکی از فعالان سیاسی افغانستان و صاحبنظر امور افغانستان در پاسخ به این سوال می گوید: «دولت افغانستان، صاحبنظران و حتا دولتمردان کشورهای بزرگ بر تغییر استراتژی امریکا در افغانستان تاکید کردند و اعلام نمودند که این تغییرات باید مثبت و سازنده باشد اما به نظر می رسد با روی کار آمدن رییس جمهوری جدید در امریکا به هیچ وجه تغییرات عمده در اهداف استراتژیک این کشور در قبال افغانستان پدید نخواهد آمد. یوسف زی معتقد است که تغییر چهره ها در امریکا تنها می تواند زمینه را برای عملی کردن طرح های استراتژیک سازمان اطلاعاتی امریکا فراهم نماید و نواقصی را که در اجرای این طرح ها وجود داشت، برطرف کند.

وی با بیان این که حرف های او با ما با عملکردش طی این مدت تفاوت زیادی داشته است، می گوید طرح افزایش نیرو در افغانستان از سوی امریکا و طرح این کشور برای مذاکره با طالبان دو اصل متناقض است که به هیچ صورتی نتیجه مثبتی نخواهد داشت و این مساله ناشی از سیاست یک بام و دو هوای امریکا است.

به گفته یوسف زی، او با ما شاید خواهان تغییرات عمده در سیاست امریکا در قبال افغانستان باشد اما به نظر می رسد این سیاست نمی تواند مشکلات افغانستان و نگرانی های کشورهای همسایه افغانستان را حل کند. وی حمله امریکا به مناطق قبایلی پاکستان را تاکید بر سیاست جنگ عنوان می کند و معتقد است که این سیاست بحران و نا امنی را در منطقه افزایش خواهد داد.»

یکی از تصمیم های دولتمردان جدید قصر سفید در قبال افغانستان، اعزام هزاران نظامی تازه نفس به این کشور است که قرار است به زودی عملی شود، این قضیه در کنار اعلام آمادگی امریکا برای مذاکره با گروه طالبان چگونه قابل توجیه و بررسی است؟ در کنار این قضیه لازم است به این نکته نیز اشاره شود که امریکا چگونه و با چه اهدافی با گروهی مذاکره می کند که تا کنون به عنوان یک گروه تروریستی و یا حداقل حامی تروریست ها معرفی می شده است؟

خانم شاه گل رضایی- نماینده پارلمان افغانستان می گوید «در بحث مذاکره با طالبان چالش های زیادی وجود دارد که می توان به مشخص نبودن استراتژی دولت برای مذاکره، نداشتن تعریف مشخص از طالبان میانه رو و نبود شفافیت در مذاکره با طالبان اشاره کرد. شاه گل رضایی تاکید کرد که پارلمان افغانستان با هماهنگی با دولت این کشور باید بحث مذاکره با طالبان را دنبال کند. به گفته خانم رضایی افزایش نیروهای خارجی در افغانستان و طرح مذاکره با طالبان سیاست دوگانه است و به نظر می رسد این مسایل نشان از نامشخص بودن استراتژی جامعه جهانی در مبارزه با تروریسم است. وی معتقد است اگر استراتژی مشخصی در مبارزه با تروریسم وجود می داشت، باید یکی از این راه ها در نظر گرفته می شد.

رضایی می گوید مذاکره با طالبان باید بین الافغانی باشد و کشورهای خارجی نباید در این مساله دخالت کنند چرا که مداخله آنان با توجه به این که در صدد هستند تا از آن به نفع خود بهره برداری کنند، به سود افغانستان نیست».

از زمانی که آمریکا و متحدان این کشور با شعار مقابله و نابودی طالبان و تروریسم به افغانستان لشکر کشی کردند، حدود هفت سال می گذرد. در این مدت مردم افغانستان به وضوح مشاهده کردند که غربی ها نه برای بازسازی کشورشان اقدامی اساسی انجام داده اند و نه در جهت برقراری صلح و ثبات و پاکسازی افغانستان از بقایای طالبان و القاعده جدیت و صداقت داشته اند.

بنا بر این، با نگاهی به گذشته و ارزیابی عملکرد آمریکا و متحدان این کشور در قبال تحولات افغانستان، امروزه اهداف و سیاست های کلی آمریکا در نگاه مردم این سرزمین اسلامی و همچنین در ارزیابی کارشناسان امور به شدت زیر سوال است».

داکتر هارون امین زاده- کارشناس مسایل افغانستان در لندن در مقاله «نگاهی بر راهبرد اوپاما یا نقشه راه جدید برای افغانستان» می نگارد: «گفته می شود عده یی از کارشناسان و مشاوران آقای اوپاما در جریان بحث ها استدلال می نمودند که افغانستان ارزش اشغال را ندارد و در این کشور تلاش های ثبات آوری و دمکراسی بی ثمر خواهد بود و بهتر است این کشور را به حالت خودش رها کرد. اما راهبرد کنونی محصول تلاش های آن عده مشاوران اوپاما است که فکر می کنند با تطبیق آن آمریکا می تواند در آزمون بزرگ افغانستان کامگار بیرون به در آید. اوپاما نیز در توضیح راهبرد دولتش نه تنها در مورد افغانستان، بلکه پاکستان امیدوار است با وجود دشواری دستیابی به اهداف مطروحه سر انجام پیروز- خواهد شد. چنانچه اوپاما با خطاب به تروریستان می گوید: «ما شما را شکست خواهیم داد».

بدون شک راهبرد اوپاما یک نقشه راه جدیدی را برای افغانستان ترسیم نموده است که با الهام از آن می توان مسیر حرکت افغانستان را تعیین نمود.

پرسش اساسی اینست که چه تفاوتی میان راهبرد بوش و اوپاما وجود دارد؟

واقعیت اینست که نقشه راه بوش در پی حوادث سپتامبر از سرنگونی طالبان و کنفرانس بن آغاز یافت و در هفت سال اخیر به استثنای معدود دستاورد ها حالا به بن بست رسیده است. درین مدت سازمان القاعده و طالبان بار دیگر قوت یافته و تهدیدی بزرگی را نه تنها به افغانستان، بلکه به پاکستان حامی آن ها نیز متوجه ساخته است. از این رو، بازنگری راهبرد دکترین بوش یک نیاز اجتناب ناپذیر در اوج بحران اقتصادی جهانیست.

با آن که چندان تفاوتی جدی میان راهبرد بوش و اوپاما در زمینه جنگ با القاعده به عنوان بزرگترین دشمن آمریکا دیده نمی شود، اما در رویکرد دستیابی به اهداف تفاوت های زیادی دیده می شود که می توان به برخی از آن ها در زیر اشاره نمود:

- اصطلاح افپاک (AFPAK): در استراتژی بوش افغانستان به حیث پایگاه تروریسم بین المللی معرفی شده بود، در حالی که پاکستان که زادگاه و مکتب تروریسم است نه تنها مورد حملات قرار نگرفت، بلکه با پاداش های مالی و حمایت سیاسی به حیث متحد وفادار استراتژیک در جبهه جنگ با تروریسم معرفی شد. اما اوپاما افغانستان و پاکستان را در یک راهبرد قراردادده، ثبات در افغانستان را بدون نابودی پایگاه های آن در پاکستان ناممکن می داند.

- تعریف تروریسم: فکر می شود بیش از شصت درصد محتوی راهبرد جدید امریکا را برنامه های جنگی و شکست دادن تروریسم تشکیل می دهد. اما تروریسم در راهبرد اوپاما بیشتر در وجود خطر القاعده محدود شده است. چنانچه اوپاما القاعده را غده سرطانی در مناطق قبایلی پاکستان می نامد که وجود پاکستان را از درون می کشد. به بیان دیگر در راهبرد اوپاما مثل بوش در مورد نقش القاعده بسیار مبالغه شده است.

با آن که در راهبرد اوپاما تهدید طالبان نادیده گرفته نشده است ولی تعریف چندان روشنی از طالبان و روابط ایدئولوژیک، سیاسی، عقیدتی، اقتصادی و- پایگاه اجتماعی آنان داده نشده است. با آن که اوپاما سازمان القاعده را خطرناک ترین تروریست ها معرفی می کند، اما جنرال مشرف رییس جمهور سابق پاکستان در سال 2005 طالبان را خطرناک تر از القاعده توصیف نموده بود. به عقیده مشرف القاعده یک گروه کوچک منزوی است که پایگاه مردمی ندارد. ولی طالبان از حمایت و- پایگاه اجتماعی قوم پشتون در هر دو طرف مرز دیورند برخوردار هستند.

واقعیت اینست که طالبان و القاعده لازم و ملزوم یک دیگر هستند. القاعده بدون حمایت طالبان به ویژه در اختیار گذاشتن مناطق قبایلی هرگز نمی تواند آزادانه فعالیت کند و این در حالیست طوری که عبدالسلام ضعیف- سفیر سابق طالبان- در پاکستان- می گوید طالبان- به حمایت عقیدتی القاعده نیاز دارند. اما نیاز طالبان تنها به چهارچوب عقیدتی محدود نمی شود، بل که طالبان از حمایت مالی القاعده و کشورهای خلیج [فارس] و هم چنان از آن ها در عملیات ها و به خصوص تاکتیک های انتحاری سود می برند. تجارب سقوط حکومت طالبان در افغانستان در پی حوادث سپتامبر نشان داد که بدون شکست طالبان نمی توان القاعده را شکست داد.

از نظر برخی کارشناسان، کم توجه کردن به طالبان و بیشتر مبالغه در مورد خطر القاعده تکرار اشتباه دولت بوش خواهد بود. آینده نشان خواهد داد که آیا استراتژی اوپاما موفق در پیدا نمودن طالبان « معتدل» می شود و یا خیر!

مناطق قبایلی و غده سرطان تروریسم: تا حال گفته می شد برای آوردن ثبات در افغانستان به همکاری پاکستان نیاز است ولی از زمانی که پاکستان خود طالبانی شده و به سوی بحران امنیت به پیش می رود، این کشور بیشتر نسبت به افغانستان مایه نگرانی جهانی شده است. هم چنان تاکنون حرف از بازسازی و- دولت سازی در افغانستان زده می شد اما مطابق به استراتژی جدید امریکا پاکستان به کمک های عاجل مالی و بازسازی نیاز دارد.

اعتماد و امتیازات جدید برای پاکستان: اداره بوش با پاکستان در هفت سال اخیر روابط خویش را بر اساس تاکتیک سیاسی هویج (زردک) و چماق ( Carrot and stick ) عیار ساخته بود. از یک طرف از راه کمک مالی و نظامی برای اسلام آباد امتیاز می داد و از جانب دیگر در صورت ضرورت فشارهای سیاسی وارد می نمود. اما پاکستانی ها با زرنگی کامل با استفاده از ضعف و اشنگتن به ویژه مصروفیت آن ها در جنگ عراق و افغانستان به امتیازگیری تا به امروز ادامه می دهند.

با آن که اوپاما به عدم صداقت پاکستانی ها در جنگ با تروریسم در هفت سال اخیر آگاهی دارد، ولی باز هم در راهبرد جدید و اشنگتن با پاکستان امتیازات مالی حتا مبلغ- 1.5 میلیارد سالانه برای پنج سال در نظر گرفته شده است.

اوباما برای این که پاکستان نتواند از کارت سابق بازی دوگانه استفاده کند، برخی پیش شرط ها را گذاشته است.

افغانستان و استراتژی جدید نظامی: تقویت نیروهای امریکا، سازمان ناتو و هم چنان تربیت و افزایش نیروهای نظامی افغانستان در مرکز راهبرد جدید امریکا دارد. این در حالی بود که اداره بوش برای تقویت قوت های ائتلاف، ناتو و هم چنان تقویت اردو و پولیس افغانستان کمتر توجه نمود. اوباما یکی از عوامل پیروزی طالبان را عدم توجه به افغانستان و صرف منابع برای عراق می داند. به نظر وی باید حالا به جای عراق افغانستان از لحاظ کمیت نیرو و منابع مورد نیاز توجه شود.

اما در راهبرد اوباما برخلاف دولت بوش بیشتر توجه به تسریع تربیت، تقویت و افزایش نیروهای امنیتی افغانستان از لحاظ کمی و کیفی شده است.

مبارزه با فساد و برخورد با حکومت کابل: بوش میراث های زیادی ناخوش آیند را برای دولت اوباما به جا گذاشته است. حکومت فاسد و رهبری ضعیف افغانستان یکی از آن هاست. روابط اوباما و حامد کرزی از زمان احراز قدرت در واشنگتن با تنش و بی اعتمادی شدیدی روبرو بوده است. رهبران جدید واشنگتن آقای کرزی و ساختار سیاسی افغانستان را مانع تحقق راهبرد جدید شان می شمارند. ازینرو تعویض رهبری افغانستان و تغییر ساختار نظام ریاستی نا کار آمد در شرایط افغانستان را یکی از عناصر راهبرد جدید واشنگتن تشکیل می دهد. چنانچه روزنامه های تایمز و گاردین مورخ 23 و 24 مارچ سال جاری تصمیم واشنگتن مبنی بر ایجاد پست نخست وزیری و انتقال کمک ها به جای مرکز به محلات خبرد دادند

اوباما ممکن است از انجوبیسم و دست شرکت ها و کارگزاران واشنگتن با سرچوالم گرفتن مافیای سیاسی دولت کرزی در حیف و میل کمک های جامعه جهانی نیز آگاه باشد. به باور بسیاری آگاهان، موفقیت راهبرد جدید واشنگتن صرف از طریق شکست تروریسم به دست نمی آید، با تغییر زندگی اقتصادی مردم نیز رابطه مستقیم دارد. کنترل شفاف از نحوه مصارف کمک های جامعه جهانی یکی از راه های جلوگیری از فساد و حیف و میل کمک های جامعه جهانیست.

برخور با مواد مخدر و حقوق بشر: به نظر می رسد که راهبرد اوباما بیشتر به جنبه نظامی تاکید دارد تا مسایلی نظیر بحران مواد مخدر و نقض حقوق بشر و مساله زنان. این در حالیست که تولید و تجارت مواد مخدر نه تنها منبع در آمد طالبان و القاعده به شمار می آید بلکه باعث شکست دولت سازی و از دست رفتن اعتبار دولت افغانستان و امریکا در سطح منطقه و جهان می شود. از زمان حضور قوت های خارجی به ویژه در مناطق جنوب نظیر هلمند و قندهار تولید و قاچاق مواد مخدر بطور بی سابقه افزایش یافته است.

این افزایش باعث شده که بسیاری ها فکر کنند غرب خود در تشویق و تولید مواد مخدر به منظور درآمدهای سرشار دست دارد و بدین ترتیب افغانستان را به سر زمین تولید مواد مخدر به جای کالاهای مشروع تبدیل نموده اند. انتظار می رفت که در راهبرد اوباما مبارزه با مواد مخدر اولویت داده شود. اما اوباما با این مساله کدام راهکار و رویکرد لازم را پیشنهاد ننموده است.

همکاری های منطقه یی: جورج بوش در جنگ موسوم به تروریسم بیشتر از سیاست یکجانبه گرایی و یا Unilateralism پیروی می نمود و به همسایگان دور و نزدیک افغانستان در جنگ با تروریسم به استثنای پاکستان که خود حامی تروریسم بود، هیچ ارزشی قایل نبود. کشورهای نظیر ایران و روسیه را که در موفقیت اجلاس بن نقش کلیدی داشتند، بعد از ختم اجلاس بن کاملاً در رابطه به افغانستان به حاشیه راند. با روسیه رقابت شدید بر سر آسیای میانه و پایگاه سازی و هم چنان در قفقاز را شدت بخشید. ایران را نه تنها متهم به حمایت از طالبان نمود، بلکه در فهرست «محور شرارت» قرار داد.

اما اوباما برخلاف بوش، نقش همسایگان افغانستان در آوردن ثبات در افغانستان و پاکستان به ویژه انتقالات کالاهای تدارکاتی برای نظامیان ناتو با اهمیت یه حساب آورده است. تصادفی نیست که در راهبرد اوباما نه تنها آمریکا نقش پیشگامی را به دوش می گیرد، بلکه از همسایگان افغانستان و جامعه جهانی در مقابله با دشمن مشترک یعنی تروریسم «القاعده» دعوت به همکاری می نماید. چنانچه کنفرانس لاهه در همین راستا با دعوت از ایران دشمن سی ساله آمریکا سیاست جدید و اشنگتن را در مساله افغانستان به نمایش گذاشت. طوری که قطعنامه کنفرانس نشان می دهد ظاهراً کشورهای اروپایی و غیر اروپایی به شمول ایران و روسیه از راهبرد اوباما در رابطه به افغانستان حمایت نموده اند. این حمایت ممکنست در چهارچوب همکاری های منطقه یی باعث کاهش جو بی اعتمادی میان غرب و همسایگان افغانستان شود.

اهداف مشترک ولی راهبردهای متضاد: اوباما هم چنان در راهبردش مساله قدرت طلبی و جاه طلبی های منطقه یی را در تحت نام جنگ با تروریسم که همواره به دولت بوش نسبت داده می شد، رد نمود.

اما این تنها کشورهای دشمن و رقیب آمریکا نیستند که در شکست و اشنگتن در افغانستان و پاکستان موفقیت خود را جستجو می کنند. در میان بیش از چهل کشور هم پیمان آمریکا در زیر چتر ناتو و یا خارج از آن نیز هماهنگی وجود ندارد و هر کشور آجدای خود را دارد. به گونه مثال انگلیسی ها بیش از دیگران آجداهای مرموز و روابط خیلی نزدیک با پاکستان و طالبان در هلمند دارند. گاهی این کشور حرف از ماندن در افغانستان برای بیش از سی سال می زند و گاهی حرف از ترک افغانستان و سپردن سرنوشت افغانستان به پاکستان و طالبان به وساطت عربستان سعودی می زند. به همین گونه روزی این کشور برای افغانستان حقوق بشر و -دمکراسی- شعار می دهد و -روز- دیگر -مردم افغانستان- را -شایسته- دیکتاتور- می دانند. جرمن ها و فرانسوی ها نیز بی آجندا نیستند. حالا پرسش اساسی اینست که آیا راهبرد جدید و اشنگتن می تواند مانع راهبرد هر یک از این کشورها شود؟

البته -آینده نشان- خواهد داد که راهبرد جدید آمریکا تا چه حدی می تواند هماهنگی میان کشورهایی که در افغانستان سرباز دارند، بازی خواهد نمود.

تعهد تروریست ها و پیام اوباما: اما پیام پایانی اوباما هرگز تکمیل نخواهد بود تا در کنار القاعده دوستان هم عقیده و هم بستر آنان - طالبان و یا طالب طلبان را فراموش نمود. اگر برخی ها اهداف شان را در ترور القاعده جستجو می کنند، تعدادی کمی طالب طلبان افغانی و پاکستانی و یا عربی نیستند که آرمان های شان را در وجود طالبانیسم جستجو می کنند».

داکتر هارون امیر زاده مقاله خود را این گونه به پایان می برد: «شاید یکی از معایب اساسی راهبرد اوباما این باشد که تمام مشکل افغانستان و منطقه را در وجود چند نفر تروریستی به نام القاعده که محصول سیاست های خود غرب هستند، خلاصه می کند. به بیان دیگر، ماموریت اوباما مثل بوش صرف در دستگیری و یا کشتن بن لادن و یا الظواهری خلاصه می شود؛ یعنی اگر القاعده از میان برود، دنیا گل و گلزار خواهد شد!

این در حالیست که اوباما مناطق قبیله یی پاکستان را خطرناک ترین بستر و لانه تروریسم القاعده می نامد. اما واقعیت اینست که مشکل تروریسم ریشه نه تنها در تندروی مذهبی و یا ایدئولوژیک دارد، بلکه قبل از همه در فرهنگ بازتولید خشونت که بستر اجتماعی آن در درون بافت ها و ساختارهای بدوی به نام قبایل به اصطلاح آزاد قرار دارد، نهفته است. بدون دگرگونی این فرهنگ هرگز نمی توان صلح و ثبات، ترقی و عدالت را نه تنها در افغانستان، بلکه در کل منطقه آورد. در نتیجه جای یک لادن را لادن دیگر و جای یک طالب را طالب دیگر و جای یک تروریست و مافیای مواد مخدر را دیگری خواهد گرفت».

روزنامه گلوب ان میل چاپ تورنتو در شماره تاریخ 21 مارچ-2009 خود در مقاله زیر نام «مقامات دولتی افغانستان مشغول تجارت مواد مخدر اند» (سیاستمداران کابل از قاچاقبران مواد مخدر حمایت میکنند تا طالبان را کمک کرده باشند) به قلم گرام سمت که از کابل فرستاده شده است، می نگارد: «گریچن پیتر، خبرنگار (ای . بی . سی) در کتاب «ریشه های ترور» می نگارد: «فساد جنگی و اشتغال دولتمردان افغانستان در امور قاچاق مواد مخدر، چالش قابل انتقاد در راه دو باره سازی کشور و شکست دادن طالبان است»

پنج ولایت جنوبی افغانستان- 91 درصد کل تریاک کشور را تولید می کنند. از این میان، 26 درصد متعلق به هلمند است، جایی که بیشترین نبرد جریان دارد و 7000 سرباز بریتانیایی با طالبان می جنگند. سال گذشته، کاهشی 19 درصدی زرع تریاک در این منطقه رخ داده است.

نگاهی از چپ:

سرور منگل-وزیر-پیشین-پلان-(برنامه ریزی)-افغانستان در-مقاله «استراتژی-که-به-عدم سنگینی سیاست های امریکا در افغانستان دلالت دارد» می نگارد:

«در نوشته «افغانستان در مرکز سیاست های کاخ سفید»- میراث بوش به اوباما» به نقل از هفته نامه شپیگل زیر عنوان «افغانستان در تله یا دام» آمده است: «در پی هفت سال، ماموریت در هندوکش به آخر خود رسیده است و تا حال یکی از خونین ترین حوادث بوده و نشان می دهد که طالبان و نیروهای ائتلاف توان پیروزی در این جنگ را ندارند.»

بن-بست-سیاست-های-امریکا-از-همان-آغاز-و-آستانه-«بن»-بر-زمین-سنگلاخ-مجاهدان بنیادگرای اسلامی که با عده یی از روشنفکر نمایان مهاجر و تکنوکرات های نشانی شده در غرب و بازمانده ها و اطرافیان خانواده شاه سابق و به قدرت بمباران های هوایی امریکا و حضور نظامی نیروهای پیمان ناتو تکیه شده بود، بی حاصلی خود را نشان داده است. امریکا به حیث سردمدار نظامی مغرور جهانی غافل از عواقب سیاست هایش تا هنوز آماده نیست به شکست ها، ناکامی ها و ناتوانی هایش بیندیشد و دیگران را و حتا اگر شده متحدان غربی اش را در نظر گیرد.

ناعاقبت اندیشی های مغرورانه سیاست های نظامیگرانه امریکا که طی چار دهه از ریگان جمهوریخواه تا پایان زمامداری لگام گیسخته «بوش پسر» به طور یکسان و یک دنده با جلایش پیروزی- و- تامین- سلطه- مستقیم- بر- جهان-، به- نمایش- گذاشته- شد- و- انحصارات- نظامی- امپریالیستی تسلط بیباکانه خود را که به قیمت توسعه جنگ ها و تحمیل بودجه های نظامی بر کشورهای جهان بعد از پایان جنگ سرد که ساده لوحان زود باور به اصالت نظام امریکایی در قالب سرمایه داری لیبرال که با حذف حمایت های دولتی و کمرنگ ساختن دولت ها و آزادسازی بازارها که به چور و- چپاول سرمایه کشور های اطراف به مرکز انحصارات سرمایه راه باز کرد، به بهشت بازارها و نظام لیبرال باور کردند و هر چه بیشتر خود را به نهادهای بین المللی سرمایه جهانی که در راس آن الیگارشی مالی امریکا قرار دارد، بدون چون و چرا عنان خود به دست تسلیم دادند.

نتیجه آن شد که اقتصاد جهانی در تکاپوی دنباله رویی از سیاست های نئولیبرالیستی طراحان امریکایی چنان سرش به سنگ خورده که مقتدر ترین دولت های جهانی « گ 7 » ها دست امداد شان به کشورهای جهان سوم دراز شده است».

آقای منگل در ادامه می نویسد: در عرصه های سیاسی- نظامی، امریکا و متحدانش ناگزیراند از نیمه راه رفته برگردند، زیرا ادامه آن مقدور نیست و اهریمن بازار، مانندی ازدهای هزاران سر دستاوردهای بشریت را می بلعد و نابود می کند. تاکید به سیاست های نظامیگرانه و تامین سلطه بر جهان بار دیگر بطلانش را ثابت ساخته است.

از همان آغاز انتخابات ریاست جمهوری امریکا؛ انحصارات سرمایه داری غرب از طریق رسانه های سحر آفرین در ذهنیت جهانی و دولت ها هر چه بیشتر گذر از اشتباهات بوش به راه نجات اوباما- تکیه- داشت. بر- نجات- از- برزخ- انهدام- در- کام- بحران- اقتصادی- و- جنگ، به گفتار های پر حرارت اوباما در هنگامه کارزار انتخاباتی مانند دم مسیحایی بود که به کالبد نیمه مرده امریکاییان و جهانیان دمیده می شد تا از ناامیدی و ستم و اجحاف و تجاوز به حریم فرد بشریت و نیروی زنده و بالنده کار- زحمت و آزادی امید تازه بدمد و مردم امریکا و جهانیان را از ناامیدی و عصیان- به امید و چپاولی دیگری آماده سازند.

مسیحای سیاه و مسلمان تا آن جا که هنوز حرف و موعظه جایی برایش باقیست، به مرهم دل ها و امید به آخرت و بهشت برین برای انسان ها و عده می دهد که صبر ایوب پیامبر را پیشه کنند و به روز جزا ایمان داشته باشند.

تبلیغات نیرومند و سنگین رسانه های غربی که از هر توپخانه و پرواز های نظامی هوایی امریکا سنگینتر و هیبتناکتر اند، در دل ها هراس و امید را بر می انگیزند. اوباما هنگامی که از عرش گفتار های مسیحایی به زمین خاره عمل فرود می آید، تن به خواری و ذلت می دهد و به باشندگان زمین که هر روز در جنگ و عذاب و گرانی بار قیمت ها و چپاول شرکت ها و موسسات مالی که دسترنج زحمت شان را بیرحمانه می بلعد، داروی عمل و رهایی نمی یابد، در جای دیروزش پناه می برد و بر وعده های به بهشت آینده تکیه می زند. زیرا حرف آسان است به خصوص آنگاهی که در قفای گفتار و بیان مسوولیت عملی ضمانت نداشته باشد.

ضعف اوباما در همان پدیده «سیاه و مسلمان» که وی را به نیروی مسیحایی گفتار امید بخشانه به مرکز اعتماد و حمایت مردم امریکا و جهانیان قرار داد و وی را برانگیخت تا امیدهای مرده و خفته را در مردمان برانگیزند و زنده سازد. اما در امروز دیگر به دم مسیحایی و وعده های بهشت و آخرت، مردم امریکا و جهان و از آن جمله افغان ها باور شان تغییر یافته و نقد را به نسبه تعویض می خواهند و اوباما و امریکا در دادن این نقد و حاضر درمانده و ناتوان دیده می

شود. زیرا توانایی هایش در عمل دیگر کافی نیست به مانند امپراتوری که درگیر معضلاتی گسترده و گرداب سهمگین با ناتوانی دست و پا می زند و او با آن نجات دهنده و سکانداری نیست که کشتی شکسته را خلاف خواست سکانداران قدرتمند انحصارات سرمایه داری ولو به طور موقت و کوتاه هم اگر شده رهبری کند».

نویسنده چنین ادامه می دهد: «خروج نظامی از عراق تقریباً در زمامداری جورج بوش به وسیله هوشیاری سیاسی دولتمردان عراقی بر امریکا طرح آن اکمال و اجرا گردید، عراقی ها غرض تهیه مقدماتی گزینش های نیروهای داخلی به جای نیروهای امریکایی از خود درایت و کارآیی نشان دادند و فانتیژی هوس پردازانه تسلط طولانی بر عراق و منابع آن را به پایان می رسانند و ریاست جمهوری او با ما از در دسر جنگ های عراق به تدریج فارغ خواهد شد. اما آنچه که اینک برای افغانستان - کشور جنگ زده، رنج و عذاب کشیده و متهم به تروریزم جهانی می پزند و پیش بینی می گردد در ماییده طی گفتارهای به ظاهر امیدوارکننده، منطقی توأم با خوشبلاوری ها تنظیم گردیده به عملکردهای آینده دولتش تحت نام «استراتژی جدید برای افغانستان» آن را خلاصه می سازند و سرنوشت ما را بار دیگر زیر سوال هستی و نیستی می برند.

راه حل های سیاسی یی را که سال های سال افغان ها در سرزمین آبیایی خویش بدان نیاز داشتند، زورگویان نظامی قدرت های بزرگ تحت هر بهانه یی از ایشان ربوده اند. تا امروز که تاراجگران ثروت های کشورهای در مانده برای تامین سلطه زورگویانه و رسیدن به اهداف منافع آزمندان خویش در افغانستان که بر سر مردم بمب ریختند و قریه ها و مردمان بیگناه را به نام تروریست به توپ، تفنگ و تریاک و فساد بستند، تجاوز را بر کشور نتوانستند دفع نمایند، آن هنگام است که دم از استراتژی می زنند، ورق خیرخواهانه دیگری را برای کارزار عملی و بشردوستانه شان سیاه می سازند و باز می گذارند . آیا جنگ، بحران و مداخله به پایان می رود ؟ و یا جنگ ها بار دیگر با چه ابزارها و امکانات جدید وارد عرصه خواهد شد؟»

آقای منگل مقاله شان را چنین پی می گیرند: «قبل از پایان زمامداری بوش، رهبری وابسته دولت عراق در فاصله زمانی کوتاهتر توانست جای نظامیان امریکایی را در نبردهای داخلی کم سازد و کارآیی امنیت و استحکام ثبات را هرچه بیشتر به نیروهای داخلی متکی سازد و در آخرین توافقات با واشنگتن، جدول زمانی خروج نیروهای خارجی از عراق و زمان بندی پایان آن را نشان داد. البته، این تجربه با شرایط و اوضاعی که در این دو کشور (عراق و افغانستان) به طور متفاوت جریان دارد و مسلط است، دارای تجارب و آموزش هایی است که باید از آن درس گرفت. در عراق ثبات نظام و استحکام آن هرچه بیشتر به دوش نیروهای داخلی استوار می گردد اما برعکس در افغانستان این بار بر دوش نیروهای خارجی بیشتر و بیشتر شده و امنیت و استحکام نظام روز تا روز زیر سوال برده می شود. به قول اروپاییان امریکا در خندق و تله افغانستان در درگیری های رو به تزايد به عمق آن کشانده می شود.

کاخ سفید، دولت مردان مقتدر و رسانه های غربی به طور پیهم دولت کرزی را به فساد، کشت و قلاچاق مواد مخدر متهم ساخته اند و از آن جمله نیویورک تایمز طی مقاله مسبوطی با نقل

قول از مقامات امریکایی از آن جمله جوزف بایدن- معاون اوباما و ریچارد هالبروک نماینده خاص اوباما و رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا و بلندپایگان نظامی امریکا و انگلیس و سایر رسانه ها و شخصیت های غربی بر ضعف دولت کرزی، فساد، افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر و افزایش فعالیت های مجدد شورشیان را یادآور شده و تلاش های بین المللی را بی نتیجه و ناکام ارزیابی داشتند و هم رفت و آمد ها به افغانستان تندتر و جدی تر از سابق غرض ارزیابی مجدد و نظارت بر کارزار اداره دولت کرزی و شخص رییس جمهور و همکارانش در رسانه های غربی و پارلمان ها سوالاتی را برانگیخته بود.

... و هم در حالی که عده یی از کشورها و مسوولان سیاسی و نظامی شان به طور متزاید از جبهه متحدان به منتقدان چه در پارلمان ها و سطوح بالایی دولت های اروپایی [می پیوندند] و مبارزه با تروریسم و مواد مخدر و شیوع فساد در افغانستان را ناکام دانسته و بر دولت مردان فشار می آورند تا از این مبارزه دست بکشند، اما بر عکس امریکا و دولت افغانستان همواره از بهبود اوضاع اطمینان داده برکمک های بیشتر تاکید داشته اند و اوباما بار دیگر بر دستاوردها تکیه کرد و بیشتر بر استراتژی جدید حساب گذاشتند.

انتظارات از بگومگوهای دولت افغانستان با طالبان توسط دولت کرزی که به یقین با حمایت پاکستان و امریکا بطور مستقیم همراهی می گردد، به هیچ صورت غرض پوشاندن ضعف و ناکارآمدی دولت کرزی ( اداره یی که تا دندان در فساد اداری و ناکارآمدی غرق است) و فساد اداری را در انتخابات حاضر ریاست جمهوری نه تنها یاری و پوشش نمی کند، بلکه برعکس موقف کرزی را زیر سوال برده است و برای استراتژی جدید و اقدامات اخیر امریکا در مسیر سیاست های نرمتر و باسازش راه را باز می سازد.

مذاکره و سازش با طالبان میانه رو، مساله جدی و عملی نبوده، تنها ممکنست در حرف و تئوری جور درآید، بلکه برعکس مبارزه مسلحانه امریکا با تروریسم ( طالبان والقاعده ) را زیر سوال می برد.

بان کی مون-سرمنشی سازمان ملل متحد بر حضور طولانی جامعه جهانی و تامین امنیت، ثبات و همکاری های منطقه یی در کابل تاکید می ورزد.

مقامات افغانی ممکنست مورد توجه رایزنی های محدود امریکا بر سر راه انتخاب جدید به نام «استراتژی امریکا برای افغانستان» قرار گرفته باشند، اما در واقع، از عکس العمل های ناشیانه دولت مردان سیاسی افغانی معلوم می گردد و دیده می شود که امریکا بار دیگر در تعیین استراتژی برای افغانستان تنها به مصالح بیرونرفت از منازعه افغانستان اهداف خود را توجیه و در نظر دارد.

[با توجه به] تجربه چند دهه یی، افغان ها در اثر بی کفایتی و بی صلاحیتی دولت ها و رهبران خویش هیچ وقت مورد توجه و مشوره های قدرت های بزرگ و مداخله گر در امور افغانستان نبوده اند و هم نتوانسته اند خود را به حیث یک طرف مطرح سازند.

شوروی تصمیم پایان ماموریت نظامی اش را در افغانستان به طور روشن زیر نام «خروج زمان بندی شده» اعلام داشت، که در آن هیچ تردیدی نمی گذاشت، اما امروز استراتژی امریکا برای افغانستان از این دم خاموش است و اوباما معتقد است که در استراتژی جدید نباید

آرزوهای افغان ها و دولت را به یاس و ناامیدی و روحیه شان را تضعیف کرد و به نیروهای تروریستی امید و روحیه جدید داد تا به خود ببالند که بزرگترین قدرت جهانی را بار دیگر در افغانستان شکست داده اند و هرچه بیشتر هارتر و هارتر و امیدوار با روحیه جدید در برابر اهداف امریکا و جهانیان قرار گیرند.

هدف از طرح استراتژی برای افغانستان غرض سبک سازی بار امریکا در این گوشه جهان است، تا امریکا بتواند در زمان هرچه بیشتر کوتاه تر و آرام تر، کم مصیب بارتر، بار این جنگ و تشنج و مداخله را از شانه هایش بردارد داد.

با تاسف و درد، آن نیروها و سازمان های نظامی - امنیتی، سیاسی و اجتماعی که در دولت آینده بتوانند خلای حضور خارجی ها را پارسازند تا هنوز سراغ نیست و معجزه نیز دیده نمی شود. کشور عراق در زمان نسبتاً کوتاه پر مشقت و خونبار جواب این سوال ها را گام به گام آماده می سازد، اما ما افغان ها در طی چار دهه خونبار اخیر و اشغال های متواتر هنوز از خواب ناز در بستر خارجی ها پهلوی دور نداده ایم. نفاق، شقاق و دشمنی و کوردلی بنیادگرایی در انواع آن، تفرقه و انارشی و خدمت گذاری به اربابان نظامی خارجی و جنگ طلبان آزمند بر ما حاکم است».

آقای منگل چنین ادامه می دهند: «در استراتژی حاضر، سیاست های امریکا در مبارزه علیه تروریسم، درکشورهای افغانستان و پاکستان در یک پاکت قرار می گیرد. با آن که اوضاع سیاسی - نظامی و اهرم های قدرت، بنیادها و ساختارهای نظامی و اسلامی در پاکستان و افغانستان کاملاً متفاوت و متضاد اند و شناخت این نهادها و تحت کنترل در آوردن شان با استراتژی حاضر نسبتاً مشکل و غیر قابل دسترس دیده می شود.

آغاز خروج نیروهای امریکایی از عراق و تعیین تاریخ پایان آن با این که یک تجربه قابل توجه و نیکو شناخته می شود، اما تعمیم آن به شرایط متفاوت افغانستان کاریست دشوار و بدون آمادگی قبلی و هم این که تا هنوز دولتمردان افغانی از خواب برای اجرای وظایف سنگین شان بیدار نشده اند، برای افغان ها دارای عواقب ناگوار و مرارت بار خواهد بود. سیاستمداران کوتاهبین افغان چه در دولت حاضر و آینده نزدیک (دولتی که به اثر انتخابات پیش بین است) و چه در بیرون از آن حلقات و سازمان های سیاسی به خلایی که ناشی از خروج قوای بین المللی به وجود می آید، خواهد توانست پاسخ داشته باشند؟

اراکین دولتی و نخبگان محلی و دولتی در سایر ساختارهای اقتصادی، قانونی، نظامی و امنیتی چنان متکی بر دوش نیروهای خارجی لمیده و تکیه زده اند و غیر از چور و چپاول و ثروت اندوزی به کاری راغب نیستند و فکر می کنند که جامعه جهانی به خاطر تامین هوس ها و آرزوهای این آقایان آمده است تا آن را بر آورده سازد.

سوال دیگر این که با توجه به اهداف بلندپروازانه نظامی و اسلامی پاکستان، افغان ها مجال از سرگیری ثبات و آرامش را در خانه آبایی شان را خواهد داشت؟ هنوز هم هستند کسانی از متبحران سیاسی در مقامات دولتی و سیاسی که بر حساب های سیاست های نظامی امریکا در حمایت از افغانستان سرمایه گذاری های سیاسی می کنند و غافل از آنند که این بیلانس به سود پاکستان در حال تغییر است. پاکت استراتژی امریکا برای افغانستان، به طور عمده بر پاکستان غرض انسجام و هماهنگی سیاست ها به افغانستان تکیه شده است.

استراتژی ظهور و به قدرت رساندن طالبان و تمویل آن از منابع پول های اعراب به دست آی. اس. آی توسط دموکرات ها صحنه گذاشته شد و منظور گردید. با نگاهی کوتاه به گذشته به خوبی زاد و ولد و سرزمین پرورش مجاهدان، القاعده و طالبان و نصب و تبارز شان بر می گردد به ثروت اعراب و امریکا و آغوش گرم و پر عطف آی. اس. آی و سرزمین پاکستان . آی اس آی و نظامیان پاکستانی در پس پرده این بازی ها توانستند هرچه بهتر و بیشتر به هم پیوسته و مربوط شوند و در روابط و ضابطه های بین المللی به خصوص با سازمان سیا و نظامیان امریکایی و اسرائیل و استخبارات و مقامات عربی به امکانات بهتر و محکمتر دست یافتند و در صدد آن شدند تا اهرم قدرت نظامی را توسعه و محکم سازند.

این استراتژی در جهت بیرون شدن از سیاست های ناکام و در «تله و دام» نظامیگرانه بوش - پنتاگون (سخت ایزاری)، به گزینش سیاست های - مصالحه جویانه - اوباما - و اشنگتن (نرم ایزاری) تنظیم گردیده بیشتر در خدمت دید منافع و هدف های امریکا قرار دارد تا افغانستان . مذاکره با طالبان و بازکردن راه به اصطلاح به طالبان میانه رو، نمودار زنده از شکست ائتلاف بین المللی در افغانستان است که به نیروهای طالبان و القاعده بعد تازه می دهد. نظامیان - اسلامگرای - پاکستانی - به [سوی] - ایجاد پاکستان - بزرگ - و - نیرومند - فراتر - از - یک افغانستان بی ثبات و پراکنده و در حال پیوستن به کنفدراسیون پاکستان خواهند رفت و خود را به منابع آسیای میانه و مرزهای هندوستان نزدیک تر خواهند دید که بر حل منازعات دلالت ندارد بلکه به خوبی دیده می شود که افغانستان تنها در مرکز این آتش نمی سوزد، بل که فراتر از آن به منطقه دامن زده می شود.

... امریکا به هیچ صورت در عمق عملیات جنگی به داخل پاکستان نخواهد رفت و با توجه به بمباران های هوایی، طوری که تجربه شده بیشتر ریسک تلفات ملکی و عواقب آن را تحمل ندارد.

بیشتر مثل سابق با معامله با طالبان از طریق پاکستان تکیه می شود که عملاً کارساز نیست. اگر امریکا خواسته باشد با تعیین این استراتژی به عمق خاک های پاکستان داخل شود، جنگ را به ابعاد نامعلومی گسترده خواهد ساخت و امریکا بر سر این قمار جنگی ناگزیر خواهد شد منطقه را باز هم ترک و به بنیادگرایان و نظامیان پاکستانی رها سازد. کرزی و یازمامدار آینده در حاشیه این قمار با طالبان، بدون ورق بازی حضور نظامیان امریکا بازنده مطلق است و برعکس با ادامه حضور نظامیان امریکا و ناتو، نه طالبان و هم نه پاکستان به این معامله دل می بندند و عملاً بخش بزرگی از استراتژی پادر هوا می ماند».

نویسنده مقاله در پایان می نگارد: **«هنوز امریکا قادر نشده به [سرشت] حاکمیت نظام پاکستان و بنیادگرایان اسلامی و اهداف نظامیان پاکستان در منطقه و جهان پی ببرد.** تنها شناخت از حضور نظامیان و اسلامگرایان و نفوذ شان در اهرم های قدرت دولت پاکستان کافی نخواهد بود و با تاکید باید افزود که نیروهای بنیادگر و نظامیگر را صرفاً در مقامات اداری و نظامی حاضر نباید جستجو کرد، بلکه آنان بسیار وقت است که به حیث قشر و طبقه متشکل در اقتصاد، تجارت و منافع گسترده دولتی و نظامی و اسلامی در عقب قدرت و در تعیین اهداف نظامی - سیاسی آن حضور دارند.

خبرگان امریکا و ناتو به خوبی می دانند که افغانستان و پاکستان دو کشور جداگانه، دارای توانایی های نظامی - اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ... کاملاً متفاوت و از هم متغیر و متخاصم

اند و در یک پاکت استراتژی که در استراتژی جدید، او با ما از آن حرف زده می شود، نمی گنجد.

اهدافی که تحت نام استراتژی امریکا برای افغانستان از آن نام برده می شود، بیشتر به نکات روشن گمراه کننده و خوش سیمای شبیه است، که برای درک آن به تجربه تاریخی سه دهه اخیر معادلات حضور و برگشت قوت های شوروی و حمایت های امریکا و غرب از مجاهدان و طالبان را به بازخوانی باید گرفت.

از یک طرف، تقاضای کرزی از سرمنشی سازمان ملل متحد غرض بیرون کردن نام عده یی از طالبان میانه رو از لیست سیاه و از طرف دیگر تزیید در نیروها برای عملیات علیه طالبان و القاعده، دلالت، گواهی و مشابهت بر مصالحه ملی داکتر نجیب به توصیه گرباچف که زمینه خروج نیروهای شوروی را فراهم ساخت و به ورود مجاهدان راه را هموار ساخت، شباهت می رساند.»

احمد- شکیب- حمیدی- نماینده- پارلمان- در- مقاله- «گیرم- که- فلک- جامه- دهد- کو اندامش؟» می نگارد: «حمایت ضمنی و اشنگتن از تمدید دوره کار کرزی در حالی که انزجار و نفرت نسبت به رژیم موجود در سطح ملی و بین المللی در اوج خود قرار دارد، خیلی شگفتی آور و معمایست! زیرا رژیمی که ذکر خیرش در مطبوعات جهان عنوان «فاسدترین» رژیم جهان را کسب نموده و راهپیمایی های اعتراض آمیز هر از چند گاهی علیه و ایان- رژیم- در- شهرهای- مختلف- افغانستان-،- خیزابه-های- اعتراضی- جنبش-های- محصلان در دانشگاه ها علیه قوانین تبعیضی رژیم و ابراز انزجار مردم از مسگر و آهنگر گرفته تا افسر و مامور و مجاهد و طالب نسبت به این رژیم در اشکال گوناگون همه حکایت از این امر دارد که مردم می خواهند از شر چنین رژیم فاسد هر چه زودتر رهایی یابند و تغییری در زندگی شان به وجود آید. هر چند هر تغییری الزاما به معنای تحول نیست و مردم کاملا به این نکته واقف اند که شعار تغییر توسط او با ما به منظور رهایی مردم ما از مشکلات موجود نبوده و نیست! بلکه او با ما با شعار تغییر و اساسا برای پیدا کردن راهی برای برو نرفت از بن بست به میدان آمد.

نقش و رسالت او با ما تحقق تغییری که مردم متنفر از بوش و سیاست هایش خواهان آن هستند نیست بلکه ایجاد خاکریزی در برابر تغییرات واقعی و مطلوب مردم است. اکنون بر همه روشن شده است که او با ما در واقع همان اهداف و سیاست های دوره بوش را به طریق دیگری به پیش می برد. تفاوت در شیوه ها است و نه در مضمون. اهداف و مضمون سیاست او با ما نیز تامین هژمونی و سرکردگی امریکا به رقبای جهانی اش در دوره بعد از جنگ سرد می باشد.

بنابراین، حمایت ناگهانی امریکا از تمدید غیر قانونی دوره کار رژیم کرزی خیلی هم غیر منتظره نبود؛ هویداست که انگشت گذاشتن بر حکومتی که خود بنیادگر آن هستند، نوعی از بازی جدید موش و پشک می باشد که بنا بر نداشتن بدیل مناسب از جانب امریکایی ها جهت فریب اذعان عامه به راه انداخته شده بود؟!»

-در یکی دیگر از مقاله های انترنتی می خوانیم: «برای بررسی استراتژی جدید امریکا در افغانستان، باید به فضای قبل از برپایی اجلاس ناتو بازگشت. برقراری ارتباط با طالبان، بخشی از این راهکار است. درخواست باراک اوباما برای خارج کردن اعضای میانه روی طالبان از انزوا با شک و تردید شخصیت های برجسته مخالف مواجه شد که هشدار دادند: مادامی که دولت حامد کرزی ضعیف و فاسد به نظر می رسد، همکاری با شبه نظامیان با شکست مواجه خواهد شد».

روزنامه ایندپندنت نوشت: «باراک اوباما با تکرار استراتژی عراق، ایده برقراری ارتباط با آن دسته از اعضای میانه روی طالبان را که از افراط گرایی القاعده بیزار هستند و احتمالاً آماده تغییر مواضع خود هستند، مطرح کرده است.

باراک اوباما در مصاحبه یی اظهار داشت که بخشی از موفقیت در عراق شامل برقراری ارتباط با افرادی بود که ما آن ها را بنیادگرایان اسلامی می دانستیم، ولی به خاطر بیزاری از تاکتیک های القاعده در عراق مایل به همکاری با ما بودند. ممکن است فرصت های مشابهی در افغانستان و پاکستان وجود داشته باشند. |

اما شخصیت های مخالف هشدار دادند که گروه های شبه نظامی زمانی که تصور کنند در حال پیروزی هستند، به ندرت عرصه را واگذار می کنند.

اشرف غنی- وزیر دارایی سابق افغانستان که یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری افغانستان در ماه اگوست است، اظهار می دارد: من به یاد ندارم که حتا بخشی از روند صلح، از طریق مذاکرات و از موضع ضعف و بن بست با موفقیت حاصل شده باشد. یک سخنگوی طالبان گفت که این فتح باب از سوی رییس جمهوری امریکا یک نشانه ضعف است و باید بیان این که مبارزان میانه رو به راحتی تغییر موضع خواهند داد، آب سردی را روی این نظریه ریخت.

قاری یوسف احمدی، سخنگوی طالبان می گوید: آن ها می گویند که خواستار گفت و گو با میانه روی های طالبان هستند، نمی توانند چنین افرادی را پیدا کنند، زیرا ما در هدف مبارزه برای آزادی و برقراری نظام اسلامی در افغانستان متحد هستیم. وی افزود: سخنان اوباما بازتاب این حقیقت است که امریکایی ها خسته و نگران شده اند.

باراک اوباما در مصاحبه یی اذعان داشت که اوضاع افغانستان بسیار پیچیده تر از وضعیت عراق است؛ اما گمان نمی رود که تغییر رویکرد وی در قبال طالبان به معنای یک مذاکره صلح جامع با رهبری طالبان باشد، بلکه تلاش برای کشف فرصت ها در سطح محلی برای تشویق شبه نظامیان به گرویدن به دولت است.

هارون میر- تحلیلگر سیاسی و مشاور سابق احمد شاه مسعود، می گوید که حتا شبه نظامیان خرده پا در این برهه که طالبان خود را در آستانه پیروزی در برابر دولت افغانستان و حامیان خارجی اش می دانند، برای به زمین گذاشتن سلاح هایشان متقاعد نخواهند شد. وی افزود: آشتی در سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ که دولت بر طالبان چیره بود، ایده فوق العاده یی بود، ولی اکنون همه چیز بر وفق مراد طالبان است. آن ها در آستانه فتح کابل هستند و هیچ انگیزه یی برای

پیوستن \_\_\_\_\_ به \_\_\_\_\_ جناح \_\_\_\_\_ دولت \_\_\_\_\_ ندارند.

اما اظهارات او باما بیانگر یک تغییر در رویکرد رسمی امریکا در قبال جنبش بنیادگرایی است که به القاعده در سال‌های منتهی به حملات ۱۱ سپتامبر پناه داد. مقامات امریکایی تا همین اواخر نگران این بودند که افکار عمومی امریکا چنین رویکردی را در قبال طالبان تحمل نکند.

حامد کرزی - رییس جمهور افغانستان، ضمن استقبال از سخنان او باما آن را اخبار خوشی توصیف کرده و گفت: این سخنان بیانگر تایید موضع سابق ما است و ما آن را می‌پذیریم و تحسین می‌کنیم؛ اما کرزی اغلب علاقه بیشتری به گشایش باب صلح با رهبران ارشد طالبان نشان داده و حتا به ملا عمر، رهبر طالبان و حاکم افغانستان از سال ۱۹۹۶ تا زمان حمله امریکا، قول داد که اگر وی به افغانستان بازگردد، از وی در برابر بازداشت احتمالی از سوی امریکا حفاظت می‌کند.

البته، تاکنون تلاش اندکی برای متقاعد کردن شبه نظامیان خرده پا برای تغییر موضع آن‌ها صورت گرفته است. به گفته دیپلمات‌های غربی، بر کمیسیون برقراری آشتی تاکنون به شکل ضعیفی نظارت شده است. به رغم اشتیاق او باما برای یک تلاش مجدد، پیشرفت در این زمینه، احتمالا در افغانستان که افکار عمومی نسبت به طالبان در امتداد سیاست‌های منطقه‌ی و تباری است، کند پیش خواهد رفت، اما برخی مقامات غربی، از جمله وزیر دفاع فرانسه، معتقدند که مبارزات انتخابات ریاست جمهوری آتی، می‌تواند به انجام گفت‌وگوهای صلح بین شبه \_\_\_\_\_ نظامیان \_\_\_\_\_ و \_\_\_\_\_ دولت \_\_\_\_\_ کمک \_\_\_\_\_ کند.

یک هشدار: در - این - میان، - فاکس - نیوز - با - انتقاد از - سیاست او باما - در - قبال - طالبان - نوشت: نیروهای طالبان نشان داده‌اند که یکدست هستند و دارای اجزای میانه‌رو نیستند و در چند سال گذشته قدرت زیادی یافته‌اند، او باما در تلاش است تا آن‌ها را ریشه‌کن کند. اما قادر به این کار نخواهد بود. شبکه خبری فاکس نیوز در تفسیری در باره رویکرد گفتمان او باما در مسایل خارجی نسبت به گفتگو با عناصر طالبان در افغانستان و پاکستان برال حل و فصل مسایل این منطقه هشدار داد.

در این مطلب آمده است که او باما چندماه پس از آغاز کار ریاست جمهوری به سمت گفتگو با کشورهایمانند سوریه، ایران و روسیه روی آورده و بدین ترتیب خواهان عمل به وعده انتخاباتی خود در مورد نزدیک شدن به مخالفان به امید حل و فصل مسایل در مسیر تقویت نفوذ امریکا در جهان شده است، اما موضوع گفتگو با طالبان بحث انگیز است. وی - در - مصاحبه با نیویورک تایمز به موفقیت ارتش امریکا در متقاعد کردن شورشیان سنی در عراق برای رویگردانی از القاعده اشاره کرده و گفته که اقدامی مشابه در قبال عناصر میانه‌رو طالبان در افغانستان و پاکستان را مورد توجه قرار داده است. وی می‌گوید احتمالا فرصت‌های مشابهی در این منطقه وجود دارد، اما برخی از تحلیل‌گران سیاست خارجی از موضوع گفتگو با طالبان بر آشفته‌اند.

به گفته دیوید ریتگرز - تحلیلگر خط‌مشی‌های حقوقی در موسسه «کاتو» که مدت‌ها همراه نیروهای ویژه امریکا در افغانستان به سر برده، موضوع تماس با طالبان، افراطی‌ترین اقدامی است که امریکا تاکنون در قبال مخالفان خود در نظر گرفته است. به نظر وی، مذاکره با

میان‌روها در سطوح محلی که برخی نیز محتملاً زیر چتر طالبان قرار می‌گیرند، امری ممکن و با ارزش است، اما هرگونه تلاش برای ایجاد اختلاف میان طالبان برای غلبه بر آنان محتملاً شکست خواهد خورد و اوباما با طرح علنی این مطلب به رهبری طالبان قدرت تبلیغاتی داده است. وی می‌گوید آنان در واقع در یک موضع قدرت برای مذاکره قرار دارند و در این شرایط ما چه چیزی می‌توانیم به آن‌ها ارائه کنیم. وی می‌گوید: طالبان در موقعیتی مشابه سنی‌های عراق قرار ندارند، زیرا به سنی‌های عراق می‌توان انگیزه مالی داد، اما بسیاری از طالبان پول مواد مخدر را در اختیار دارند و از نظر اقتصادی مستقل هستند.

برخی نیز در مورد کم بودن تعداد میان‌روها و میزان نفوذ آنان تردید روا داشته‌اند. سیمون هندرسون - در - موسسه سیاست‌گذاری - خاور نزدیک - در - واشنگتن - می‌گوید - که مطمئن نیست عوامل میانه‌رو در بین طالبان وجود داشته باشند، اما ارزش دارد که کوشش شود به عناصری منعطف در طالبان نزدیک شد. به گفته وی، طالبان رشدی سرطانی داشته که اوباما می‌خواهد آن را ریشه‌کن کند، اما قادر به این کار نخواهد بود.

بارنت روبین - کارشناس افغانستان در مقاله‌ی در نشریه «فارین افرز» از دولت امریکا موکدا می‌خواهد که میان مخالفان سیاسی - امریکا - و تروریست‌های بین‌المللی - مانند القاعده - فرق بگذارد.

وی توافقی را قابل تصور می‌داند که بر اساس آن طالبان از استفاده از خاک افغانستان برای اقدامات تروریستی بین‌المللی منع شود و در مقابل امریکا و ناتو به عملیات نظامی در آن کشور پایان دهند. به گفته وی، هر قراردادی که در آن طالبان یا دیگر شورشیان از القاعده تبری جویند، زمینه‌ساز یک شکست استراتژیک برای القاعده خواهد بود.

فقدان راهبرد مشخص: از دیگر سو، یک نشریه امریکایی با اشاره به اعلام رییس جمهوری امریکا برای اعزام ۱۷ هزار سرباز دیگر به افغانستان و لشکرکشی تازه به این کشور، تاکید می‌کند که اوباما هنوز راهبرد مشخصی برای این کشور ندارد و بدون این راهبرد، امکان موفقیت وجود ندارد.

نشریه «پراگرسیو» با اشاره به این که باراک اوباما پیش از تدوین راهبرد، تصمیم به تشدید جنگ نموده، نوشت: - اوباما قبلاً اعلام کرده بود که قصد دارد با اعزام ۱۷ هزار نیروی اضافی به افغانستان، جنگ در این کشور را شدت بخشد. اما در سخنرانی خود خطاب به اعضای کنگره تصدیق کرد که هنوز در حال تدوین یک راهبرد جامع برای افغانستان و پاکستان است. به نوشته این نشریه؛ منطقی است این راهبرد پیش از اعزام نیروها تدوین گردد، نه بعد از آن. همان گونه که سناتور دموکرات جان کری گفت: اگر تنها به اعزام سرباز بسنده کنیم و ۲۰ یا ۳۰ هزار نفر دیگر را به افغانستان بفرستیم، در این صورت مسیر اشتباهی را پیموده‌ایم. در ادامه این مقاله به تاریخ شکست امپراتوری‌های بزرگ در این کشور اشاره شده و آمده است: - افغانستان - گورستانی - برای - امپراتوری‌ها - بود - است - انگلیسی‌ها - و - شوروی - درس بزرگی از افغانستان گرفتند. همه این امپراتوری‌ها پیش از این که بتوانند در این سرزمین به پیروزی برسند، از آنجا بیرون رانده شدند، پس چرا فکر می‌کنیم که تلاش امریکا نتایج متفاوتی به بار خواهند آورد؟

حوادث افغانستان نشانی از پیشرفت ندارند. طالبان هشت سال بعد از این که توسط نیروهای امریکایی از کابل بیرون رانده شدند، باز در حال احیا هستند. یکی از دلایل این امر نارضایتی فزاینده محلی از کشته شدن افغان‌ها به دست سربازان امریکایی است.

بر اساس گزارش‌های سازمان ملل؛ امریکا و متحدانش حدود یک هزار غیرنظامی از زن و کودک و افراد سالخورده را مستقیماً کشته‌اند. در جولای گذشته، تنها در یکی از حملات هوایی امریکا، ۴۷ شهروند غیرنظامی که عازم مراسم عروسی بودند کشته شدند. از این تعداد ۳۹ نفر زن و بچه بودند.

این نشریه می‌افزاید: خشم افغان‌ها از نیروهای خارجی در حال افزایش است. تحقیقی که مشترکاً توسط شبکه خبری بی.بی.سی و ای.بی.سی تهیه شده بود، نشان داد که ۹۰ درصد افغان‌ها مخالف طالبان هستند، اما تنها نیمی از آن‌ها نظر مساعدی نسبت به امریکا دارند. در حدود ۵۶ هزار نیروی ناتو در افغانستان مستقر هستند که از این تعداد ۱۸ هزار نفر را سربازان امریکایی در قالب ناتو تشکیل می‌دهند. ضمن این که ۱۹ هزار سرباز دیگر امریکایی در افغانستان وجود دارند. اما حضور آن‌ها باعث شده است که تعداد بیشتری از افغان‌ها کشته شوند.

پراگرسو می‌افزاید: به نظر نمی‌رسد که ۱۷ هزار جفت پوتین دیگر که بدون راهبرد مشخص به افغانستان اعزام می‌شوند، موفقیتی در پی داشته باشند. به جای سربازان بیشتر باید به دنبال مذاکره و دیپلماسی باشیم که افغانستان، پاکستان، منطقه و تمام گروه‌های درگیر از جمله طالبان را برگیرد.

نخستین گام‌ها: در چنین شرایطی، دولت اوپاما نخستین گام را برای اعمال تغییرات در افغانستان برداشت. ریچارد هالبروک نماینده اعزامی دولت اوپاما به افغانستان در اقدامی مشترک با حامد کرزی طرحی را برای کاهش تلفات غیر نظامیان افغان ناشی از حملات نیروهای امریکایی در این کشور اعلام کرد؛ طرحی که هدف نهایی از آن، کاهش نارضایتی شدید مردم افغانستان از عملکرد نیروهای امریکایی در حمله به منازل غیرنظامیان افغان به بهانه استفاده طالبان از آن‌ها بود.

به گزارش سازمان ملل متحد، سال گذشته ۷۰۰ غیرنظامی افغان بر اثر حملات هوایی امریکایی‌ها و نیروهای ائتلاف تحت رهبری امریکا کشته شده‌اند که موجب نارضایتی شدید مردم از عملکرد نیروهای خارجی در افغانستان شده است. بر اساس طرح اتخاذی توسط هالبروک و کرزی، از این پس پیش از هر حمله نیروهای ائتلاف و امریکایی به اهداف مشکوک به حضور طالبان، در مورد این اماکن توسط منابع افغان تحقیق به عمل خواهد آمد. هنوز مشخص نیست این طرح تا چه اندازه موجب کاهش تلفات غیر نظامیان افغان خواهد شد.

تصویب طرح مذکور مبین وقوف مقامات امریکا به نارضایتی از عملیات نیروهای آن کشور در حمله به غیر نظامیان افغانستان است و در عین حال تلاشی است برای پاسخ دادن به دغدغه‌های دولت افغانستان در مورد شیوه عملکرد امریکا در افغانستان.

تنش در روابط امریکا با کرزی: همزمان باید توجه داشت که امریکا نیز از عملکرد حامد کرزی راضی نیست و اخیراً ابراز این نارضایتی حتی به شکاف موجود میان دو دولت افزوده است.

براساس این گزارش؛ امریکا بر این عقیده است که دولت افغانستان به اندازه کافی موفق به سازماندهی نیروهای خود برای مبارزه با طالبان نشده است و از طرف دیگر به دلیل وجود فساد گسترده در دولت افغانستان، نتوانسته پیشرفت های مورد انتظار مردم را در تامین امنیت و عرصه های اقتصادی محقق کند؛ امری که مورد موافقت کرزی نیست. اخیراً دولت اوپاما تنی چند از رهبران افغانستان را به واشنگتن دعوت کرد، اما از کرزی دعوتی به عمل نیامد؛ تصمیمی که به معنای آشکار کردن نارضایتی واشنگتن از سیاست های کابل تلقی شده است.

به نظر می رسد بر خلاف زمان آغاز به کار دولت کرزی در افغانستان، آنچه او را در کنار امریکا نگاه می دارد، ضرورت مبارزه با دشمن قوی مشترک یعنی طالبان است تا وحدت رویه و نزدیکی سیاسی میان دو طرف. این گونه است که می توان گفت گرمای روابط کرزی با بوش، به سردی در روابط وی با اوپاما گراییده است. تنش میان دولت افغانستان و دولت جدید امریکا به حدی است که کرزی این مساله را به صراحت گفته است.

لحن امریکا و افغانستان در روابط با یک دیگر در مقایسه با هشت سال روابط گرم کرزی با دولت بوش، رییس جمهوری سابق امریکا، دچار تغییر ناگهانی شده است، اما اکنون دولت اوپاما پر از کسانی است که ماموریتشان سرکوبی طالبان و القاعده است؛ خواه این کار با کمک کرزی انجام شود یا این که با کمک دولتی به غیر از دولت کرزی صورت پذیرد. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه امریکا در جلسه کسب تاییدیه از سنا، با انتقاد از عملکرد دولت افغانستان تاکید کرد که دولت این کشور را فساد فرا گرفته است. وی همچنین افغانستان را کشور تولیدکننده مواد مخدر توصیف کرد.

برای انتخابات ماه اگوست، از هم اکنون رقبای بالقوه بی برای کرزی ظاهر شده اند که از جمله آن ها علی احمد جلالی- وزیر کشور سابق افغانستان است. علی احمد جلالی نیز گفته است که بدون کمک امریکا، افغانستان نمی تواند به ثبات و امنیت برسد، ارتش خود را سامان دهد و سرمایه گذاری امریکا برای توسعه و عمران و آبادانی افغانستان ضروری است.

کرزی پیش از این گفته بود که دولت وی با دولت امریکا وارد مسابقه کشتی ملایمی شده، اما اکنون با رویکرد تازه امریکا در قبال افغانستان، به نظر می رسد که کرزی مجبور شود در قوانین بازی دیپلماسی خود، بازنگری کند. دولت اوپاما از دولت کرزی به علت عملکرد ضعیف وی در مقابله با تولید و تجارت مواد مخدر، ناتوانی در مبارزه با طالبان و بالاخره اجرا نکردن سیاست های مورد نظر امریکا در افغانستان، نارضی است. در مقابل، کرزی هم امریکا را متهم کرده است که به علت توجه بیش از حد به عراق، از مشکلات افغانستان غافل شده است.

دگرگونی ضروری: در بحبوحه چنین تحولاتی، موسسه صلح امریکا، وابسته به کنگره، در گزارشی اعلام کرد که افغانستان به راهبرد جدید و فوری نیاز دارد. در حالی که باراک اوپاما به عنوان فرمانده کل ارتش امریکا در تدارک اعزام نیروی بیشتر به افغانستان است،

کارشناسان این موسسه اعلام کردند که همه چیز در افغانستان از دست نرفته است، اما برای ریشه‌کنی حملات شبه نظامیان، به تدبیرهای جدید و فوری نیاز است که ممکن است تغییر قاعده بازی نامیده شود. او باما چند گزینه را برای تقویت و تجهیز نیرو در افغانستان مدنظر قرار داده است. رابرت گیتس، وزیر دفاع امریکا پس از تایید او باما، حکم استقرار نیرو را در افغانستان امضا کرد.

موسسه صلح امریکا در گزارش خود تاکید کرده است که همه مقامات و تحلیلگران بر این عقیده‌اند که اعزام نیروی بیشتر به افغانستان، بدون اتخاذ راهبرد جدید، فایده چندانی نخواهد داشت. این موسسه همچنین از کمک‌کنندگان بین‌المللی به دلیل ارائه ندادن برخی از کمک‌های وعده داده شده، انتقاد و تصریح کرد که راهبردها شکست خورده و برخی تلاش‌ها نتیجه معکوس داشته است، زیرا کشورهایایی که در باره افغانستان با یکدیگر همپیمان شده‌اند، در این باره که آیا شبکه القاعده، قاچاق موادمخدر یا سایر مشکلات، تهدید اصلی برای این کشور به شمار می‌روند یا خیر، اختلاف نظر دارند. در این گزارش، تلاش‌ها برای تشکیل نیروی پلیس، مایوس‌کننده و فعالیت‌ها برای خلع سلاح شبه نظامیان، بی‌فایده خوانده شده است. این گزارش ضمن تاکید بر لزوم برکناری بسیاری از مقامات فاسد در افغانستان، افزود: اطلاعات امریکا حاکی از این است که مقامات افغان در قاچاق مواد مخدر دست دارند و قاچاقیان به صدها نفر از روسای پلیس، قضات و مقامات رشوه داده‌اند.

بر اساس این گزارش؛ امریکا و هم پیمانانش باید در اهداف اصلی خود در افغانستان بازنگری کنند و اجازه ندهند گروه‌های تروریستی چون القاعده و طالبان از خاک افغانستان و پاکستان به عنوان پایگاهی برای حملاتشان استفاده کنند. موسسه صلح امریکا افزود؛ مقامات افغان نیز نباید به این امید باشند که بتوانند حکومت مرکزی قوی در افغانستان تاسیس کنند که به تنهایی قادر به برقراری نظم در سراسر این کشور باشد، زیرا تاریخ ثابت کرده چنین هدفی هرگز محقق نشده است.

در این گزارش عنوان شده که بعید است امریکا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو، طالبان و سایر گروه‌های شبه نظامی را در افغانستان شکست دهند، بنابراین، باید از نیروهای بیشتری که به این کشور اعزام می‌شوند، برای آموزش نیروهای امنیتی افغان در خصوص نحوه کنترل کشورشان استفاده شود.

فرماندهان امریکایی اعلام کرده‌اند که امسال حدود ۳۰ هزار نیرو به افغانستان اعزام خواهند کرد که با اعزام این نیروها، شمار نظامیان امریکایی مستقر در این کشور تقریباً دو برابر می‌شود.

گیتس نیز اعلام کرد که دو گردان در بهار و یک گردان دیگر تا تابستان به افغانستان اعزام می‌شوند.

کاهش حمایت مردمی: این در حالی است که تازه‌ترین نظرسنجی‌ها بیانگر کاهش حمایت مردم افغان از نظامیان ناتو، ایساف و امریکا در این کشور است. این نظرسنجی را چند شبکه خبری

آلمانی در فاصله دسامبر ۲۰۰۸ تا آوریل ۲۰۰۹ میلادی به صورت شفاهی و با شرکت یک هزار و ۵۳۴ نفر انجام داد که نتایج آن برای غرب ناامیدکننده است.

این نظرسنجی که در ۳۴ ولایت انجام شد، نشان می‌دهد حمایت مردمی از حامد کرزی و دولت وی کاهش یافته است. اکنون ۴۰ درصد افغان‌ها معتقدند که کشورشان در حال حرکت در مسیر درست است که این رقم در سال ۲۰۰۵ میلادی، ۷۷ درصد بود. این نظرسنجی حاکیست که دیدگاه مثبت مردم نسبت به امریکا، نسبت به سال ۲۰۰۵ میلادی، از ۸۳ درصد به ۴۷ درصد کاهش یافته است. همچنین محبوبیت امریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۸ میلادی، ۱۸ درصد کاهش یافت که علت آن، کشتار غیرنظامیان از سوی ناتو و امریکا عنوان شد. از سوی دیگر، ۷۷ درصد سوال‌شوندگان، پیشگیری از ادامه این روند را مهمتر از مبارزه با نیروهای القاعده و طالبان دانسته‌اند و ۴۱ درصد نیروهای غربی را به دلیل حملات اشتباه به مردم، مسوول می‌دانند، در حالی که تنها ۲۸ درصد، نیروهای طالبان و القاعده را به خاطر پنهان شدن در میان غیرنظامیان مقصر تلقی می‌کنند.

یکی از مهمترین نکات نظر سنجی این است که ۲۵ درصد مردم، از اقدام‌های طالبان و القاعده در حمله به نیروهای غربی حمایت می‌کنند که این رقم در سال ۲۰۰۶ میلادی، ۱۳ درصد بوده است. به نوشته این روزنامه ۱۸ درصد افغان‌ها از افزایش نیروهای خارجی حمایت کردند و ۴۴ درصد خواهان کاهش این نیروها هستند. همچنین ۲۹ درصد مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند سیاست‌های باراک اوباما، می‌تواند وضعیت افغانستان را بهبود ببخشد. نکته جالب این که ۳۶ درصد افراد، مسوولیت وضعیت نابسامان کنونی کشور را متوجه نیروهای ناتو، امریکا و دولت افغانستان می‌دانند که این میزان نسبت به سال ۲۰۰۷ میلادی، ۱۰ درصد افزایش داشته است. تنها ۲۷ درصد مردم نیروهای طالبان را مقصر می‌دانند که این امر نسبت به سال ۲۰۰۷ میلادی در حدود ۹ درصد کاهش داشته است.

در سال ۲۰۰۵ میلادی، ۸۳ درصد مردم از اقدام‌های کرزی و ۸۰ درصد، اقدام دولت را به طور کلی تایید می‌کردند که این میزان در حال حاضر به ترتیب به ۵۲ و ۴۹ درصد کاهش یافته است.

هرچند افغانستان در اولویت برنامه‌های اوباما و ناتو قرار گرفته است، اما با توجه به وضعیت پیش آمده، به نظر می‌رسد که غرب علاوه بر مشکل مبارزه با طالبان و القاعده، با معضل جدیدی تحت عنوان عدم حمایت مردم مواجه خواهد بود.

آقای غزنوی در مقاله زیر نام: «افغانستان، اراده بین المللی و رخوت داخلی» می‌نویسند: پس از جنگ دوم جهانی، بزرگترین و مهم‌ترین اجماع بین‌المللی که صورت گرفته است، شکلگیری جبهه یا ائتلاف بین‌المللی است به هدف: مبارزه با تروریسم، ایجاد امنیت در افغانستان و همکاری در بازسازی آن کشور. اما با وجود این، به اعتراف همه رهبران این ائتلاف بین المللی و زمامداران داخلی، تمامی تلاش‌ها و کوشش‌هایی که در راستای دستیابی به اهداف یاد شده به کار رفته است به نتیجه مطلوب و دلخواه نرسیده است. در طی هفت سال گذشته، همه امیدواری‌های مردم افغانستان که از جنگ و تداوم بحران به ستوه آمده بودند به نا

امیدی بدل گشت. فرصت های بلند تاریخی کشور هدر رفت. حمایت های بین المللی و کمک های عظیم جهانی در یک بی سرنوشتی مطلق ناپدید گشت. نا امنی، خشونت، فقر، فساد، نقض حقوق انسانی، قطب گرایی های کاذب و تفرقه افکنانه و ... در وسیع ترین و فجیع ترین صورت ممکن، مردم افغانستان را دوباره به کام خود کشید و حتا تهدید جدی گردید برای منطقه و جهان گردید.

رویدادهای مهمی که در عرصه بین المللی در روزهای قبل شاهد آن بودیم، حاکی از آنست که جهان پس از یک دوره رخوت و سستی، سردرگمی و پریشانی، بلا تکلیفی و بی تصمیمی به خود تکانی داد و دریافت که اگر بیش از این اهمال و غفلت به خود راه دهد، علاوه بر این که فرصت های باقیمانده هم از دست خواهد رفت، دشمنان صلح، عناصر خشونتگرا و گروه های تروریست فرصت خواهند یافت که دوباره بر مقدرات مردم افغانستان سلطه یابند و سرنوشت جهان را با تهدید جدی مواجه گردانند».

نویسنده چنین ادامه می دهد:

«کوشش های تازه پی که اینک مشاهده می شود، نشانه آنست که جامعه جهانی عزم بر آن دارد که اهداف اساسی خود را، یعنی مبارزه با تروریسم، استقرار صلح و ثبات در افغانستان و کمک به مردم افغانستان برای سازندگی کشور شان، تحقق بخشند. تلاش ها و کوشش های مجدد جهان را در راستای دستیابی به اهداف یاد شده این گونه می توان بر شمرد:

- اعلام استراتژی جدید از سوی دولت امریکا، که در این استراتژی بر فعالیت های نظامی، ابعاد اقتصادی و تقویت ظرفیت های مدیریتی و تخصصی و جلب همکاری های منطقه ای تاکید گردیده است؛

- اجلاس بین المللی هاگ (لاسه) در پایتخت هالند از مهم ترین کوشش هایی است که برای سامان دادن به اوضاع آشفته و مایوس کننده کنونی به خرج داده شده است. در این کنفرانس که نمایندگان بیش از هشتاد کشور جهان حضور داشتند، تعهد سپردند که برای تقویت روند بازسازی در افغانستان و نهادینه شدن دموکراسی در آن کشور، مبارزه با ناامنی های گسترده، انکشاف اقتصادی و اجتماعی همکاری مجدانه داشته باشند؛

- برگزاری اجلاس سران کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - در استراسبورگ فرانسه از مهم ترین رویداد های دیگری است که در جهت بهبود بخشیدن اوضاع کشور می توان از آن یاد کرد. هر چند این نشست در اصل برای تعیین رییس جدید سازمان ناتو تشکیل یافته بود، با آن هم اوضاع افغانستان و چاره اندیشی برای بیرون رفت از بحران جاری، محور اساسی گفتگو ها و تصامیم آنان قرار گرفت.

- برگزاری اجلاس سازمان شانگهای در مسکو

- نشست سران سه کشور افغانستان، پاکستان به میزبانی ترکیه پس از اجلاس هالند از مهم ترین رویدادهای دیگری است که برای بررسی و بهبود بخشیدن اوضاع امنیتی افغانستان صورت گرفت.

نتایج و دستاوردهای این نشست ها و کنفرانس ها، دیدارها و گفتگوها این بوده است که رهبران جامعه جهانی و زمامداران افغانستان به نواقص، کاستی ها و اشتباهات خویش اعتراف

نمودند؛ برای جبران این موارد و نیز پیشگیری از وخیمتر شدن اوضاع آمادگی همه جانبه خود را برای حضور موثر در افغانستان و یاری رساندن مردم آن به صلح، ثبات، امنیت، سازندگی و ... اعلام داشته و تعهد سپردند.

بدون شک رویدادهای یاد شده همان گونه که با استقبال جهانیان و به خصوص سازمان ها و نهادهای بین المللی مواجه شده است، مردم افغانستان نیز از آن استقبال می نمایند. اما این خوش بینی ها و استقبال مانع از طرح این پرسش نیست که چه تضمینی برای عملی شدن مفاد استراتژی اعلام و کنفرانس های برگزار شده و گفتگوهای صورت گرفته وجود دارد؟ آیا این بار هم مانند هفت سال قبل، این همه وعده و وعیدهای میان تهی خواهد بود و به زودی در میان گرد و غبار سیاست گم خواهد شد؟ رشته های امیدواری که مردم افغانستان را نسبت به آینده پیوند دهد چیست؟ راه های جلب اعتماد عمومی در تحقق یافتن آنچه که در برنامه های اعلام شده و کنفرانس های یاد شده آمده است، در چه چیزی می توان جستجو نمود؟ و...»

نویسنده در ادامه مقاله می نگارد:

«واقعیت اینست که اینک بار دیگر هم جهان و هم حکومت افغانستان در یک امتحان دیگر قرار گرفته اند. آنچه برای مردم و جهانیان امکان پذیر می باشد، اینست که مجبور اند برای نجات از بحران اخیر، چشم امید و یاری به آنچه گفته شده است داشته باشند. آینده نشان خواهد داد که برنامه ها و اهداف گفته شده تا چه اندازه عملی خواهد گردید. اما قبل از آن یاد چند نکته ضروری به نظر می رسد:

نکته اول اینست اگر عزم جامعه جهانی جدی است و تعهد سپرده است که افغانستان را در رسیدن به اهدافش یاری رساند؛ راه در پیش گرفته شده را با وجود حکومت بی کفایت، فقدان یک استراتژی ملی، وجود فساد گسترده و عمیق در درون دستگاه قدرت، وجود مناسبات غیر عادلانه در ساختار سیاسی، فقدان توانمندی و ظرفیت در درک از وضعیت و فرصت های جهانی برای افغانستان و حفظ برویکرد همکاری افغانستان و جهان و ... چگونه می توان انتظار داشت که اهداف و دیدگاه های مطرح شده تحقق یابد؟

نکته دوم در اینست که آیا جامعه جهانی واقعا در آنچه گفته است و پیشنهاد داده است، و در استفاده از تجارب سال های گذشته برای زدودن نقایص و کاستی و پیش بردن روند مبارزه با تروریسم صادق و جدی باقی خواهد ماند یا این مرحله نیز بخشی از تبلیغات و هیاهوی مقطعی خواهد بود؟

نکته سوم و نهایی این که اگر عزم و اراده جهان برای تحقق برنامه ها و اهداف یاد شده جدی و صادقانه می باشد، در داخل کشور نیز بایستی بستر و زمینه مناسب، قابل اعتماد و صادقانه برای بهره برداری از فرصت مجدد پیش آمده به نفع کشور و منطقه فراهم گردد. این همه برآورده نخواهد شد مگر اینکه در برنامه ها، ساختار قدرت و مناسبات موجود نیز بازنگری صورت گرفته، نیروهای سیاسی و مدنی سهم بارز و فعالتری در چشم انداز آینده داشته باشند.»

در مقاله زیر نام «طالبانیزم در برابر پشتونیزم» می خوانیم: «دولت پاکستان برای مهار وضعیت سیاسی داخلی و از بین بردن روحیه پشتونیزم در این کشور، به تقویه جریان های

وهابی و دیوبندی در میان اقوام بلوچ و پشتون پرداخت. جذب شدن تقریباً تمام پشتون های پاکستان و اکثر پشتون های افغانستان به این جریان ها که تحت نام طالب و القاعده فعالیت دارند، برای دولت پنجابی ها در پاکستان یک موفقیت بزرگ بود، چون با این کار هم به پشتون‌نیت های جدایی طلب آسیب جدی رسانیده بود و هم با استفاده از عساکر طالب و القاعده توانست به تحقق استراتژی جاه طلبانه منطقه بی خود کمک کند.

تعداد کمی از پشتون ها در پاکستان و افغانستان هنوز هم چشم امیدی به تاسیس پشتونستان بزرگ دارند. در افغانستان؛ اداره بر سر قدرت که بیشتر آن را حزب پشتون‌نیت «افغان ملت» تشکیل می دهد، در فکر تاسیس چنین دولتی هستند و به همین خاطر از امضاکردن معاهده دیورند ابا می ورزند، سندی را که زمامداران سابق افغانستان امضا کرده بودند».

نویسنده مقاله خود را چنین ادامه می دهد:

«دولت پاکستان، می داند که دولت بر سر اقتدار افغانستان بیشتر به تقویه روحیه پشتونیزم در پاکستان می پردازد و معاهده دیورند را به رسمیت نمی شناسد، به این معنا که دولت افغانستان بیشتر از ثبات داخلی جغرافیایی فعلی خود، به فکر پشتونستان هست. پاکستان به خوبی آگاه است که دولت افغانستان، به جدایی طلبان پشتون و بلوچ در پاکستان کمک می کند. لذا مجبور است که از خود پشتون های افراطی که در چوکات طالبان و القاعده فعالیت دارد، بر علیه دولت پشتون‌نیت افغانستان و پشتون های جدایی طلب پاکستان استفاده کند.

دولت پاکستان بعد از خروج شوروی ها از افغانستان، در صدد تشکیل کنفدراسیون بزرگ بود که شامل پاکستان و افغانستان می شد. این استراتژی منطقه بی پاکستان برای جلوگیری از نفوذ هند در منطقه و استفاده از افغانستان به عنوان عمق استراتژیک در مقابل هندوستان بود. گلبدین حکمتیار ماموریت تطبیق چنین برنامه بی را به عهده گرفته بود، که ناکام شد. به این ترتیب، پاکستان مجبور است که هم برای جلوگیری از تجزیه خواهی و هم برای مقابله با نفوذ هند در افغانستان، گروه های تروریستی مانند طالبان را تقویت کند.

نویسنده مقاله چنین ادامه می دهد: اما دولت افغانستان، چگونه تعاملی را پیش گیرد، که به ثبات در کشور کمک کند؟

در حال حاضر، تیم پشتون‌نیت دولت کرزی، افغانستان را به میدان بازی های خطرناکی تبدیل کرده است. از یک طرف، پشتون های جدایی طلب پاکستان را حمایت می کند و از سوی دیگر، طالبان را که ساخته و پرداخته سازمان استخباراتی پاکستان است، از ردیف تروریست ها جدا می کند. بازی بی که هر دو رویش امنیت و ثبات در افغانستان را به مخاطره انداخته است.

دولت افغانستان باید دیورند را به رسمیت بشناسد و دست از تحریک پشتون های جدای طلب پاکستان بردارد. دولت افغانستان باید پشتون های جدایی طلب پاکستان را به عنوان شهروندان پاکستان بشناسد و طالبانی را که ساخته و پرداخته دولت پاکستان است، تروریست خطاب کند و بر علیه عمال پاکستانی ها به خاطر پشتون بودن شان، از انعطاف پذیری کار نگیرد.

دولت افغانستان متشکل از اقوام مختلف است و تشکیل پشتونستان بزرگ در قلمرو افغانستان با وجود ترکیب قومی اش امکان پذیر نیست.

تیم پشتون نیست، دولت افغانستان، باید این را درک کند، که هر چند پشتون های جدایی طلب را در پاکستان تقویت کند، به همان اندازه، سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی) را مجبور به تقویت افراط گرایی می کند».

آقای وطن دوست در مقاله «جناب کرزی نمی خواهد جا خالی کند» می نگارد: «جناب حامد کرزی که در کنفرانس یک جانبه بن از جانب ایالت متحده امریکا- این تاجبخش جهان، به کمک مستقیم زلمی خلیلزاد- نماینده تام الاختیار آقای بوش بر اریکه قدرت قرار داده شد، مدت کوتاهی توجه مردم تشنه به صلح افغانستان را به خود جلب نموده، با وعده های دلفریب توانست در دور موقت و- انتقالی- امیدواری- های- کاذب- ایجاد نماید. در- انتخابات- ریاست جمهوری نیز بر علاوه تقلب در انتخابات، زد و بند با رهبران اجیر پاکستانی، پیشتانی بی دریغ امریکا و متحدان و شعار ایجاد حاکمیت فراگیر متکی بر ضابطه ها توانست رقیبان را پشت سر بگذارد. اما از همان فردای انتخابات به جای کابینه کارآمد، مسلکی وعده داده شده کابینه مصلحتی بی کفایت تعیین و کارها را بر روال گذشته ادامه یافت.

پی آمد حاکمیت هفت ساله جناب کرزی در افغانستان، گسترش فقر جانکاه، بیکاری مزمن، بی امنیتی، اختلاس و رشوت بی سابقه، کشت و قچاق مواد مخدر، فساد گسترده اداری و ده ها مصیبت دیگری است که بر مردم عذاب کشیده کشور تحمیل گردیده است. پی آمد دیگر این حاکمیت، ادامه جنگ و خونریزی، قتل و کشتار بی رحمانه مردم ملکی، گرسنگی و قحطی مزمن، اختلافات قومی، قبیله یی، زبانی و سمتی است که عواقب ناگوار آن دامنگیر مردم مظلوم کشور گردیده است.

جناب کرزی که از دستبرد به قانون اساسی مصوب لویه جرگه کار خود را آغاز کرد، با تشدید اختلاف قومی و زبانی جامعه را در پرتگاه عمیق سقوط نزدیک ساخته است. طالبان را زیر عنوان کوچی در مناطق مرکزی به صورت مسلحانه گسیل داشتن، کلمات ناب فارسی را بیگانه خواندن، با نامگذاری جاده ها و سرک ها مخالف خواست مردم، با توشیح مقررات و قوانین ضد حقوق زن، با ایجاد نیروهای ملیشه اربکی زیر چتر وزارت داخله و صد ها اقدام نا عاقبت اندیش و ضد مصالح مردم، نه تنها به خود و اطرافیان خود آبرویی نگذاشت، بلکه افغانستان از برکت این حاکمیت مافیایی و قبیله یی در قچاق مواد مخدر و فساد اداری در صدر کشور های جهان قرار گرفت.

امروز که این همه کارنامه های سیاه ضد ملی به مانع عمده این حاکمیت مبدل شده است و حتا حامیان دیروزی نیز در صدد تعویض مهره ها بر آمده اند، جناب کرزی می خواهد با ارایه چهره ملی، دموکرات و مخالف تسلط بیگانگان، در راس قدرت بماند و در دور دیگر ریاست جمهوری نیز سکندار کشور گردد».

آقای وطن دوست در ادامه مقاله خود می نگارد:

«چنین پنداشته می شود که در کشور فقرزده ما جز جناب کرزی و حواریون، چهره هایی که بتوانند از عهده حکومت داری برآیند، وجود ندارد و فقط تیم مافیایی قبيله سالارشان شایستگی حکمروایی را دارند و بس. در مدت هفت سال سپری شده نیز چهره هایی معین جا عوض کرده اند. از ولایت به وزارت و یا از ریاست به معاونیت و یا برعکس احراز موقوف نموده اند و به صورت جابرانه شخصیت های فاقد مسوولیت و بیگانه از خواست مردم منحیث والی و ولسوال و-تامین کنندم-امنیت و-غیره به-محلات فرستادمشدم-اند-در-حالی که-اگر برژیم ریاستی امریکایی را نیز این حاکمان دست نشانده ملاک عمل قرار می دادند، اصولاً حکمرانان محلی بایست از جانب مردم محل انتخاب و گماریده می شدند و در برابر مردم محل جوابگو می بودند نه از جانب مرکز و خلاف خواست و اراده مردمان محل.

درد آورتر این که ارتقای این والی ها با معیار رشوه گیری، قاچاق مواد مخدر و قتل عام مردم سنجیده شده است. آن که در کار قاچاق، رشوه و قتل مردم بیشتر موفق بوده مقام برتر را تصاحب نموده است.

به صورت خلاصه می توان گفت حکمروایی جناب کرزی و شرکا در افغانستان بیشتر از این کارایی نداشته منطقی در یک انتخاب شفاف و دموکراتیک رییس جمهور شایسته یی که به دموکراسی و مردم سالاری عقیده داشته باشد جاگزین جناب شان گردد. اما در سایه تسلط نظامیان بیگانه، نا امنی گسترده و تسلط طالبان جهل و خرافات در نیمه جنوبی کشور برگزاری انتخابات شفاف ناممکن و دور از تصور است. اگر نبود اپوزیسیون جدی عدالتخواه و مردمی نیز در محاسبه گرفته شود، به نظر می رسد پیروزی کاندیدهای نیروهای مترقی و دموکرات ناممکن و نامحتمل است. اما دوام حاکمیت کرزی و تیم وی نیز فاجعه بزرگ و مصیبتی عظیم بر مردم مظلوم افغانستان است. استمرار حاکمیت موجود بر بدبختی های بیکران مردم خواهد افزود و مردم بیشتر از پیش در منجلا ب فقر، بیکاری، مرض و جنگ فرو خواهد رفت .

ادعای ترقی و پیشرفت و یا وطن دوستی و مردم سالاری از جانب احزاب و حلقهات سیاسی کشور در صورت سکوت در وضع موجود یک پول سیاه ارزش نخواهد داشت و مردم با شیوه های دیگر راه خود را باز خواهد نمود. زیرا حوصله و بردباری مردم را نیز اندازه و معیاری است و ظرفیت تحمل را نیز پیمانہ یی.»

آقای شفیق در مقاله «افغانستان و بحران آن» می‌نگارد: «... بی‌برنامگی دولت کرزی در مبارزه علیه طالبان به دلایل وابستگی‌های قومی و فکری ناکام است. زمانی که آقای کرزی در فکر قبیله‌پی‌اش فرو می‌رود ملا عمر و حکمتیار را برادر خطاب می‌کند، در حالی که جناب خودشان در صد قدمی ارگ ریاست جمهوری از دست همین برادران خودش، در امنیت و مصونیت قرار ندارند...»

...فساد گسترده اداری که در اداره کنونی وجود دارد، نمونه تاریخی در هیچ رژیم گذشته نداشته است. حکومت آقای کرزی مفسدترین و مافیایی‌ترین حکومت در سطح کشورهای جهان است. دست داشتن در قاچاق مواد مخدر از رده‌های بلندحکومتی، سوء استفاده از موقف دولتی در امور شخصی، رشوه‌ستانی، غارتگری، ظلم، تعدی از عملکردها و رویکردهای این دولت مشخص و واضح می‌شود....

...اکنون افغانستان به ویرانه‌پی‌مبدل گشته است که در همه عرصه‌ها ضعیف و ناتوان است و مخصوصاً از لحاظ اقتصادی و تولید صنعتی هیچ چیزی ندارد و کاملاً متکی به کشورهای خارجی است. جنگ و بحران سیاسی و اختلافات قومی افغانستان را تا سرحد فروپاشی رسانیده است. وضعیت نا به‌هنجار افغانستان ریشه عمیق در ساختار اجتماعی و پیوندهای تباری آن دارد که منشاء آن از واپسین مراحل تاریخ با موجودیت حکومت قومی ناشی می‌شود. سده‌های اخیر افغانستان در جدل قومگرایی و تعصبات کور کورانه در بین اقوام و بیگانه‌پرستی سپری شده است.

اکنون وضعیت بحرانی همه عرصه‌های مختلف را فراگرفته است. ضعف مدیریت سیاسی، فقر و بی‌سوادی، جنگ و خشونت و اختلافات قومی از مواردی اند که مردم افغانستان را در خود می‌سایند و رنج می‌دهند. حکومت جدید در افغانستان که بعد از چندین سال بحران با کمک جامعه بین‌المللی ایجاد شد در ابتدا روزه امید را در اذهان مردم با توجه به کمک‌های جوامع جهانی و بسیج شدن افکار عمومی در جهت آبادانی کشور پدیدآمده بود، به همراه داشت. اما مدیریت ضعیف و ناکارایی حکومت کرزی نتوانست مبتکر رهبری افکار عمومی در راستای آبادانی و ثبات در کشور باشد. ضعف مدیریتی حکومت کرزی باعث شده است که افغانستان بزرگترین شانس‌ها را در طی هفت سال این حکومت ضعیف و ناکار را از دست بدهد.»

آقای شفیق در ادامه مقاله‌شان می‌نویسند: «بحران‌های موجود در عرصه‌های مختلف به وضوح مشاهده می‌شود. اکنون بحران‌ها در افغانستان ابعاد مختلف در عرصه‌های متفاوت پیدا نموده است. بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در اوضاع و شرایط کنونی قابل مشاهده و لمس است.»

بحران سیاسی: از بزرگترین چالش‌های موجود در اداره دولت فعلی است. این بحران از عدم تعهد و تخصص و عدم میهن‌پرستی و از نگرش‌های غرض‌آلود قومگرایی، تعصب، بدبینی، قانون‌شکنی، فساد اداری، قاچاق مواد مخدر، موجودیت مافیای قومی در مدیریت دولتی و نگرش فاشستی و قشری‌نگری رهبری دولت در حمایت از گروه طالبان، حکمتیار و فاشیست‌ها منشاء می‌گیرد.

انارشیزم، عدم اعتماد در مدیریت، باج دادن برای گروه های مسلح غیر مسوول، جزیی از اساسی ترین برنامه ها و رویکردها در تداوم این دولت خوانده می شود. تقعیب سیاست های قومی و زبانی، نبود استراتژی معین دولتی برای پروسه ملت سازی، عدم موجودیت احزاب سیاسی بر مبنای تفکر ملی و دموکراتیک و عمدتاً تقویت نگرش ها و رویکردهای قبیله یی در روند دولت سازی، (با آن که از حکومت های غیرملی قبلی به میراث مانده است) امیدها و روزنه های نخست در حکومت جدید بعد از سقوط رژیم طالبان را که زمینه ساز افکار عمومی شده بود مبنی بر این که تشکیل این حکومت بر مبنای اساسات و اصول دموکراتیک به میان بیاید؛ [نقش بر اب ساخت].

ضعف مدیریتی کلان در پیشبرد اداره سالم، ناتوانایی های واضح در ایجاد روابط ارگانیک ادارات محلی و مرکزی، موجودیت قدرت های منفی در محلات و ولایات و هژمونی بی حد قدرت مرکزی از اوایل ایجاد حکومت فعلی معین بود. این معضلات از مهمترین و اساسی ترین چالش ها در ایجاد مکانیزم و ساختار ارگانسیم این حکومت بوده است. بحران در راهبردهای سیاسی این حکومت از ابتدای تاسیس به وضوح در موارد چند قابل مشاهده بود و است.

قومی سازی در فرآیند دولتداری از گزینه های خطرناک در حوزه عدم ملی کردن سیاست و شایسته سالاری در افغانستان می باشد. رفتن به طرف سیاست قبیله یی و قومی تشکیل دولت-ملت و ساختار نظام دموکراتیک را زیر سوال قرار می دهد. یکی از علل عدم اعتماد مردم نسبت به حکومت فعلی مساله تک-محوری-قومی-است-آقای-کرزی-و-تیمش-در-تلاش بازکردن جایگاه قومی و قبیله یی در ساختار دولت است که از طریق تعصب و بدبینی افراد و اشخاص فاشیست می خواهد به این اهداف موفق شود.

حکومت فعلی که هیچ گونه تعریف معینی از جنگ با طالبان ندارد، از حضور طالبان می خواهد بهره برداری سیاسی-قومی کند. از آنجایی که حفظ گروه طالبان می تواند به نحوی در اهداف استراتژییک امریکا و انگلیس در تهدید علیه ایران و سایرکشورهای منطقه موثر واقع شود، از جهت دیگر برای همپیمانان داخلی برای باجگیری قومی شان ثمربخش است. در تداوم این معضله، حکومت کرزی با نگاه های فاشیستی در تضعیف رقیبان سیاسی خود استفاده می برد و برای رقبای سیاسی خود از ابرازی که خودش بدان اعتقاد ندارد- از شعارهای نمونه حقوق بشر و حکومت مردمسالارکار می گرد و حرف می زند که به هیچ کدام از این شعارها نکتایی پوشان غربی و لنگی داران شرقی حکومتش باور ندارند.

نبود استراتژی و اهداف کلان در دستگاه دیپلماسی خارجی از مهمترین مسایل در بی ثباتی و ناامنی کشور شده است.

اکنون از روابط سرد با کشورهای غرب و مخصوصاً امریکا سخن در میان می یاید و بعضاً مطرح می شود که امریکا در صدد ایجاد تیم جدید در انتخابات ریاست جمهوری امسال خواهد شد. دولت افغانستان تاکنون نتوانسته است دوستان هممنظر در مبارزه علیه ترورزم پیدا کند که این موضوع از دو دیدگاه می تواند منشاء گیرد:

نخست، امریکا و کشورهای هم منافع امریکا تعریف واحدی از تروریسم ارائه نمی دهند و مشخص نیست که کی ها تروریست اند - گروه القاعده، بیه‌های تامیل، جنبش آزادی بخش فلسطین، حزب الله لبنان و حکومت کوریای شمالی و یا هم حکومت ایران. بنابراین، هر آن گروه و حکومتی که مخالف منافع ایالات متحده و کشورهای غربی بر مبنای ایدئولوژی، مسایل سیاسی و اقتصادی باشد، در صف بندی های مخالف قرار می گیرد و تروریسم و دشمن صلح و امنیت جهان خطاب می شوند.

دوم، موجودیت تفکر طالبی در دستگاه دولت نیمبند حاکم افغانستان زمینه ساز پراگندی در جنگ با طالبان شده است.

بحران اقتصادی - افغانستان بعد از سی جنگ و در حال جنگ، - تمامی زیرساخت های اقتصادی خود را از دست داده است - افغانستان امروز کاملاً به بازار مصرفی کشورهای همسایه و منطقه تبدیل شده است. کشوری که فاقد مدیریت سالم سیاسی است. چیزی غیر طبیعی نخواهد بود که بحران عظیم اقتصادی را تحمل کند. وضعیت اقتصادی کنونی افغانستان از چند لحاظ قابل بحث است:

1- افغانستان طی سالیان طولانی شاهد تغییرات گسترده در روند مدیریت اقتصادی بوده است. سقوط و تغییر هر رژیم، مکانیزم جدید اقتصادی را تدوین نموده است. بنابراین، افغانستان سیستم اقتصاد بازار، مختلط، سوسیالیستی و باز هم اقتصاد بازار را تجربه کرده است و می کند. تداوم این مکانیزم مدیریتی اقتصادی مرتبط و وابسته به رژیم سیاسی زمان اش بوده است.

2- تشکیل حکومت جدید به رهبری آقای حامدکرزی از طرف کشورهای غربی و ایالات متحده امریکا باعث شد که دولتمردان این کشور در نهادینه کردن اقتصاد بازار کمر خود را برای اثبات نزدیکی شان با خواست امریکا و کشورهای غربی ببندند و نشان دهند که با تمامی خصوصیات امریکایی سازی افغانستان موافق اند - بنام اقتصاد بازار برادر - قانون اساسی تسجیل کردند. این سیستم به توجه به وضعیت نابه هنجار کشور از حیث تولیدات اقتصادی بزرگترین چالش در زمینه اقتصادی شده است. چراکه افغانستان که بنیاد تمام چیز را از دست داده بود و بنا بر آمارهای سازمان های اقتصادی بین المللی حدود 20 میلیون از باشندگان این سرزمین در حالت فقر و از جمله 5 میلیون آن در زیر خط فقر زندگی می کنند. بنابراین، به یکبارگی نمی توان با این نوع ساختار خود را عیار ساخت و فقرزادایی نمود.

3- فساد در ادارات حکومتی نیز باعث شده است که مدیریت اقتصادی ناسالم بر مبنای سیستم اقتصاد بازار با وارد شدن آشیای بی کیفیت اثرات دردناک در وضعیت اقتصادی مردم داشته باشد.

4- در این میان، یک مساله مرتبط به اوضاع سیاسی - امنیتی نیز وجود دارد. اکثر ناامنی ها در جنوب و بی نظمی ها و خودفروشی و فرزندفروشی ها در شمال کشور وابسته به شرایط نامساعد اقتصادی است. امروز جنگ نیروهای پولیس و اردو با گروه های طالبان محلی در بیشتر موارد هیچگونه توجیه عقیدتی و سیاسی ندارد. اکثر افراد و اشخاص در اردو و پولیس

به خاطر دفاع از وطن نه، بل به خاطر مجبورت اقتصادی شمولیت حاصل کرده اند. در ایجاد گروه های محلی طالبان نیز این موضوع قابل تامل و بحث است.

بحران فرهنگی: پیش از مسما شدن این جغرافیا به عنوان افغانستان، تعلقات قوی فرهنگی و سیاسی با عنوان خراسان وجود داشت. اما جداسدن این سرزمین از نام و بدنه اصلی آن مانند کشورهای همسایه همزبان و همفرهنگ باعث بحران هویت در عرصه فرهنگ شده است. داشته های امروزی افغانستان که تماماً متعلق به تاریخ پر بار خراسان می رسد، متأسفانه با کلمه افغانستان نمی تواند پیوند و تعلقات تاریخی داشته باشد. واژه «افغان» و «افغانی» از کلمات خرد و واپسین مراحل تاریخ که خصوصیت و عمومیت فراگیر ندارد، منتهی به بحران شده است. بحران فرهنگی ارتباط عمیقی می تواند در تغییر هویت انسان های این سرزمین از عنوان اولی به عنوان کوچک دومی یعنی از خراسان به افغانستان داشته باشد و دارد.

از جایی که مؤلفه فرهنگی به آن اندازه مهم است که وجوه اشتراک در آن می تواند عامل و زمینه ساز موثر در ساختار یک ملت باشد، اما در این جا در پیوند ما و تاریخ فرهنگی و ایجاد همبستگی فرهنگی کمتر مدیران قومگرا دولتی می اندیشند. بیشتر دیدگاه شان تعقیب سیاست های تنگ نظرانه قومی است که مبین بحران در عرصه فرهنگ می شود.

از طرف دیگر، اندیشه لیبرال-دموکراسی که بنا بر عقیده یک عده از اندیشمندان غربی، ایدلوزی بی رقیب شده است و در حال درنوردیدن تمامی مرزهای کشورهای جهان می باشد، نیز می تواند تأثیرات عمیقی در روند فرهنگی جهانی و در ایجاد متردد شدن فرهنگ های کشورهای جهان و مخصوصاً کشورهای عقب مانده داشته باشد. شعارهای دمکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان از جمله ابزار و وسیله هایی اند در جهت پوچ و میان تهی نشان دادن فرهنگ کشورهای جهان سوم. در ترویج فرهنگ بیگانه در یک سرزمین، اصل بر این است که تلاش می شود که فرهنگ بومی کشور میزبان در نزد مردمش بی معنا و میان تهی نشان داده شود. بحران فرهنگی در افغانستان می تواند از چند دیدگاه قابل ارزیابی باشد:

1- مجموعه گروه های انسانی بی که در افغانستان زندگی می کنند، تاکنون نتوانسته اند باور و احساس مشترکی در ساختار فرهنگ ملی پیدا کنند و مؤلفه های کنونی فرهنگی- ملی از لحاظ تعریف جامعه شناختی دارای نواقص است. بنا برین، مؤلفه قومی که در روند ملی معرفی می شوند از تکباوری های قومی منشاء می گیرند. در این راستا تعصب و بدبینی های نابه جای «افغان ملت» و اطرافین آقای رییس جمهور نیز از واضح ترین عمل در نفاق ملی در بعد فرهنگ در کنار مساله پروسه ملت سازی شده است.

2- فقر اقتصادی و متکی بودن به تولید بیرونی باعث ترویج فرهنگ و اصطلاحات خارجی شده است.

3- حضور گسترده رسانه های آزاد همگانی در تروج فرهنگ بیگانه موثر واقع شده است. از جایی که رسانه های همگانی در جامعه بعد از بحران، اولین وظیفه آن جهت دهی افکار عمومی در راستای آبادانی، تقویت پروسه ملت سازی و ایجاد باور ملی است و تقویت آن را از اولویت های کاری خود می داند. اما در این کشور تبلیغ و ترویج تفکر-قبیله-یی، حمایت از یک-روند خاص که خلاف تمامی

معیارهای رسانه‌یی می‌باشد، انجام می‌دهند و برای جلب سرمایه‌از طریق اعلانات بازارگانی کاملاً متکی به برنامه‌های تفریحی شده‌اند، در حالی که این کشور از نبود اندیشه و فکر رنج می‌برد. اما رسانه‌ها تصویری و صوتی مردم این کشور را دل‌تک می‌سازند و خنده می‌دهند.

4- مدیریت ضعیف و ناتوان وزارت فرهنگ و تعصب و بدبینی شخص وزیر فرهنگ در برابر زبان پارسی دری و سایر افتخارات تاریخی نیز باعث گردیده است که در پیشبرد و راهکار سالم برای ایجاد بستر مناسب فرهنگی ملی نداشته باشیم.

5- افغانستان از آنجایی که یک کشور سنتی است، تلاش کشورهای غرب برای جهانی سازی افکار عمومی منجر به بی خودی نسل جوان از خودآگاهی رسالت میهنی شان شده است. از یک طرف، یک عده ملایان کم سواد در جلب افکار جوانان تلاش و افراط می‌ورزند که می‌خواهند نسل جوان آراسته و پاینده به فکر سنتی بمانند، از طرف دیگر، تفریط غرب اندیشان ناخودآگاه در تغییر وضعیت فرهنگی افغانستان که سعی دارند که این امر منجر به سر درگمی مردم در امور فرهنگی شده است.

بحران اجتماعی : افغانستان فقیر امروز که کشوری است وارث چندین دهه جنگ و خشونت و اکنون نیز در حال جنگ. از لحاظ بهداشت، آسودگی، رفاه و آسایش از فقیرترین مردم در سطح جهان می‌باشد. در کشوری که تا هنوز یک قرص نان برای مردمش بزرگترین آرزو و رویا باشد، تصور امکانات آسایشی برای انسان‌های آن کشور بعید از فکر کردن خواهد بود. مردمی که به خاطر زنده ماندن اطفال شان را بفروشد، وضعیت اجتماعی-اقتصادی دور از تصور خواهد بود که انسان در قرن بیست یکم داشته باشد».

نویسنده مقاله خود را این گونه به پایان می‌برد: «چنانی که دیده می‌شود، بحران در افغانستان ابعاد وسیع پیدا نموده است که دوام آن در عرصه‌های مختلف کشور را تا سرحد فروپاشی و مردمش را تا مرز هلاکت رسانیده است. پس در مقطع کنونی؛ هر انسان آگاه رسالت دارد که در رفع و حل بحران در کشور و سرزمینش درنگ و تعمق کند.

گر چه شفافیت انتخابات سال روان با استفاده از حيله و نیرنگ‌های آقای رییس جمهور زیر سوال قرار گرفته است و قانون شکنی و حمایت از قانون شکنی رییس دولت نیز بزرگترین معضله است و باعث بی باوری در تطبیق قانون و نهادینه شدن فرهنگ قانون است. برای جلوگیری از چنین مکر و حيله تلاش جدی شود. بنابراین؛ توجه و اقدام در حل موضوعات یادشده می‌تواند ابتدایی ترین گام در مرفوع ساختن تشنت و معضلات افغانستان موجودیت بحران باشد».

کمیدی اهریمنی:

از اهریمن تراشی (دیمونیزاسیون) تا فرشته تراشی (آنگلیزاسیون):  
گویی در تیاتر یا در سینما باشیم و شهکاری از دراماتورگ‌ها یا کمیدین‌های بزرگ جهان تئاتر و یا فیلمی در اکولایی و یا داکویی از ساخته‌های سینماگران هالیوود یا بالیوود را به تماشا نشسته.

در این نمایش، در یک پرده، در سال های دهه هشتاد سده بیستم که استراتژی غرب راندن شوروی ها از افغانستان است، رزمجویان ریشوی افغان نقش «مبارزان راه آزادی و رهایی» و «فرشتگان نجات» افغانستان و جهان دمکرات از شر کمونیسم را بازی می کنند و در رسانه های گروهی از کارروایی های آنان ستایش می شود و در نیایش های شباروزی یهود و نصارا و عرب و عجم و بودایی ها و کنفوسیوسی ها برای پیروزی آنان دعا و کارزار کمک های بی پایان به آنان در سراسر جهان پهن است و تماشاچیان هم به خاطر پیروزی های آنان کف می رنند و به روی شان گل می پاشند.

مگر در پرده دیگر، در سال های دهه نود، پس از برون رفتن سپاهیان شوروی از افغانستان و واژگونی رژیم داکتر نجیب که دیگر غرب به آنان نیازی ندارد و از دیدگاه استراتژیست های غربی دیگر مدت مصرف ابزاری شان به پایان رسیده است و بایستی به دور افکنده شوند؛ جنگ خونباری میان آن ها به راه انداخته می شود تا از پا در آیند و صحنه را ترک بگویند. درست در همین جا است که آن ها ناگهان به اهریمنانی زشت کردار مبدل می گردند و تماشاچیان به یک باره از خواب غفلت بیدار می شوند و متوجه می گردند که سخت در اشتباه و گمراهی بوده اند. این ها تفنگسالارن و آدمکشانی اند که حقوق بشر را زیر پا می نهند و خطر جدی برای استقرار دمکراسی اند!

تازه حتا به یک دیگر خود هم رحم ندارند و کاری جز کشت و کشتار و زدن و بستن ندارند! این است که در این نمایش یک شبه فرشتگان به اهریمنان مبدل می گردند!

همین گونه، در پرده دیگر، در سال های دهه نود، هنگامی که استراتژی غرب روی کار آوردن طالبان در کشور است، رسانه های گروهی با شیپورها و کرناهای عصر کیهان با راه اندازی کارزار انگلیزاسیون از طالبان، جنبش طالبان را یک جنبش خود جوش مردمی در زمینه مبارزه با نارسایی ها و ناهنجاری ها در کشور انگاشته و آنان را در سیمای «فرشتگان نجات» می تراشند. کار حتا به جای می رسد که تماشاچیان متمدن و فرهنگمند بر فاجعه انهدام پیکره های بودایی بامیان که از نمونه های برجسته تمدن جهانی است، به دست آنان چشم می بندد و از کنار آن با سکوت مرگبار می گذرند.

بعدها هم هنگامی که سیاست های غرب ایجاب می کند، ناگهان سیمای اصلی طالبان به نمایش گذاشته می شود و همه به نکوهش از آنان چونان یک جنبش وحشی و بی فرهنگ و بی سر و پا می پردازند و می بینند که بر سر آنان از زمین و زمان موشک و بمب و خمپاره می ریزد. کار به جایی می رسد که حتا جنرال پرویز مشرف یک شبه با یک چرخش صد و هشتاد درجه بی به سیاست اهریمن تراشی از طالبان روی می آورد و این سیاست تا اوایل سال 2009 شعار اصلی غربی ها می گردد.

اینک، پس از زنگ تفریح، بار دیگر صحنه عوض می شود و چنین بر می آید که باز هم آهسته آهسته بار دیگر آهنگ انگلیزاسیون (فرشته تراشی) از طالبان نواخته شود و برای بازی کردن نقش آنان در سیمای فرشتگان نجات صحنه آرای می شود.

برای پی بردن به این رنگ و نیرنگ، بایسته است به بهره گیری از فرصت به دست آمده از زنگ تفریح، به آن سوی پرده تناتر رفت و دید در پس پرده چه بازی هایی روان است؟ چه کارگردانی آن جا نشسته که با چنین مهارت و چیره دستی می تواند در یک چرخش چرخ نیلوفری اهریمن را در سیمای فرشته و فرشته را در سیمای اهریمن بنماید.

در پایان توجه خوانندگان را به فشرده سخنرانی بارک اوباما که در آن به توضیح استراتژی ایالات متحده در قبال افغانستان و پاکستان پرداخته است، جلب می کنیم:

«...وضع به طرز روز افزونی مخاطره آمیز است. هفت سال از زمانی که طالبان از قدرت به زیر کشیده شد، گذشته است. با وجود این، جنگ همچنان با شدت ادامه دارد و شورشیان بخش هایی از افغانستان و پاکستان را زیر کنترل دارند. حملات علیه سربازان ما، متحدان ناتو و دولت افغانستان به گونه مستمر افزایش یافته است و دردناکتر از همه این که سال 2008 مرگبارترین سال برای نیروهای امریکایی بوده است.

القاعده و متحدانش - تروریست هایی که حملات 11 سپتامبر - را برنامه ریزی کردند - در افغانستان و پاکستان حضور دارند. برآوردهای متعدد اطلاعاتی هشدار داده اند که القاعده از پناهگاه امن خود در پاکستان به صورت فعال در حال برنامه ریزی برای حملات جدیدی در سرزمین ایالات متحده است و اگر دولت افغانستان به دست طالبان سقوط کند، یا اجازه دهد چالش القاعده بدون پاسخ بماند - آن کشور بار دیگر به صورت پایگاهی برای تروریست هایی در خواهد آمد که قصد دارند تعدادی هرچه بیشتر از مردم را به قتل برسانند.

آینده افغانستان به طرز جدایی ناپذیری به آینده همسایه آن، پاکستان، وابسته است. طی مدتی نزدیک به هشت سال که از 11 سپتامبر می گذرد، القاعده و متحدان افراط گرایش در امتداد مرز به دورترین نقاط مرزی پاکستان نقل مکان کرده اند. این بی شک تقریباً دستگاه رهبری القاعده: اسامه بن لادن و ایمن الظواهری را نیز در بر می گیرد. آن ها از این سرزمین کوهستانی به عنوان پناهگاه امنی برای پنهان شدن، آموزش تروریست ها، برقراری ارتباط با پیروان خود، توطئه چینی برای حمله و اعزام جنگجویان برای پشتیبانی از شورشیان در افغانستان سود جسته اند. برای مردم امریکا، این ناحیه مرزی به خطرناکترین نقطه جهان تبدیل شده است.

اما این تنها یک مسأله امریکایی نیست - و بسیار از این که چنین مسأله یی باشد دور است، برعکس، یک چالش بین المللی امنیتی از شدیدترین انواع آن است. حملات تروریستی در لندن و در بالی و به همان نحو حملات انجام شده در شمال آفریقا، خاور میانه، در اسلام آباد و در کابل، با القاعده و متحدانش در پاکستان در ارتباط بوده اند. اگر حمله عمده یی به یک شهر آسیایی، اروپایی یا آفریقایی نیز به وقوع بپیوندد، به احتمال قوی با دستگاه رهبری القاعده در پاکستان پیوند دارد. این جا پای امنیت مردم در سرتاسر دنیا در میان است.

برای مردم افغانستان افتادن مجدد دولت به دست طالبان کشور آن ها را به یک حکومت رانی خشونت بار، انزوای بین المللی، اقتصاد فلج شده، انکار حقوق بشر از مردم افغانستان؛ به ویژه زنان و دختران، محکوم خواهد ساخت. بازگشت نیرومندان تروریست های القاعده که هسته اصلی دستگاه رهبری طالبان را همراهی می کنند، افغانستان را به زیر سایه خشونت دائمی خواهد افکند.

... میل دارم مردم امریکا متوجه شوند که ما یک هدف روشن و کانونی را دنبال می کنیم: برهم زدن، برجیدن، و شکست القاعده در پاکستان و افغانستان و جلوگیری از بازگشت آن به هریک از آن دوکشور در آینده. این هدفی است که باید به آن تحقق بخشید. این آرمانی است که چیزی از آن عادلانه تر نمی توان یافت. و برای تروریست هایی که با ما به مخالفت برخاسته اند، من پیام مشابهی دارم: ما شما را شکست خواهیم داد.

برای دستیابی به این هدف ها، ما به یک برنامه راهبردی نیرومندتر؛ هوشمندانه تر و جامع تر نیاز داریم. برای متمرکز ساختن توجه خود بر بزرگترین دشمنی که ما را تهدید می کند، امریکا نباید هیچ منبعی را از افغانستان به سبب جنگ در عراق دریغ دارد. برای تقویت دادن ارتش، حکومت رانی و ظرفیت اقتصادی افغانستان و پاکستان، ما باید هدایت پشتیبانی بین المللی را به عهده گیریم و برای شکست دادن دشمنی که به هیچ مرز و به هیچ یک از قوانین جنگی پایبند نیست، ما باید وجود یک پیوند اساسی را میان آینده افغانستان و پاکستان مورد تصدیق قرار دهیم، به همین سبب من سفیر ریچارد هولبروک را- که در این جا حضور دارد- برای خدمت به عنوان فرستاده ویژه در هر دو کشور و همکاری با ژنرال پترایس برای یکپارچه ساختن مساعی کشوری و نظامی منصوب کردم.

القاعده و متحدان افراط گرای آن سرطانی هستند که خطر هلاک ساختن مردم پاکستان را از داخل با خود همراه دارند.

درک این نکته که پاکستان به کمک ما برای تعقیب القاعده نیاز دارد از طرف مردم امریکا حائز اهمیت است. این کار ساده یی نیست. مناطق قبیله یی وسیع و صعب العبور اند و دولتی در آن جا حضور ندارد. به همین سبب است که ما باید کمک نظامی خود را بر ابزارها، تدارک آموزش، و ارائه پشتیبانی مورد نیاز پاکستان برای ریشه کن ساختن تروریست ها متمرکز سازیم. و بعد از سالیان دراز با نتایج بینابین، ما چک سفید در اختیار کسی قرار نخواهیم داد. پاکستان باید تعهد خود را به ریشه کن ساختن القاعده و افراط گرایان در داخل مرزهای خود به معرض نمایش بگذارد و ما هنگامی که اطلاعاتی در باره هدف هایی مربوط به تروریست ها در سطوح بالا در اختیار داشته باشیم، در مورد لزوم دست زدن به اقدام - به هر طریقی که ممکن است- مصر خواهیم بود.

توانایی دولت به از میان بردن این پناهگاه های امن به قدرت و امنیت خود آن بستگی دارد. به منظور یاری دادن به پاکستان برای از سر گذراندن بحران اقتصادی، ما باید به همکاری با صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و دیگر شرکای بین المللی ادامه دهیم. برای کاستن از تنش میان دو همسایه مجهز به سلاح اتمی که غالباً در حال شدت عمل و مقابله جویی قرار دارند، ما باید دیپلماسی سازنده را با هند و پاکستان، هر دو، دنبال کنیم.

مبارزه علیه افراط گرایی تنها با گلوله و بمب به موفقیت نمی رسد. القاعده چیزی جز ویرانی به مردم پاکستان عرضه نمی کند. ولی ما برای منظور متفاوتی به پا برخاسته ایم. من کنگره را به تصویب لایحه یی که بانیان مشترک آن جان کری و ریچارد لوگر هستند به منظور اختصاص سالانه 1.5 میلیارد دالر برای حمایت مستقیم از مردم پاکستان به مدت پنج سال، با پشتیبانی هر دو حزب فرامی خوانم - این منبعی است که با استفاده از آن می توان مدرسه و

رامو-بیمارستان ساخت و-دموکراسی پاکستان را تحکیم بخشید. من همچنین کنگره را به گذراندن لایحه‌ی به ابتکار مشترک کریس وان هلن و پیتر هوکسترا، برای ایجاد مناطق ارائه‌کننده فرصت در نواحی مرزی به منظور تامین توسعه اقتصادی و بازآوردن امید به نقاط دستخوش خشونت، دعوت می‌کنم. و ما از متحدان و دوستان خود نیز خواهیم ساخت که سهم خود را، از جمله در کنفرانس اهداء کنندگان کمک، ماه آینده در توکیو ادا کنند.

ما باید القاعده را از مردم پاکستان منزوی کنیم... همچنین برداشتن این گام‌ها در پاکستان برای کوشش‌های ما در افغانستان عاملی احتراز ناپذیر است، زیرا این کشور چنانچه شورشیان بتوانند آزادانه در امتداد مرزها در رفت و آمد باشند شاهد پایان یافتن خشونت نخواهد بود.

امنیت نیاز به درک تازه‌ی از مسؤولیت مشترک دارد. به همین سبب است که ما یک گفت‌و شنود مستمر سه‌جانبه را میان ایالات متحده، افغانستان و پاکستان آغاز می‌کنیم.

برای توفیق، ما و متحدانمان باید موفقیت‌های طالبان را وارونه‌سازیم و یک دولت تواناتر و پاسخگوتر را در افغانستان تقویت کنیم.

همزمان با این اقدامات، ما نقطه تأکید ماموریت خود را تغییر خواهیم داد و به تعلیم و افزایش تعداد نیروهای امنیتی افغانی خواهیم پرداخت تا سرانجام بتوانند در کار امن کردن کشور خود نقش را به عهده بگیرند. این گونه است که افغان‌ها را برای مسؤولیت‌پذیری برای امنیت خودشان آماده خواهیم کرد، و نهایتاً به این ترتیب قادر خواهیم شد سربازان خود را به کشور بازگردانیم.

سربازان جدید اضافی که ما فرستاده ایم توانایی‌های آموزشی و تعلیماتی ما را هم اینک افزایش داده‌اند

ما به تلاش‌هایمان برای ایجاد یک ارتش 134,000 نفری و نیروهای پلیس 82,000 نفری افغان سرعت خواهیم بخشید تا بتوانیم تا سال 2011 به این اهداف دست یابیم- و به موازات پیشرفت برنامه‌های ما برای واگذاری مسؤولیت‌تأمین امنیت به افغان‌ها، احتمالاً به افزایش نیروهای افغانی نیاز خواهد بود.

این اقدام باید با افزایش قابل توجهی در تلاش‌های غیرنظامی‌مان همراه باشد. افغانستان یک دولت منتخب دارد، ولی در نتیجه فساد تحلیل‌متزلزل شده و در ارائه خدمات اولیه به مردم کشور با مشکلاتی روبرو است. اقتصاد در نتیجه رونق شدید تجارت مواد مخدر که تبهکاری را تشویق می‌کند و سرمایه‌شورشیان را تأمین می‌کند، تضعیف شده است. مردم افغانستان در جستجوی نویدی برای یک آینده بهتر هستند. ولی یکبار دیگر ما شاهد تیره شدن امید به یک روز نو توسط خشونت و تردید بوده ایم.

پس برای پیشبرد امنیت، فرصت و عدالت، نه تنها در کابل، بلکه در تمام استان‌های جنوب و شمال، از پایین به بالا، ما به کارشناسان کشاورزی، مربیان، مهندسان و حقوق دانان نیاز

داریم. ما این گونه می توانیم به دولت افغانستان یاری دهیم تا بتواند به مردم خود خدمت کند و اقتصادی را توسعه دهد که تحت تسلط قاچاق مواد مخدر قرار نداشته باشد. و به این دلیل است که من فرمان افزایش قابل توجه شمار افراد غیر نظامیان خودمان را در محل صادر می کنم. و به این دلیل است که ما باید پشتیبانی و حمایت غیر نظامی شرکا و متحدان خود، از سازمان ملل گرفته تا سازمان های امداد رسانی بین المللی، را جویا باشیم.

در حالی که ما در یک بحران اقتصادی بسر می بریم، باور این که فقط می توانیم مبلغ کمی به این تلاش های غیر نظامی اختصاص دهیم، وسوسه کننده است. ولی اشتباه نکنید: اگر ما در آینده افغانستان و پاکستان سرمایه گذاری نکنیم، تلاش های ما با شکست روبرو خواهند شد. و به این دلیل است که بودجه من مشتمل بر سرمایه گذاری های واجب در وزارت امور خارجه خودمان برای برنامه های کمک رسانی خارجی است.

می خواهم به روشنی بگویم: ما نمی توانیم فساد را که ایمان مردم افغانستان به رهبران را از میان برده است، نادیده بگیریم. به جای آن، ما به دنبال موافقتنامه جدیدی با دولت افغانستان خواهیم بود تا با رفتار فساد آمیز سختگیرانه برخورد می کند، ضوابط واضحی به وجود می آورد، معیارهایی برای کمک های بین المللی مشخص می کند تا از آن ها برای برطرف کردن نیازهای مردم افغانستان استفاده شود.

در کشوری با فقر مفرط که ده ها سال در جنگ بوده است، بدون مصالحه و آشتی بین دشمنان سابق نیز صلحی در میان نخواهد بود. من توهمی در مورد آسانی این کار ندارم. در عراق، ما در کار برقراری ارتباط با دشمنان سابق به منظور در انزوا گذاشتن القاعده در این کشور موفق بوده ایم. در افغانستان با در نظر داشتن این که کشوری سخت متفاوت از عراق است، نیز باید روند مشابهی در پیش بگیریم.

در میان طالبان هسته اصلی آشتی ناپذیری وجود دارد. با آن ها باید با قدرت برخورد کرد، و آن ها را باید شکست داد. ولی کسانی نیز هستند که به زور تهدید و اجبار و یا فقط به خاطر پول به این گروه پیوسته اند. این افغان ها باید راه انتخاب مسیر دیگری را داشته باشند. و به این دلیل است که ما با رهبران محلی، دولت افغانستان، و شرکای بین المللی همکاری خواهیم کرد تا یک روند مصالحه و آشتی در هر استان برقرار کنیم. در حالی که تعداد نفرات آن تدریجا کاهش می یابد، دشمنی که چیزی جز وحشت و سرکوبی برای مردم افغانستان به ارمغان نمی آورد باید در انزوای بیشتری قرار گیرد.

در صورتی که افغانستان به هر ج و مرج بازگردد و یا از عملیات القاعده ممانعت به عمل نیاید، جهان قادر به پرداخت بهای آن نخواهد بود..

سرانجام، همراه با سازمان ملل، یک گروه تماس جدید برای افغانستان و پاکستان تشکیل خواهیم داد که تمام کسانی را که در برقراری امنیت منطقه منافی دارند، یعنی متحدانمان در ناتو، و دیگر شرکا، و همچنین کشورهای آسیای مرکزی، کشورهای خلیج فارس، ایران،

روسیه، هند، و چین، گرد یکدیگر جمع می‌کند. هیچ یک از این کشورها از یک پایگاه برای تروریست‌های القاعده و منطقه‌یی که در هرج و مرج و آشوب فرو می‌رود، سودی نخواهد برد. همه آن‌ها در تعهد به یک صلح پایدار، امنیت و توسعه منافی دارند.»

به هر رو، چنانی که از نوشته‌های کارشناسان و نیز اظهارات مقامات بلند پایه کشورهای غربی برمی‌آید، دولت کنونی افغانستان یک دولت بسیار بی‌کفایت، مافیایی و ناکام و بدنام است که ادامه کار آن به هیچ رو به مصلحت کشور و جامعه جهانی نیست. در صورت ادامه کار آن، کشور بی‌چون و چرا به سوی فاجعه پیش خواهد رفت. راه حل این است که یک دولت سالم و فراگیر ملی به میان بیاید.

مگر، رییس جمهور - و به ویژه کسانی که در پیرامون وی اند، به هیچ رو، از قدرت دست بردار نیستند. چون می‌ترسند که با روی کار آمدن دولت نو، از صحنه کنار خواهند رفت و همه امتیازات خود را از دست خواهند داد. از این رو، از همین اکنون با تمام نیرو دست به کار شده‌اند و پویایی‌های شان گرد محورهای زیر می‌چرخد:

1- کنار آمدن با روسیه و ایران و پاکستان و برخی کشورهای عربی که مخالف حضور نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان هستند.

2- تهدید و زیر فشار گرفتن امریکا مبنی بر تغییر بازنگاری در دیدگاه آن کشور مبنی بر کنار زدن کرزی

3- دادن امتیازات بی‌حد و حصر و نیز سپردن وعده‌ها برای رهبران جهادی، فرماندهان، رهبران قومی و در یک سخن هر کسی که لازم باشد.

4- راه اندازی تبلیغات گسترده و جنگ روانی در برابر نامزدان تازه ریاست جمهوری  
5- پافشاری برای تداوم قدرت با بهره‌گیری از امکانات دولتی و مطرح ساختن نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری آینده با تکیه بر جعل کاری و تقلب و دستبرد در انتخابات.

6- روی هم رفته چنین شایعاتی به راه انداخته شده که امریکا می‌خواهد به زور رییس جمهور دلخواه خود را به جای «رییس جمهور قانونی و منتخب مردم!» بیاورد که حکومت وی یک حکومت دست‌نشانده امریکا خواهد بود. در این حال کوشیده می‌شود که از رییس جمهور کنونی یک چهره ملی و افغان میهن پرست که رییس یک کشور مستقل است، تراشیده شود.

7- از چند ماه بدینسو است که افراد و اشخاص هوادار کرزی در کرسی‌های حساس در ولایات گماشته شده‌اند و هواخواهان نامزدهای نامزدهای جدید به طور سامانمند کنار زده می‌شوند که این خود نقض آشکار قانون و سوء استفاده از قدرت دولتی است.

8- آوازه‌هایی پخش شده است مبنی بر این که به غیر از کرزی کسی دیگری نمی‌تواند رهبری را به دست بگیرد و با کنار زدن او، اوضاع بدتر خواهد شد. در این حال مخالفان در مقابل می‌گویند که با ماندن «دو باره» کرزی اوضاع «دو بار» بدتر خواهد شد و آوند می‌آورند که به قول معروف: **آزموده را آزمودن خطاست!**

هر چه هست، همه مردم چشم انتظار رو نما شدن یک رشته تحولات ریشه‌یی و بنیادی در کشور اند که به انجام آن ضرورت تاریخی هست. چه، پیش‌بینی می‌گردد که با پیاده شدن استراتژی جدید اوباما، سرمایه‌های هنگفت و امکانات سرشاری به افغانستان سرازیر می‌شود که بایسته است از آن در راستای خودسازی، دولت‌سازی و ملت‌سازی بهره‌برداری شایسته صورت گیرد. دیگر مردم افغانستان حق ندارند اجازه بدهند که این بار هم این شانس از دست برود و به دلیل بی‌هرزه‌گی و ندانم‌کاری‌های دولت، میلیاردها دالر برباد برود.

پایان